



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

معیارهای اخلاق

در فقه امام صادق علیه السلام

علامه فقید آیت الله محمد جواد مغنیه

ترجمه و تفسیر اکبر بهمنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قيم اخلاقيه في فقه الامام جعفر الصادق عليه السلام (معاييرهاى اخلاقي در فقه امام صادق عليه السلام)

نويسنده:

محمد جواد مغنيه

ناشر چاپي:

تولي

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	قیم اخلاقیه فی فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام (معیارهای اخلاقی در فقه امام صادق علیه السلام)
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۲۰	سخن ناشر:
۲۲	یادداشت مؤلف:
۲۴	دفتر اول
۲۴	اشاره
۲۶	ایمان منهای اخلاق
۲۶	حدیث اهل بیت
۲۷	ایمان از دیدگاه اهل بیت
۲۷	اشاره
۲۸	۱. ایمان قلب
۳۰	۲. ایمان زبان
۳۲	۳. ایمان گوش
۳۴	۴. ایمان چشم
۳۶	۵. ایمان دست
۳۷	۶. ایمان پاها
۳۹	پیرامون فقه اسلامی
۳۹	احکام و فلسفه آن
۳۹	اشاره
۳۹	۱. احکام توقیفی
۴۱	۲. احکام عرفی

۴۱	۳. امضای شارع
۴۲	۴. احکام ویژه
۴۴	۵. قوانین طبیعی
۴۷	احکام متغیر
۴۸	اسلام زیر بنای اخلاق
۴۹	چند نمونه از احکام اخلاقی
۵۴	اسلام و علوم روز
۵۹	حکومت:
۶۲	شکل حکومت:
۶۴	حکومت و اجتماع
۶۷	دفتر ۲
۶۷	اشاره
۶۸	ولایت معصوم
۶۹	ولایت فقیه
۷۱	فرمانروای امت اسلامی
۷۱	حدیث ثقلین
۷۵	نمونه هائی از فقه جعفری و حنفی
۷۵	۱. قضاوت براساس شهادت دروغین
۷۷	۲. وصی بدون وصیت
۷۸	۳. ارث برادر و پدربزرگ
۷۸	۴. ادعای اجبار
۷۹	۵. ارث خنثی
۸۰	۶. مال غصبی تغییر یافته
۸۱	۷. حدّ وطنی به شبهه
۸۲	۸. بریدن دست دزد
۸۳	۹. آزادی بردگان

۸۵	۱۰. سقوط زکات با مرگ
۸۵	۱۱. مال مختلط به حرام
۸۶	۱۲. ابو حنیفه و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۸	دیانت، شخصیت و ثقافت
۸۸	شخصیت
۸۹	دیانت و شخصیت
۹۱	ثقافت و دیانت
۹۳	متانت رأی و سلامت تشخیص
۹۳	نیروی تشخیص
۹۵	جهاد برتر
۹۶	مرزهای عقل
۹۷	رابطه حق و اخلاق
۹۷	معنای حق
۹۷	اقسام حق
۹۹	حق، زیربنای اخلاق
۱۰۱	حق همسایه
۱۰۳	مفاهیم انسانیت در سخنان امام جعفر صادق علیه السلام
۱۰۳	پیش درآمد
۱۰۸	روش تکاملی امام علیه السلام
۱۱۱	یکتائی خداوند
۱۱۴	دفتر ۳
۱۱۴	اشاره
۱۱۶	بدعت گزار گمراه
۱۱۷	زهد (پارسایی)
۱۱۸	بلاغت
۱۲۱	آزادی و خوشبختی

- ۱۲۴ اصالت از آن عمل است و بس
- ۱۲۸ عدالت و امنیت
- ۱۳۴ پیوند شیعه و تقوی
- ۱۳۸ عزّت از آن اهل حق است
- ۱۴۱ مشورت
- ۱۴۳ علم و عمل
- ۱۴۵ در یوزگی
- ۱۴۹ پرهیز از ردیلتها خود فضیلت است
- ۱۵۴ علم و عقل و نفس
- ۱۵۷ آسایش جهانی
- ۱۶۲ رابطه علم و خیر
- ۱۶۷ مرد نیکو
- ۱۷۰ چشم و گوش خود را تکذیب کن
- ۱۷۴ حقّ اتفاق آور و باطل نفاق انگیز است
- ۱۷۷ سبّ و لعن
- ۱۸۰ دفتر ۴
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۳ فرزند نیکوکار
- ۱۹۰ شفاعت
- ۱۹۴ شهیدان راه فضیلت
- ۲۰۲ بیوگرافی اجمالی
- ۲۲۲ درباره مرکز

قیم اخلاقیه فی فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام (معیارهای اخلاقی در فقه امام صادق علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: قیم اخلاقیه فی فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام (معیارهای اخلاقی در فقه امام صادق علیه السلام)/محمدجواد مغنیه؛ مترجم علی اکبر مهدی پور

مشخصات نشر: قم: قم: تولی، 1388.

مشخصات ظاهری: 210ص.

فروست: معیارهای اخلاقی

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: 2781201

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

قيم اخلاقيه فى فقه الامام جعفر الصادق (عليه السلام)

محمد جواد مغنيه

مترجم على اكبر مهدى پور

ص: 4

فهرست مطالب

سخن ناشر 9

یادداشت مؤلف 11

دفتر اول 13

ایمان منهای اخلاق 15

حدیث اهلبیت 15

ایمان از دیدگاه اهلبیت علیهم السّلام 16

1. ایمان قلب 17

2. ایمان زبان 19

3. ایمان گوش 21

4. ایمان چشم 23

5. ایمان دست 25

6. ایمان پاها 26

پیرامون فقه اسلامی 28

احکام و فلسفه آن 28

1. احکام توقیفی 28

2. احکام عرفی 30

3. امضای شارع 30

4. احکام ویژه 31

5. قوانین طبیعی 33

احکام متغیر 36

اسلام زیر بنای اخلاق 37

چند نمونه از احکام اخلاقی 38

ص:5

اسلام و علوم روز 43

حکومت 48

شکل حکومت 51

حکومت و اجتماع 53

دفتر 562

ولایت معصوم 57

ولایت فقیه 58

فرمانروای امت اسلامی 60

حدیث تقلین 60

نمونه هائی از فقه جعفری و حنفی 64

1. قضاوت بر اساس شهادت دروغین 64

2. وصی بدون وصیت 66

3. ارث برادر و پدر بزرگ 67

4. ادّعی اجبار 67

5. ارث خنثی 68

6. مال غصبی تغییر یافته 69

7. حدّ وطی به شبهه 70

8. بریدن دست دزد 71

9. آزادی بردگان 72

10. سقوط زکات با مرگ 74

11. مال مختلط به حرام 74

12. ابو حنيفه و احاديث پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ 75

ديانت، شخصيت و ثقافت 77

شخصيت 77

ديانت و شخصيت 78

ثقافت و ديانت 80

متانت رأی و سلامت تشخيص 82

نيروی تشخيص 82

ص:6

جهاد برتر 84

مرزهای عقل 85

رابطه حقّ و اخلاق 86

معنای حقّ 86

اقسام حقّ 86

حقّ، زیربنای اخلاق 88

حقّ همسایه 90

مفاهیم انسانیّت در سخنان امام جعفر صادق علیه السّلام 92

پیش درآمد 92

روش تکاملی امام علیه السّلام 97

یکتائی خداوند 100

دفتر 3 103

بدعت گزار گمراه 105

زهد (پارسایی) 106

بلاغت 107

آزادی و خوشبختی 110

اصالت از آن عمل است و بس 113

عدالت و امتیّت 117

پیوند شیعه و تقوی 123

عزّت از آن اهل حق است 127

مشورت 130

علم و عمل 132

دریوزگی 134

پرهیز از رذیلتها خود فضیلت است 138

علم و عقل و نفس 143

آسایش جهانی 146

رابطه علم و خیر 151

مرد نیکو 156

ص: 7

چشم و گوش خود را تکذیب کن 159

حقّ اتفاق آور و باطل نفاق انگیز است 163

سبّ و لعن 166

دفتر 169 4

فرزند نیکوکار 172

شفاعت 179

شهیدان راه فضیلت 183

بیوگرافی اجمالی 191

ص: 8

فقه اسلامی نمایانگر شریعت مقدس الهی و برنامه زندگی انسانها در راستای قرون و اعصار است. برای درک و عمیق قوانین فقهی لازم است حقیقت انسان، ابعاد روحی انسان، کششهای غریزی و احساسهای فطری او، دقیقاً شناخته شود، ولی پژوهشگر تلاشگری که با حوصله افکار اندیشمندان و متفکران را بررسی کند به نتایج سودمند و ارزشمندی از «معیارهای اخلاقی» دست می یابد، که از فقه اسلامی استنتاج می شود و افق فکری انسان را روشن می سازد، و روش و منش انسان اثر می گذارد و او را به سوی والاترین ارزشهای اخلاقی رهنمون می شود.

یکی از این پژوهشگران تلاشگر، که در ابعاد مختلف معارف اسلامی تحقیق نموده و افق فکری انسان ها را روشن ساخته است، نویسنده پرشور اسلامی علامه «علامه شیخ محمد جواد مغنیه» است که همه عمر با برکت خود را در راه تحقیق و تحلیل و آموزش عمیق معارف اسلامی صرف کرده است. (1)

و اینک یکی دیگر از آثار ارزشمند این اندیشمند بزرگ را به

ص: 9

جامعه اسلامی تقدیم می کنیم، که با حجم کوچک خود مطالب و حقایق فراوانی را دربر دارد، و خواننده را با بعدی تازه از ابعاد فقه اسلامی آشنا می سازد و گامی تازه به سوی شناخت انسان و ارزشهای والای این موجود ناشناخته برمی دارد.

ص: 10

بعد از سپاس و ستایش خداوند منان و درود بی پایان به پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت، به عرض خوانندگان گرامی می رسد که از نگارنده قبلا کتابی به نام «مفاهیم انسانیّه فی کلمات الامام جعفر الصادق علیه السّلام منتشر شده و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است، و اینک این کتاب را تحت عنوان: «قیم اخلاقیّه فی فقه الامام جعفر الصادق علیه السّلام» به جامعه ارزشمند اسلامی تقدیم می نماید.

هر دو کتاب در یک زمینه نگارش یافته، جز اینکه در کتاب قبلی معیارهای اخلاقی را از دیدگاه اخلاق و اجتماع مورد بررسی قرار دادیم و در این کتاب همان معیارها و ارزشها را از دیدگاه فقه غنی و پر بار امام صادق علیه السّلام مورد مطالعه قرار می دهیم.

از خداوند منان می خواهیم که ما را مشمول دعای امام علیه السّلام قرار دهد که می فرماید:

(رحم الله عبداً أحیی امرنا)؛

«خداوند بیا مرزد بنده ای را که روش و شیوه ما را احیا کند.»

از امام علیه السّلام پرسیدند: «شیوه شما را چگونه احیا می کنند؟»

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود:

(یتعلّم علومنا، و یعلمها النّاس، فإنّ النّاس لو علموا محاسن کلامنا لا تبّعونا)؛

«علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم بیاموزد، که اگر مردم معارف عالیه ما را بدانند از ما پیروی می کنند.»

خواننده گرامی توجه فرمائید که ما در این مقطع حساس از زمان نیاز مبرم داریم که این حقایق والای اسلامی را از سرچشمه علوم و معارف اهل بیت فرا گرفته به تشنگان دانش و بینش بیاموزیم.

درود بی پایان به پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت که خداوند سبحان دوستی آنها را به دوستی خود و دشمنی آنها را به دشمنی خود مقرون ساخته است.

«محمد جواد مغنیه»

ص: 12

دفتر اول

اشاره

ص: 13

همه احادیث امامان اهل بیت براساس مبانی اخلاقی و مکارم انسانی استوار است و هرکس مطلبی را به آنها نسبت دهد که با اصول اخلاقی و اهداف انسانی سازگار نباشد به آنها تهمت زده است.

امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید:

(انّ لکلامنا حقیقه، علیه لنورا، فما لا حقیقه له و لا نور فذلک قول الشیطان)؛

«برای گفتار ما حقیقت و نورانیتی هست، آنچه نور و حقیقت نداشته باشد سخن شیطان است.»

آنگاه امام صادق علیه السلام دلیل حقیقت و نورانیت احادیث وارده از امامان اهل بیت علیه السلام را چنین بیان می فرماید:

«ما نمی گوئیم که فلانی چنین گفت و فلانی چنان، بلکه ما می گوئیم:

خداوند چنین فرمود و رسول خدا چنان فرمود. سخن من سخن پدرم می باشد، سخن پدرم سخن پدرش می باشد، سخن او سخن پدرش امام حسین است، سخن او سخن برادرش امام حسن است، سخن او سخن پدرش امیر مؤمنان است، سخن امیر مؤمنان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و سخن رسول خدا سخن خدای تبارک و تعالی است.»

حقیقتی که امام صادق علیه السلام در این حدیث بیان می فرماید، تعارف نیست بلکه بیان واقعی است، و قرآن کریم نیز بر این واقعیت در آیه تطهیر اشاره فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛

«خداوند اراده کرده است که هر نوع پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» (1)

احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حقیقت را بیان می کند، آنجا که می فرماید:

(ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛)

«در میان شما دو امانت گرانبهائی گذاشتم که یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت می باشد.» (2)

بررسی تاریخ درخشان اهل بیت نیز حقیقت فوق را اثبات می کند و هر پژوهشگر با انصافی را قانع می سازد که آنها معدن دانش و فضیلت، اسوه های شرف و تقوی، مشعلهای نجات و هدایت و آویزه های متین و مورد اطمینان هستند، و هر دانشمند با انصافی تاریخ زندگی آنها را بخواند خود را در برابر عظمت جد بزرگوارشان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احساس می کند.

ایمان از دیدگاه اهل بیت

اشاره

در کتاب اهل بیت عصمت و طهارت، ایمان به قلب اختصاص ندارد، بلکه همه اعضا و جوارح تن آدمی را دربر می گیرد.

ص: 16

1- احزاب، آیه 33.

2- 2) - منابع حدیث ثقلین را در کتاب «دلائل الصّدق» از مرحوم مظفر و کتاب «فضائل الخمسه من الصّحاح الستّه» از آقای فیروزآبادی بخوانید که همه مصادرشان از کتب اهل سنت است.

در این رابطه حدیث مفصّلی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده که در ضمن آن آثار و نشانه های ایمان دقیقاً بیان شده و توضیح داده شده که ثمرات ایمان در همه اعضا و جوارح آشکار می شود و آثار ایمان به روشنی در آنها دیده می شود.

و اینک فراهائی از این حدیث شریف را در ضمن پنج فصل با مختصر توضیحی می آوریم.

ما این حدیث را از کتاب شریف «اصول کافی» اثر ارزشمند «محمد بن یعقوب کلینی» محدّث جلیل القدر قرن سوم هجری و متوفّای 329 هجری، نقل می کنیم. (1)

1. ایمان قلب

(فرض الله على القلب الايمان، والإقرار والمعرفه بأن لا اله الا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله.؛)

«خدای تبارک و تعالی ایمان را بر دلها واجب گردانیده که درک کنند و اعتراف نمایند که جز خدای یکتا و بی همتا معبودی قابل پرستش نیست، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست.»

قلب مرکز تصمیم گیری و ستاد فرماندهی کشور تن است، غم و شادی، خوف و رجا، شور و نشاط و همه عواطف و احساسات در آنجا نقش می بندد.

اگر ایمان وارد قلب شود غرائز را تعدیل می کند، احساسها را

ص: 17

جهت می دهد، انسان را به سوی عمل سوق می دهد، و بالاخره قلبی که سرشار از ایمان باشد انسان را به سوی حق و اعمال شایسته و می دارد و حق را در برابر انسان آن قدر جلوه می دهد که انسان عزیزانش را در راه آن تقدیم می کند و باطل را با همه زرق و برقش آن قدر پست می نماید که انسان از آن متنفر می شود.

در مورد چنین قلبی در احادیث قدسی آمده است که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

(ما وسعتی ارضی و لا سمائی، و وسعتی قلب عبدی المؤمن.)؛

«من در آسمان و زمین نمی گنجم ولی در دل بنده مؤمنم می گنجم.»

به مناسبت گفتگو از ایمان دل گفتاری را از «گاندی» نقل می کنیم:

نمی تواند تو را نابود سازد، تا هنگامی که بر ایمان و اعتقاد خود استوار هستی، کسی که دین و درونت را از تو می رباید، او تو را به معنای واقعی کلمه نابود ساخته است.»

گاندی در فراز دیگری از کتاب «مذهب من» می گوید:

«خداوند در همه چیز، حتی در کفر کافران تجلی می کند.

«هدف گاندی از تعبیر فوق این است که هر کسی به خداوند ایمان دارد، حتی کسی که بت را می پرستد، در واقع می خواهد خدا را بپرستد ولی در تطبیق آن اشتباه می کند، هر کسی از روی فطرت ناخودآگاه به خدا ایمان دارد، ولی در مقام عمل یکی بت را می پرستد، دیگری انسانیت را، سومی حزب مورد علاقه اش را، چهارمی ثروت و مقام را، پنجمی هوای نفس را.

در میان معبودهای باطل هواهای نفسانی بیش از همه پیرو دارد و بیش از همه آنها در دل‌های افراد زبون نفوذ دارد، از اینجاست که قرآن کریم از این معبود به صورت مشخص بحث کرده است، آنجا که می‌فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ.؛)

«آیا دیدی آن کسی را که خواسته‌های نفس خود را خدای خویش اخذ کرده است». (1)

و چه بسیاری از کسانی که از نظر اعتقاد و تئوری به خدای یکتای بی‌همتا معتقدند، ولی در مقام عمل چون درهم و دینار می‌بینند او را فراموش می‌کنند و نمی‌شناسند و در عین حال کارهای خلاف و ناشایست خود را از نظر مذهبی توجیه می‌کنند و به آن رنگ مذهب می‌زنند.

2. ایمان زبان

(فرض الله على اللسان القول والتعبير عن القلب بما عقد و اقر به)؛

«خدای منان بر زبان واجب کرده که آنچه در دل به آن معتقد است همان را به زبان آورد و ترجمان دل باشد».

زبان باید پیش از هر چیزی اعتقاد درونی خود به خدای منان را به زبان آورد، و از عقیده و توکل و تسلیم فرمان خدای یکتا بودنش پرده بردارد.

ص: 19

چنانکه خدای سبحان می فرماید:

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛

«چه کسی از جهت گفتار نیکوتر است از کسی که به سوی خداوند دعوت کند و عمل شایسته انجام دهد و بگوید که من از مسلمانان هستم.» (1)

یکی از شرایط اسلام، اعلام آنست، و مسلمانان اعلام اسلام را «شهادت» می نامند و شخص مسلمان باید شهادتین را به زبان جاری کند، و برای اعلام شهادتین است که این همه مسجد ساختند و گنبد و مناره ساختند و بانگ تکبیر را در اعماق فضا به صدا در آوردند.

کسی که بدون دلیل شهادتین را مخفی بدارد در زمره مسلمانان قرار نمی گیرد نه در دنیا و نه در آخرت. هدف اصلی از اعلام شهادتین این است که همه دنیا بدانند که اسلام آئین توحید است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده پروردگار است، او را برای رهایی بشیریت از بهره کشی استعمارگران، و نجات انسانها از کرنش در برابر بتهای چوبی و گوشتی و فلزی، فرستاده است.

او مبعوث شده که انسانیت را به سعادت و شرف و فضیلت انسانی برساند و به جامعه بشری تفهیم کند که جز خدا کسی سرپرست و قیم مردم نیست.

ص: 20

از آثار ایمان زبان است که جز حق و حقیقت نگوید، امر به معروف و نهی از منکر نماید، در اصلاح و آشتی دادن بین مردم تلاش کند، دانش و فضیلت را در جامعه منشر کند، کسی را نیازارد، دروغ نگوید، غیبت نکند، تهمت نزنند، جاسوسی نکنند، در مورد چیزهایی که آگاهی ندارد، بحث و جدل نکند.

افلاطون می گوید: «آدم پست و فرومایه کسی است که در مورد چیزی که به او سودی ندارد زیاد حرف بزند، و در مورد چیزی که از او نمی خواهند بازگو کند.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این رابطه می فرماید:

(هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصدا السنثم.؛)

(آیا مردم را جز دست آوردهای زبانشان روی دماغشان به جهنم می افکنند؟) [\(1\)](#)

3. ایمان گوش

(فرض الله علی السمع ان یتنزه عن الاستماع الی ما حرّم الله.؛)

«خداوند بر گوش واجب کرده که از گوش دادن به هر چیزی که خداوند حرام کرده، شدیداً پرهیز کند.»

گوش مؤمن باید همواره به بهترین گفتار توجه داشته باشد و از گوش دادن به سخنان گزاف و باطل جدا پرهیز کند.

چنانکه قرآن کریم می فرماید:

ص: 21

فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛

«بشارت بده بندگانم را، آنان که سخن را گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند.» (1)

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ؛

«مؤمنان رستگار شدند... آنان که از سخن بیهوده اعراض می کنند.» (2)

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛

«گذشت را بگیر، و امر به معروف کن و از جاهلان روی بگردان.» (3)

در این آیات به گوش امر شده است که از کنار جاهلان کریمانه بگذرد و سخنان گزاف بیهوده آنان را در خود جای ندهد و در پیرامون گفتارشان نیندیشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(من قال لك: ان قلت واحده سمعت عشرة، فقل له: ان قلت عشرة لم تسمع واحده.)؛

«کسی که به تو می گوید: «اگر یک کلمه بگوئی ده کلمه خواهی شنید، در پاسخش بگو: اگر ده کلمه بگوئی یک کلمه نخواهی شنید.»

مرد اندیشمندی از کنار شخص فرومایه ای می گذشت، شخص فرومایه او را دشنام داد، مرد اندیشمند از او روی برتافت و قیافه ترش نکرد. ناظران به او گفتند: چرا به سخنان او اعتنا نکردی؟ در پاسخ گفت: من هرگز از یک کلاغ انتظار ندارم که همانند بلبل سخنان موزون و دلنشین بگوید.

ص: 22

1- -سوره زمر آیه 18

2- 2) -سوره مؤمنون، آیه 3

3- 3) -سوره اعراف آیه 199

از نشانه های ایمان گوش این است که آنچه سخنانیست از برادر مسلمان و یا در حق برادر مسلمانش بشنود، آن را پوشیده بدارد و در میان مردم شایع نکند.

امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید:

(ادنی الکفر) (ا یسمع الرجل عن اخیه الکلمه فیحفظها علیه، یرید ان یفضحه بها.)؛

«حد اقل کفر این است که انسان از برادر مسلمانش سخنی را بشنود، آن را در حافظه اش نگهدارد، تا روزی او را با این سخن رسوا سازد.»

مراد امام علیه السلام این است که کسی که بر علیه برادر مسلمانش سند جمع می کند و پرونده می سازد، تا او را افشاء کند به کفر از اسلام نزدیکتر است،

قرآن کریم می فرماید:

هُم لِّلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِاِیْمَانٍ؛

«آنها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند.» (1)

در اینجا مراد از کفر، انکار صانع نیست، بلکه منظور معنای وسیعتر آن است.

4. ایمان چشم

(فرض الله علی البصر ان لا ینظر الی ما حرّم الله علیه.)؛

«خداوند بر چشم واجب کرده که به سوی چیزی که خداوند حرام کرده نگاه نکند.»

ص: 23

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ؛

«مؤمنان را بگو که دیدگان خود را فرو بندند و دامنهای خود را پاکیزه نگهدارند.» (1)

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ؛

«زنان با ایمان را بگو دیدگان خود را فرو بندند و دامنهای خود را پاکیزه نگهدارند.» (2)

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛

«بی گمان گوش و چشم و قلب، هر کدام مورد پرسش قرار خواهد گرفت.» (3)

آری نشانه ایمان دیده فرو بستن آن از محرّمات الهی است، که نگاه بذرافشانی شهوت در کشتزار دل و آغاز همه روابط نامشروع است، چنانکه «شوقی» می گوید:

نظرة فابتامه فسلام فکلام فموعد فلقاء

«نگاهی، پس لبخندی، آنگاه سلامی، سپس گفتاری، آنگاه، وعده ای، وانگهی دیداری.»

در حدیث آمده است: «نگاه اول از آن تو، و نگاه دوم بر علیه توست.» (4)

ص: 24

1- -سوره نور، آیه 30 [1]

2- 2) -سوره نور، آیه 31

3- 3) -سوره اسراء، 36

4- 4) -منظور از نگاه اول، نگاه بی اراده است که بر حسب تصادف نگاهش بیفتد و فوراً چشم بپوشد و نگاه دوم نگاهی است که از روی اراده واقع شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(النظر سهم من سهام ابليس.)؛

«نگاه، تیری از تیرهای زهراگین شیطان است.»

دیده مؤمن همواره در جهان خلقت می نگرد و آثار شگرف آفرینش را مورد مطالعه قرار می دهد و با قدرت بی پایان و حکمت بیکران خداوند منان آشنا می شود، که اگر دیده و دل نبود، از این همه دانش و تمدن و زندگی نام و نشانی نبود.

5. ایمان دست

(فرض الله على الیّد ان لا یبطش بها فیما حرّم الله، و ان یبطش بها فیما امر الله، و فرض علیها الصّدقه و صله الرّحم و الجهاد فی سبیل الله)؛

«خداوند بر دست واجب گردانیده که هرگز به سوی محرّمات الهی دراز نشود و به سوی آنچه خداوند دستور فرموده دراز بشود.

خداوند همچنین صدقه، صله رحم و جهاد در راه خدا را بر آن واجب فرموده است.»

نشانه دست با ایمان این است که به طور مداوم در چیزهایی که به سود جامعه است تلاش کند، و هرگز در چیزی که به ضرر جامعه است به کار نرود، و از گناهان به شدت پرهیز کند.

دکتر الکیس کارل، زیست شناس معروف فرانسوی، در کتاب معروف «انسان موجود ناشناخته» می نویسد:

«دست کارهای شگفتی انجام می دهد، درحالی که مشغول

کاری هست، سرما و گرما و نرمی و خشن بودن اشیاء را نیز حس می کند، بر انجام کارهای ابزار و ادوات مختلفی قادر است، می تواند همانند چکش ضربه وارد کند، چون تبر در ختان را بشکند، همانند خیش کشاورزان زمین را شخم بزند، چون هماوران دوران باستان شمشیر به دست گیرد، هواپیماهای عصر حاضر را هدایت کند، قلم موئیس هنرمندان را در دست بگیرد و تابلویی ترسیم کند، قلم نویسندگان را در دست بگیرد و شاهکار ادبی بیافریند و یا میل بافندگی را در دست بگیرد و پوشاک بیافد... آری می تواند نسلی را نابود کند و می تواند دست نوازش بر سر بینوایان بکشد، می تواند دزدی کند و می تواند بخشش نماید، می تواند تخم بکارد و می تواند بمب بیندازد. آری دست نقش مؤثری در چیرگی انسان بر طبیعت دارد و سهم فراوانی در پیشرفت جامعه و بالا رفتن عقل و فرهنگ بشری دارد.»

آری هنگامی که انسان یکی از قله های طبیعت را در پرتو تلاش و تجربه تسخیر نمود و یکی از قلعه های شناخت را فتح نمود، مشکلات یکی پس از دیگری حلّ می شود و پلّه های پیشرفت را می پیماید، افقهای جدیدی در برابرش باز می شود و در مسیر تکاملی خود پیش می رود.

6. ایمان پاها

(فرض الله المشی علی الرّجلین الی طاعته لا الی معصيته)؛

«خداوند بر پاها واجب کرده که همواره به سوی اطاعت پروردگار گام بردارد و هرگز به طرف معصیت و نافرمانی خداوند حرکت نکند.»

خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید:

وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛

«پاهای آنها به آنچه انجام داده اند گواهی می دهد.» (1)

با پاهای روی زمین راه می رویم، در آب پا می زنیم، از کوهها و درختها بالا می رویم، ولی باید از حرکت به سوی گناه و معصیت به شدت پرهیز کنیم.

روایت جالب و جامع امام جعفر صادق علیه السلام که فراهانی از آن را در شش بخش آورده ایم، بهترین تصویر و والاترین نمونه فضائل اخلاقی و صفات برجسته انسانی را برای ما ارائه می دهد، و دین را مرادف و مساوی با اخلاق عالیه انسانی معرفی می کند و انسان را تنها در صورتی مؤمن می شناسد، که از صفات زشت کینه توزی، خودخواهی و خودمحوری پیراسته باشد و در برابر جامعه بشری احساس مسئولیت نماید و معیارهای عقلی، عاطفی، روحی و جسمی را دقیقاً رعایت کند، به طوری که هر عضوی را در مورد خود به کار ببرد، هر غریزه ای را در محدوده خود به کار بگیرد، و از حدودی که برای آن تعیین شده تجاوز نکند. این همان اسلامی است که بر رسول گرامی اسلام حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، که خود می فرماید:

(أَتْمَا بَعَثْتُ لَا تَمَّمُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)؛

«جز این نیست که من برای تکمیل فضائل اخلاقی برانگیخته شدم.»

ص: 27

اگر جامعه اسلامی تعالیم عالیّه اسلامی را براساس این حدیث و دیگر کلمات گهربار امامان اهل بیت را بیاموزند، راه حلّ صحیح و اساسی همه مشکلات زندگی را در آن خواهند یافت.

پیرامون فقه اسلامی

احکام و فلسفه آن

اشاره

در فقه اسلامی احکام و دستوراتی هست که در قرآن و سنّت به طور صریح بیان و مقرّر شده، و قواعد و اصولی می باشد که از قرآن و سنّت سرچشمه گرفته است. برای هر حکمی از احکام اسلامی انگیزه و فلسفه ای هست که به سبب آن وضع شده است، برخی از فلسفه های احکام حفظ آسایش و آرامش جامعه است، برخی از آنها حفظ توازن و تعادل در اجتماع و برخی دیگر برای جلب منفعت و یا دفع ضرر و یا درمان بیماریهای اجتماعی است، که در هر یکی از آنها مصلحت و منفعت فرد و اجتماع رعایت شده است.

احکام و مقرّرات شرع مقدّس اسلام بر چند گونه است که برخی تشریح و برخی دیگر امضای شارع است که در چند بخش به تفصیل آن می پردازیم:

1. احکام توقیفی

همه احکام و مقرّرات مربوط به عبادات از ابتکارات شارع مقدّس است و به اصطلاح «توقیفی» است یعنی موقوف به حکم

شارع است، و عرف و عقل کوچکترین حقیق مداخله در آن ندارند، زیرا قدرت تشخیص و فهم آن را ندارند که عبادت باید به چه شکل انجام بگیرد و انگیزه آن چیست؟ ولی لازمست که اصل عبادت و شکل آن با عقل منافات نداشته باشد، زیرا اسلام با تمام معنای کلمه دین با عقل سازگار است و هرگز نباید حکمی از احکام با عقل منافات داشته باشد به خلاف «حنبلی‌ها» و «ابن تیمیّه» که «دین» را ما فوق عقل تصوّر کرده اند!! ابن تیمیّه معتقد است که عقل نباید در چیزی از امور دین مداخله کند، بلکه لازمست تمام تلاش خود را به مسائل مادی چون زراعت، تجارت، طب و هندسه منحصر کند!

در اینجا عقیده ابن تیمیّه با اعتقاد باستانی بسیاری از مردان کلیسا موافق است، که موضوعات دینی را از موضوعات عقلی جدا دانسته می‌گویند:

«هر اقدامی برای وارد کردن عقل به حریم دین و ایمان به نابودی مسیحیت منتهی می‌شود که دین را ما فوق عقل می‌داند و لذا تو باید ایمان بیاوری بدون اینکه عقل و اندیشه ات را به کار اندازی! بلکه مسائل دینی و ایمانی هر قدر با عقل تضاد داشته باشد، به همان اندازه ارزش آن بالا می‌رود... روی این بیان لازمست که زبان عقل را برید و راه اندیشه را فروبست، که عقل هرگز نمی‌تواند این حقیقت مذهبی را بپذیرد که به ما می‌گوید:

«یک انسان ساده و متواضع پسر خداست، و حضرت مریم باکره مادر خداست»!! (1)

ص: 29

1- - مجله «الفکر المعاصر» شماره سپتامبر 1970 میلادی، مقاله «کسیر کجور در چنگال هگل» همراه مصادر و منابع.

این همان منطق وارونه است که با هیچ منطقی سازگار نیست، که همه پیامبران، مصلحان، دانشمندان و اندیشمندان مسائل دینی را با عقل و برهان اثبات می کنند و مردم را با اقامه دلیل و برهان به سوی دین و آئین دعوت می کنند. این منطق برخلاف واقع است و لازمه جدائی عقل و دین، تضاد دین و حقیقت و واقعیت است.

2. احکام عرفی

منظور از احکام عرفی احکامی است که از طرف شارع مقدّس بیان شده و عناوین آن از طرف عرف مشخص می شود و حکم شارع تابع عناوین عرفی است، مانند حرام بودن خیانت در معامله و روابط نامشروع، و لزوم ادای دین و عمل به پیمان. به عنوان مثال: شارع مقدّس می فرماید: خیانت حرامست، اما اینکه چگونه معامله ای خیانت است، آن را عرف تعیین می کند. از اینجاست که در زبان فقها متداول است که می گویند: «احکام تابع عناوین است.» که این عناوین از طرف عرف تعیین می شود.

و شارع در آن مداخله نمی کند، و نیازی به دقت عقلی و آزمایشهای علمی ندارد.

3. امضای شارع

برخی از احکام اسلام از طرف شارع مقدّس قانون گذاری و ابتکار نشده است، بلکه روابط متداول در میان مردم از طرف

شارع امضا شده است. در این موارد احکام مربوط به این روابط متداول از قبیل روابط تجارّتی و تعاونی به صورت یک حکم مذهبی و قانونی تنظیم شده، تا جنبه های مختلف آن مورد توجه قرار بگیرد و از ضمانت اجرائی قویتری برخوردار گردد. در این موارد شارع مقدّس اصلاحاتی در روابط موجود به عمل آورده و جلو مفسد و خطرات را گرفته است، در مواردی دائره آن را وسیعتر، و در مواردی تنگتر نموده است. ولی همه این تصرّفات و تغییرات از باب راهنمایی و ارشاد به مصالح و جلوگیری از مفسد و تباهیها است، درست همانند باب امر به معروف و نهی از منکر.

4. احکام ویژه

برخی از احکام در یک مقطع زمانی خاصّ برای محیطی خاصّ قانون گذاری شده که در زمان دیگر و برای اجتماعی دیگر الزامی نیست، مانند احکام ویژه بنی اسرائیل که به برخی از آنها در قرآن کریم اشاره شده است:

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛

«بر کسانی که یهودی شدند حرام کردیم هر صاحب ناخن را و از گاو و گوسفندان حرام کردیم بر آنها پیه های آن دورا، جز آنچه بر پشت آنها

بچسبد یا در معده آنها باشد و یا به استخوانشان آمیخته باشد، این چنین مجازات کردیم آنها را در برابر ستمهایشان، که بی گمان ما راستگویانیم.» (1)

فَظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّدِهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا، وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ؛

«به سبب ظلم و ستم کسانی که یهودی شدند حرام کردیم بر آنها پاکیزه هائی را که بر آنها حلال بود، و به سبب بازداشتشان عدّه بسیاری را از راه خدا، و به سبب ربا گرفتشان، که از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردنشان اموال مردم را به ناحق.» (2)

این حکم ویژه که در مقطع زمانی خاصّی برای بنی اسرائیل قانون گذاری شده با وضع خاصّ آنها سازگار بود که دچار بیماری خودخواهی و خودبزرگ بینی شده، خود را قوم برگزیده خداوند و یکتا آیت و نشانه آفریدگار می پنداشتند و تصوّر می کردند که اگر نژاد اسرائیل نباشد برای خداوند آیتی نخواهد بود. مفهوم آن اینست که وجود خدای تبارک و تعالی با قوم یهود نوعی ارتباط دارد!، که خداوند از پندار ستمگران بسیار منزّه است. (3)

ص: 32

1- -سوره انعام، آیه 146 [1]

2- 2) -سوره نساء، آیه 160

3- 3) -از مقاله علمی و پرمحتوای مجلّه مصری «المجله» شماره ژانویه 1970 میلادی تحت عنوان: «التّوراه»

یک سلسله احکام و مقرراتی هست که برای زندگی انسان لازم و ضروری است، و هرگز زندگی اجتماعی انسانها در هیچ مقطعی بدون آن مقررات قابل تداوم نیست این مقررات اجتماعی را قوانین طبیعی می نامیم. قوانین طبیعی قابل نسخ نیست، زیرا نسخ این مقررات زور و استبداد است، این قوانین قابل جعل و قانون گذاری هم نیست، زیرا این قوانین در اجتماع موجود است، و جعل مجدد آن تحصیل حاصل است. روی این بیان اگر در شریعت آسمانی، حکمی در مورد یکی از این قوانین آمده باشد به عنوان قانون گذاری نیست، بلکه به عنوان بیان واقعیت است. در اینجا چند نمونه از آیات و احادیث وارده به عنوان بیان واقعیت را می آوریم:

1. «يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً؛

«ای مردم! بخورید از آنچه حلال و پاکیزه در روی زمین است.» (1)

2. كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ؛

«بخورید و دامهای خود را بچرانید.» (2)

پر واضح است که خوردن نعمتهای حلال پروردگار، حق طبیعی انسان، و چریدن در دشت و دمن، حق طبیعی حیوان است، درست همانند حق حرکت و برخاستن و حق نفس کشیدن، و حق آشامیدن که کسی نمی تواند این حق را از انسان

ص: 33

1- -سوره بقره، آیه 168

2- (2) -سوره طه، آیه 54.

سلب کند، یا این حق را به انسان عطا کند. آری می توان این حقوق را به خدا نسبت داد، زیرا او آفریدگار جهان است و آنچه در عالم هست او آفریده و او عطا فرموده است.

3. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛

«بر نمی دارد بردارنده ای بار گناه دیگری را.» (1)

4. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا؛

«خداوند کسی را جز در آنچه به او عطا فرموده، تکلیف نمی کند.» (2)

اکنون که در آئین عدل و حق تکلیف بر غیر مقدور جایز نیست برداشتن آن نیز معنی ندارد، وقتی که بازخواست شخص بی گناه به سبب جرم دیگری روا نیست، برداشتن آن نیز مفهوم ندارد، مگر از باب بیان واقعیت، توضیح مطلب، و یا اسناد شیء به علّه العلل، که آفریدگار جهان هستی و طبیعت و پدید آورنده همه سنتها و قوانین است.

5. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را در میان خود به ناحق نخورید، مگر اینکه دادوستدی بار رضایت شما باشد.» (3)

6. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادها عمل کنید.» (4)

فقها با آیه «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» بر صحّت معاملات استدلال

ص: 34

1- -سوره انعام، آیه 164.

2- (2) -سوره طلاق، آیه 7.

3- (3) -سوره نساء، آیه 29. [1]

4- (4) -سوره مائده، آیه 7.

کرده اند و با آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بر لزوم وفا به پیمان و پایبندی به معاملات استدلال نموده اند. ولی در همه قوانین مجعول بشری بدون استدلال به آیه و حدیث بر لزوم عمل به پیمان تأکید شده است، زیرا عمل به قرارداد یک وظیفه اجتماعی است که بدون آن هیچ رابطه اجتماعی قابل تداوم نیست. روی این بیان آیات فوق برای بیان واقعیت است نه تشریح احکام و امثال اینها در قرآن فراوان است.

در سنت نیز احادیث فراوانی در مورد قوانین طبیعی وارد شده که برای بیان واقع است، از آن جمله است:

1. (علی الید ما اخذت حتی تؤدی)؛

«چیزی را که دستی گرفت، برعهده آنست، تا هنگامی که آن را بپردازد.»

2. (لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام)؛

«در اسلام ضرر و زیان روا نیست.»

3. (رفع القلم عن الصّبی حتی یحتلم، و عن المجنون حتی یفیک، و عن النائم حتی یتیقظ)؛

«از کودک قلم برداشته شده تا هنگامی که بالغ شود، از دیوانه قلم برداشته شده تا وقتی که عاقل گردد، و از خفته قلم برداشته شده تا موقعی که بیدار شود.»

و جز اینها، از احادیث شریفه ای که حقوق طبیعی را به صورت دستورات مذهبی و اصول شرعی بیان فرموده تا به صورت احکام شرعی درآید که بر پایه های محکم استوار باشد،

و دستهای بازیگر با آنها بازی نکند و حدّ و حریم آن معین باشد.

یکی از دانشمندان معاصر می گوید: وقتی که یکی از قوانین طبیعی رنگ مذهب به خود می گیرد، از قداست و احترام خاصی برخوردار می گردد و ضمانت اجرائی پیدا می کند، همه قوانین مجعول بشری نیز آرزو می کنند که ای کاش آنها هم رنگ مذهبی داشتند و مورد احترام بودند!

احکام متغیر

از ویژگیهای احکام طبیعی اینست که ثابت و تغییر ناپذیر است، و هرگز با گذشت زمان دستخوش تغییر نمی شود، زیرا این قوانین برای همه ملّتها در هر زمان و مکان است و به مقطع زمانی خاصّ اختصاص ندارد، زیرا فرض ما اینست که این احکام مطابق خلقت و طبیعت انسان است و قانونی که با ناموس خلقت و آئین فطرت مطابق باشد تغییر ناپذیر است. و در مورد چنین قوانینی رسول گرامی اسلام فرموده است:

(حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامه و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامه)؛

«حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلالست و حرام آن حضرت تا روز قیامت حرامست.»

اما احکام متغیر که قابل تغییر و تبدیل است، احکامی است که در رابطه با وضع خاصّ یک جامعه جعل و تشریح شده، که با تغییر یافتن آن وضع آن قانون نیز تغییر می یابد، که وجود و عدم این قانون بستگی به وجود و عدم آن وضع دارد، در این موارد

میزان و معیار در تغییر این احکام، قوانین ثابت و جاویدان شرع مقدس اسلام است که خطوط اصلی این تغییرات را تعیین می کند.

احکام متغیر همانند نسخه دکتر است که برای بیماری با توجه به وضع مزاجی و کیفیت بیماری او نوشته می شود که برای بیماریهای دیگر و حتی بیماران دیگر قابل استفاده نیست. احکام متغیر نیز در میان اقوام و اشخاص مختلف فرق می کند.

در اینجا دو مثال برای احکام متغیر می زنیم:

(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ)؛

«صاحب وسعت باید از وسعت خود انفاق کند و کسی که روزی اش تنگ شده از آنچه خداوند عطايش فرموده انفاق کند.» (1)

مثال دیگر حکم جهاد با مشرکان است که مسلمانان در مکه ضعیف بودند و سازوبرگ نظامی نداشتند مأمور به جهاد نبودند، هنگامی که در مدینه قوت یافتند به آنها اذن جهاد داده شد.

اسلام زیر بنای اخلاق

هرگز دین و دانش صحیحی بدون معیارهای اخلاقی و معنوی وجود نداشته است، دانش یک سلسله فرمولهای علمی خشک نیست که آن را در حافظه ها نگهدارند و در کتابها منعکس کنند، بلکه دانش و فرهنگ وسیله ای است که برای مصالح مردم

ص: 37

تلاش می کند، برای بیماران دارو می سازد، برای آسایش مردم خوراک و پوشاک می سازد و برای حل مشکلات مردم شب و روز تلاش می کند.

دین و آئین نیز عقیده و ایمان خالی نیست و ذکر خشک هم نیست که با دانه های تسبیح در گردش باشد. بلکه درس صدق و صفا، اخلاص و وفا، و تلاش طاقت فرسا، برای زندگی بهتر و برتر در هر دو سرا می باشد.

همه علمای اخلاق اتفاق نظر دارند که شرع مقدس اسلام بیش از هر مکتب و آئین دیگر معیارهای اخلاقی را رعایت کرده، و در همه قواعد و احکام آن را منظور داشته است.

در اینجا چند نمونه از فقه اهلیت را که آئینه تمام نمای اصول و فروع اسلام است می آوریم:

چند نمونه از احکام اخلاقی

مردی به خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرضه داشت: «یک نفر یهودی هزار درهم به من خیانت کرد و سوگند یاد کرد. اینکه مقداری از اموال او به دست من افتاده است، آیا می توانم آن را به جای هزار درهم خود بردارم؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

(ان خانک فلا تخنه، و لا تدخل فیما عبته فیه، و لو لا انک رضیت بيمينه فاحلفته لا مرتک ان تأخذ مما تحت یدک، و لکنک رضیت، و قد مضیت الیمین بما فیها)؛

«اگر او به تو خیانت کرده، تو در حقّ او خیانت نکن. تو مرتکب چیزی مشو، که دیگری را برای آن نکوهش می کنی. اگر نبود اینکه او را قسم دادی و به قسم او راضی شدی، به تو می گفتم از آنچه در دست توست حقّ خود را بردار، ولی تو راضی شده ای و قسم او را امضا کرده ای.»

در اینجا امام صادق علیه السلام به دو دلیل اخلاقی، آن شخص را امر می فرماید و حقّ خودش را از یهودی استیفا نکند و معادل حقّ خویش از مال او بر ندارد:

دلیل اول اینکه خیانت در برابر خیانت روا نیست، اگر او کار زشتی انجام داده تو نباید به خیال مقابله به مثل، دست به کار زشت بزنی، چنانکه می فرماید: «اگر او به تو خیانت کرده تو هرگز خیانت نکن، تا مرتکب چیزی نشوی که خود آن را نکوهش می کنی.»

پیشوای پرهیزگاران در این رابطه می فرماید:

(اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله)؛

«بزرگترین عیبهاییست که دیگری را در مورد چیزی که خود نیز داری سرزنش کنی.» (1)

خیانت یکی از بزرگترین صفات رذیله است که از ستم، دورویی، پستی و فرومایگی ریشه می گیرد و شخص خائن از زمره مسلمانان بیرون است، چنانکه در حدیث شریف آمده است:

(من غشنا فلیس منا)؛

«کسی که به ما خیانت کند از ما نیست.»

و در حدیثی دیگر آمده است:

ص: 39

(انّ الله آلی علی نفسه ان لا یجاوره خائن)؛

«خدای تبارک و تعالی با خود عهد کرده که هرگز شخص خیانت پیشه را به جوار قرب خود راه ندهد.»

و روشنتر از آن حدیث دیگری است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

(من خان امانه فی الدنیا و لم یردها الی أهلها، ثم أدركه الموت مات علی غیر ملّتی)؛

«کسی که در دنیا خیانت کند و حق را به صاحب حق رد نکند آنگاه مرگش فرارسد، به غیر آئین من مرده است.» (1)

در اینجا ممکن است خواننده گرامی تصوّر کند که مورد بحث ما خیانت محسوب نمی شود، زیرا آن یهودی حقّ این شخص را غضب کرده و به دروغ قسم خورده است، اگر این شخص به مقدار حق خود از مال او بردارد، در واقع تقاصّ کرده و حقّ خود را استیفا نموده است و این خیانت نیست. وانگهی سوگند یاد کردن یهودی حقّ این شخص را اسقاط نمی کند و ذمه یهودی را بریء نمی کند، بلکه سوگند صرفاً برای ترک مخاصمه است و بس.

و معنای امضا کردن سوگند نیز ترک دعوی و مخاصمه است، و دیگر مدّعی حقّ اقامه دعوی ندارد، ولی حقّ به گردن منکر باقی می ماند، و لذا به او واجب است که توبه کند و حق را به صاحب حق برساند.

از این رو اگر صاحب حق به مقدار حقّ خود از مال او بردارد

ص: 40

این تقاضاست نه خیانت.

در پاسخ باید یادآور شویم که امضای سوگند دروغ به این معناست که شخص مدعی از ادعای خود دست می کشد و کار منکر را به خدا وامی گذارد، و لذا همه فقها گفته اند که باید سوگند به لفظ جلاله باشد و در حدیث آمده است:

(من کان حالفا فلیحلف باللّه او یذر)؛

«هرکس بخواهد سوگند بخورد یا باید به خدا سوگند بخورد و یا از سوگند منصرف شود.»

روی این بیان کسی که سوگند را امضا کرده کار منکر را به خدا تفویض نموده است، اگر بعدا بخواهد از مال او حق خود را تقاضا کند معنایش اینست که از تفویض خود باز می گردد و آن پیمان شکنی آشکار است. دومین دلیل اخلاقی در این حدیث اینست که صاحب حق، سوگند منکر را امضا کرده و از مخاصمه خود دست کشیده است، و ماده نزاع را از ریشه و بن برکنده است و منکر در برابر هیچ دادگاهی جز محکمه عدل الهی مسئولیتی ندارد، اگر در اینجا به صاحب حق اجازه داده شود که پس از سوگند حق خود را از مال منکر بردارد، دیگر هیچ منازعه و مخاصمه ای پایان نمی یابد، و دادگاهها لغو می شود و سوگندها عبث می گردد.

پیشوای ششم شیعیان می فرماید: هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سریه ای (1) را ترتیب می داد، امیرش را صدا می کرد و در کنار

ص: 41

1- - جنگهائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرکت می کرد «غزوه» نامیده می شد، و جنگهائی که آن حضرت شرکت نداشت «سریه» نامیده می شد.

خود در میان اصحاب می نشاند و می فرمود:

(سیروا باسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله، و لا تغدروا، و لا تفعلوا، و لا تقطعوا شجرة الا ان تضطروا اليها، و لا تقتلوا شيئا فانيا، و لا صبيا و لا امرأه)؛

«به نام خدا، در راه خدا و بر سیره رسول خدا حرکت کنید، حيله نکنید، زیاده روی نکنید، درختی را قطع نکنید مگر اینکه ناگزیر شوید، پیرمردی را نکشید، کودکی را نکشید و زنی را نکشید.»

جنگ به هر حال شرّ است، زیرا نابودی و خون و مرگ و آتش است، بر غالب و مغلوب. اگر برای از بین بردن زور و قلدری، چاره ای جز توسّل به جنگ نباشد، باید براساس قوانین انسانی و اخلاقی جهاد باشد، که خون بی گناهان محفوظ بماند و بر حریم اموال و نوامیس بی گناهان هیچ تجاوزی نشود، حتّی در مورد جنایتکاران نیز بیش از آنچه مستحق هستند، مؤاخذه نشود، که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛

«هرکس کار زشتی انجام دهد کیفر داده نمی شود مگر همانند آن را و آنها مورد ستم قرار نمی گیرند.» (1)

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ؛

«اگر دست بکشند، جز بر گروه ستمکاران تجاوز و تعدّی نیست.» (2)

در فراز بالا که امام صادق علیه السلام از جدّ بزرگوارش صلّی الله علیه و آله در رابطه با جهادگران روایت نموده است، همه مکارم اخلاق یکجا گرد

ص: 42

1- -سوره انعام، آیه 160.

2- (2) -سوره بقره، آیه 193.

آمده است، زیرا جمله «به نام خدا، در راه خدا و بر سیره رسول خدا حرکت کنید» جامع همه صفات پسندیده است که راه خدا، راه صفا و وفا، پاکی و پاکیزگی، پای بندی به مقررات الهی و انسانی، و دوری از خواسته های نفسانی و شیطانی است.

خاورشناسان با انصاف، همگی اعتراف کرده اند که در جنگهای اسلامی همه ضوابط انسانی و اخلاقی رعایت می شد، چنانکه «ارنست رنان» می گوید:

«هرگز هیچ قوم پیروزی همانند فاتحان عرب، با اقوام شکست خورده، با عواطف انسانی رفتار نکرده است.» (1)

اسلام و علوم روز

دانشهایی که زندگی جامعه بشری بدون آنها امکان پذیر نیست به حکم طبیعت و بداهت واجب و لازم است و هرگز شارع مقدس نمی تواند از آن نهی کند، و نیازی به فرمان شارع نیست مگر از رهگذر ارشاد و امضاء، مانند پزشکی، ریاضی، بازرگانی، تکنولوژی و کشاورزی.

برخی از ساده اندیشان و یا دین فروشان گفته اند که تحصیل علم پزشکی بدعت و ضلالت است!! جای تردید نیست که این گفتار ناروا، خود بدعت است، که سخنی گزاف، و گفتاری بی اساس است.

تحصیل علم طبّ ضلالت نیست، بلکه گمراه کسی است که از روی جهالت و یا تزویر چنین سخن باطل و گمراه کننده ای را به

ص: 43

زبان آورده و عدّه ای را به گمراهی انداخته است.

در مسائل اختلافی ممکن است جهالت عذر باشد ولی در مسائل مسلّم و تردیدناپذیر که برای همگان روشن است دیگر برای کسی جای عذر نیست که مسائل بدیهی را هر کسی اعمّ از کودن و تیزفهم می فهمند.

اگر کسی تصوّر کند که مسائل بدیهی نیز از امور نسبی است، و ممکن است که چیزی در نزد کسی بدیهی و در نظر دیگری مخفی باشد، در پاسخ می گوئیم، آری برخی از مسائل ممکن است چنین باشد ولی لزوم تحصیل علم پزشکی در هر جامعه از آن مسائلی است که هرگز ممکن نیست برای شخص عاقلی پوشیده باشد، درست همانند لزوم خوراک برای شخص گرسنه و لزوم آب برای شخص تشنه.

برای افراد لجوج و بیمار دل چند نکته را یادآور می شویم:

1. آیا ممکن است شخص عاقلی تردید داشته باشد در اینکه خدای سبحان همه امور را به وسیله علل و اسباب انجام می دهد، از خلقت انسان و حیوان و گیاه، تا آفرینش دریا و نزول باران و خوراک و پوشاک و جز آنها، از پیدایش علوم تا شناخت ادیان و ایمان، همه و همه براساس اسباب و مسببات به وجود آمده است. عمل پزشکی و معالجه بیماران نیز یکی از همین پدیده های متّگی به سبب و علّت می باشد.

2. همه مذاهب اسلامی بدون استثناء اتفاق نظر دارند که دفع ضرر از خویش واجب است، چنانکه همگی اتفاق کرده اند بر اینکه به هلاکت انداختن خویش حرام است، چنانکه «شهید ثانی» می فرماید: «حفظ نفس از تلف شدن واجب است و ترک

آن حرام است و حرمت آن از حرمت شرب خمر شدیدتر است.

هنگامی که انسان از ارتکاب یکی از دو حرام ناگزیر شود باید ضعیف تر را انتخاب کند و قوی تر را ترک گوید.» (1)

شفا یافتن بیمار به وسیله استفاده از دارو به تقدیر خدا و به فرمان خداست که خداوند، آفریدگار همه موجودات است و خاصّیتی را به هر موجودی، او عطا فرموده است، چنانکه امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«یکی از پیامبران بیمار شد و گفت: من هرگز به دکتر نمی روم تا آنکه مرا بیمار کرده خود شفایم دهد، خداوند به او وحی فرمود:

آری شفا از منست ولی تا دارو نخورده ای من شفایت نخواهم داد.» (2)

و در حدیثی دیگر در همین رابطه آمده است:

«کسی که معالجه مجروح را ترک کند با کسی که آن جراحی را وارد کرده شریک است.» (3)

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«اهل هیچ شهری از سه تن بی نیاز نیست، که اگر این سه تن نباشد مردم آن شهر تباه می شوند، این سه تن عبارتند از:

فقیهی دانشمند و پرهیزگار

زامداری نیکوسرشت و مطاع

پزشکی آگاه و مورد اعتماد.» (4)

ص: 45

1- -مسالک، باب اطعمه.

2- (2) -وسائل الشیعه، ج 2، ص 630.

3- (3) -همان مدرک، ص 629.

4- (4) -سفینه البحار، ج 2، ص 78.

روایات در این زمینه بسیار فراوان و تأویل ناپذیر است.

از اینجاست که شیخ مفید رضوان الله علیه در شرح عقاید صدوق می فرماید:

«علم پزشکی دانشی صحیح و استوار است که از طریق وحی بدست ما رسیده و دانشمندان آن را از پیامبران آموخته اند.» (1)

دانشمندان اسلامی کتابهای پرارجی در طب اهل البیت علیهم السلام نوشته اند که از آن جمله است: «طب النبوی» تألیف ابن قیّم جوزیه متوفای 751 هجری و کتابهای طب الصادق و طب الرضا و جز آنها، که شیخ حرّ عاملی قسمتی از احادیث آنها را در کتاب پرارج «وسائل الشیعه» باب اطعمه و اشربه آورده است.

روی این بیان تأثیر علل طبیعی تردیدناپذیر است و تأثیر دارو و درمان در بهبودی بیماران از نظر عقل و شرع ثابت و قطعی است، اما آیه شریفه ای که از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند که «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ؛ «چون بیمار شوم او مرا شفا می دهد.» (2)

معنایش اینست که تأثیر دارو نیز به تقدیر حضرت احدیت و اراده پروردگار متعال است، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

(انّ لكلّ داء دواء، فاذا اصاب الدّواء الدّاء برىء باذن الله)؛

ص: 46

1- اوائل المقالات، ص 69، چاپ دوم.

2- 2- سورة شعراء، آیه 80. [1]

«برای هر دردی درمانی هست، چون درمان با درد منطبق شود به فرمان خدا اثر خود را می بخشد و بهبودی حاصل می شود.»

بدین گونه می بینیم که اسلام سلامتی و تندرستی را به شدت مورد توجه قرار داده و رعایت موجبات سلامتی جسم و جان را توصیه فرموده است.

ولی برای شخص مضطر به مقدار رفع اضطرار حکم تکلیفی حرام را برداشته می فرماید:

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ؛

«هر کسی مضطر باشد به شرط اینکه از حد نگذرد و به حقوق دیگران تجاوز نکند گناهی نیست.» (1)

در جایی که خدای سبحان در مقام ضرورت حکم حرام را بر می دارد، چگونه ممکن است که برای بیمار اجازه استفاده از داروهای حلال را ندهد در حالی که به آن نیاز دارد!!

اما مسئله توکل به خدا، آن نیز مشروط به تلاش و کوشش است، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن اعرابی فرمود: «اعقلها و توکل»؛ «پای شتر را ببند و آنگاه به خدا توکل کن.»

برخی از تازه به دوران رسیده ها، دین را آن چنان که خود می خواهند رنگ آمیزی می کنند، و به جای اینکه افکار خود را با دین تطبیق کنند، دین را با افکار و سلیقه های خود تطبیق می کنند، تعجب آورتر اینکه این افراد به کسانی که دین را دقیقا

ص: 47

تشخیص می دهند خورده می گیرند و آنها را مورد تحقیر و تکفیر قرار می دهند و کار زشت خویش را نیکو می پندارند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛

«آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و آنها خیال می کنند که کار نیکو انجام می دهند.» (1)

حکومت:

انسان از جسم و روح آفریده شده و نیازهای روحی و جسمی دارد، بر همه ادیان و مکتبها لازمست که پاسخگوی نیازهای جسمی و روحی انسان باشد و در میان روح و جسم انسان تعادل و توازن به وجود آورد.

ولی آئین مسیحیت همه تلاش و دعوت خود را بر جنبه های روحی و تلاش برای جهان پس از مرگ معطوف داشته، و جنبه های جسمی و تلاشهای مربوط به اقتصاد را جز در رابطه با سیاست نادیده گرفته است.

در انجیل متی آمده است:

«بنابراین به شما می گویم از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید، و نه برای بدن خود که چه بپوشید، آیا

ص: 48

جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند، و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند، آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید؟...

لکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید، که این همه برای شما مزید خواهد شد، پس در اندیشه فردا مبادید.» (1)

در باب نهم آن آمده است: (2)

«و خصی ها هستند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی کرده اند، آنکه توانائی قبول دارد بپذیرد.»

پرفسور بر این مطلب پاورقی زده می نویسد: «این شیوه اخلاقی مسیحیت است که می خواهد انسان را از خودش دور کند، از خلقت و طبیعت و خلق و خوی بشری جدا کند.»

و در انجیل مرقس آمده است:

«آنچه از قیصر است به قیصر ردّ کند، و آنچه از خداست به خدا.» (3)

و در انجیل متی می خوانیم:

«هرکه به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، و اگر کسی بخواهد با تو دعوی کند و قبای ترا

ص: 49

1- -انجیل متی، باب ششم، بندهای 26-35.

2- 2) -بلکه باب نوزدهم، بند 13

3- 3) -انجیل مرقس، باب دوازدهم، بند 18

بگیرد، عبادی خود را نیز بدو واگذار. و هرگاه کسی ترا برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.» (1)

ولی کلیسا، و به تعبیر مسیحیت بسیاری از رجال کلیسا، در قرون وسطی این مطالب را بر مسیحیت و اناجیل خورده گرفتند و کلیسا را با سیاست و حکومت پیوند دادند و کلیسا را به صورت مراکز عبادی سیاسی در آوردند و آن قدر در میان کلیسا و حکومت ارتباط دادند که گوئی کلیسا یک مؤسسه دولتی است، و دولت یک گروه مذهبی است.

آنگاه بسیاری از اسقفها و کاردینالها در ردیف سرمایه داران بزرگ و مالکان عمده قرار گرفتند و ثروت‌های را که در پرتو مقامات معنوی خود اندوختند از طریق ارث به فرزندان خود منتقل نمودند.

پس از پیدایش تمدن جدید در اروپا و آغاز کشمکش طولانی در میان دین و دانش، بین دین و سیاست جدائی کامل برقرار شد، و کلیسا به مسائل معنوی و جهان متافیزیکی اختصاص یافت، و حکومت تنظیم مسائل سیاسی و اقتصادی را به عهده گرفت.

بسیاری از رجال کلیسا به تبشیر و میونری روی آوردند، و در زیر ماسک تبشیر، مصالح صهیونیسم و امپریالیسم جهانی را تأمین نمودند و همکاریهای رجال کلیسا با صهیونیسم جهانی آغاز شد و شعارهای تعاون مسیحی-یهودی بر سر زبانها افتاد و سرانجام کنگره جهانی کلیساها در سال 1961 میلادی در دهلی

ص: 50

نو هرگونه عداوت و کینه توزی با یهود را محکوم کرد و این پیمان به قطعنامه پاپ اعظم در مورد تبرئه یهود از خون حضرت مسیح انجامید و علی رغم متن صریح انجیل که در بند 26 از باب 17 انجیل متی صریحا یهود را مسئول خون حضرت مسیح می داند، پاپ اعظم طی قطعنامه ای که در سال 1965 میلادی از واتیکان صادر کرد، یهود را از خون مسیح تبرئه نمود. و به دین سان کلیسای غربی از مسیح و مسیحیت، و رحمت و عطوفت حضرت مسیح علیه السّلام دوری گرفت و پیوند ناگسستی با صهیونیسم بین المللی ایجاد نمود.

بسیاری از صاحب نظران معتقدند که سبب این نزدیکی بین کلیسا و صهیونیسم، حمله و حشیانه اسرائیل به سرزمین فلسطین و جنایات ددمنشانه اسرائیل در سرزمین اشغالی قدس می باشد.

آری به پاداش جنایات فجیعی که اسرائیل در فلسطین و دیگر کشورهای اسلامی انجام داد کلیسا از تقصیر یهود چشم پوشید و عداوت دیرینه خود را فراموش کرد و دست یهود را از خون حضرت مسیح علیه السّلام شست.

شکل حکومت:

به هنگام نگارش تفسیر (الکاشف) همه آیات قرآن کریم را تفسیر کردم، از هیچ آیه ای بیان روشنی در تعیین چهارچوب حکومت و ارکان و نظام آن نیافتم و شاید علت آن تغییر و دگرگونی شکل حکومت با تحول و تکامل اوضاع اجتماعی

جهان باشد، که به این دلیل تعیین یک شکل کلی صحیح نباشد.

آنچه در قرآن به صورت قاطع بیان شده لزوم اطاعت از امامان عادل و حرمت نافرمانی آنهاست. قرآن کریم تصریح کرده که امامان معصوم ولایت دارند و ستمگران ولایت ندارند، و پیروان و دست اندرکاران آنها را به شدت مورد تهدید قرار داده است.

بدیهی است که این مطالب ربطی به تعیین شکل حکومت و بیان مفهوم دولت ندارد. تصوّر می‌کنم که در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بیان روشنی در این رابطه وجود ندارد.

بیعت مردم مدینه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیانگر معنی و مفهوم حکومت از نظر اسلام نمی‌باشد که آن یک حادثه تاریخی براساس وضع استثنائی مسلمانان مکه می‌باشد و به عنوان یک دستور العمل کلی برای جهان اسلام نیست.

گاهی تصوّر می‌شود که مسئله حکومت در اسلام به مردم واگذار شده، یعنی چیزی شبیه رژیمهای دموکراسی، زیرا قرآن کریم می‌فرماید:

وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ؛

«امر آنها براساس مشاوره است.» (1)

ولی این آیه هیچ ارتباطی به بیان شکل حکومت ندارد، بلکه سیره و شیوه زندگی یک گروه خاص را در تعاون و همکاری و مبادله افکار و اعتماد به یکدیگر بیان می‌کند.

ص: 52

به طوری که این آیه مربوط به شکل حکومت نیست، آیه شریفه وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ؛ «در کارها با آنها مشورت کن» (1) نیز هیچ ارتباطی به شکل حکومت ندارد، بلکه یک دستور اخلاقی است، و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می کند در مسائل دینی در مواردی که امری از خداوند متعال نرسیده، با مردم مشورت کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مسجد می نشست و در چنین مسائلی با یاران خود مشورت می کرد، ولی هرگز قواعدی شبیه قانون انتخابات عصر ما تعیین نفرمود که مسلمانان از آن پیروی کنند.

شیخ محمد عبده در این رابطه می نویسد: «اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب اختیارات زمان، قواعدی را برای شوری جعل می کرد، امت اسلامی آن را یک وظیفه شرعی می پنداشتند و همواره در همه جا به کار می بستند، ولی بدون تردید چنین قواعدی وضع نکرده است.

و اگر چنین قواعدی را از طرف خودش مقرر می فرمود به مضمون آیه شوری عمل نکرده بود.»

حکومت و اجتماع

حکومت را می توان چنین تعریف کرد: «حکومت یک نیروی مقتدری است که بر جامعه ای فرمانروائی می کند و فرمانش بر آنها نافذ است. این قدرت گاهی در یک فرد و گاهی در چند فرد

ص: 53

متبلور می شود. از مسئولیتهای اساسی آن گسترش امنیت و عدالت و حکومت قانون در سطح کشور، و تلاش فراوان برای حمایت از خاک و جان و مال مردم در برابر دشمن خارجی است.»

اگر در مورد شکل حکومت بیان صریحی در قرآن و احادیث وجود ندارد، ولی در مورد لزوم تشکیل حکومت و مسئولیتهای حاکم مطالب فراوانی از امام معصوم علیه السلام به ما رسیده است که در اینجا به نقل فرازی از نهج البلاغه بسنده می کنیم:

(لا بدّ للنّاس من امیر برّ او فاجر، یعمل فی امرته المؤمن، و یستمع فیها الکافر، و یجمع به الفیء، و یقاتل به العدو، و تأمن به السّبل، و یؤخذ به للضعیف من القویّ حتّی یستریح برّ، و یستراح من فاجر)؛

«به ناچار برای مردم امیری لازمست خواه نیکوکار و یا بدکار، تا مؤمن در حکومت او در اطاعت خدا تلاش کند، و کافر با خیالی آسوده از لذائذ دنیا برخوردار شود، به وسیله او بیت المال فراهم گردد، و به فرمان او با دشمن نبرد شود، و راهها امن گردد، و حقّ ضعیف از ستمکار گرفته شود، تا شخص نیکوکار در آسایش باشد و جامعه از شرّ بدکار در امان باشد.» (1)

بیان مولای متّقیان امیر مؤمنان علیه السلام دقیقاً با منطق عقل منطبق است، که برای پایان دادن به هرج و مرج داخلی، و تعیین وظیفه فرد در اجتماع، و واداشتن فرد به انجام وظیفه راهی جز این وجود ندارد.

ص: 54

و اگر این مطلب را ضمیمه کنیم که فقها می گویند: «مقدمه واجب، واجب است»، نتیجه می گیریم که تشکیل حکومت بر امت اسلامی لازم و واجبست.

در اینجا می توانیم به آیاتی از قرآن کریم استشهاد کنیم، که در آنها به تعاون و همکاری امر شده، و در مورد روابط بین المللی از جنگ و صلح و غیره گفتگو شده است:

وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ؛

«اگر نبود اینکه خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع می کند، زمین تباه می شد.» (1)

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا؛

«اگر به صلح تمایل کنند تو نیز به آن گرایش کن.» (2)

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛

«شما را تیره تیره و قبیله قبیله آفریدیم، تا همدیگر را بشناسید.» (3)

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛

«خداوند شما را نهی نکرده از اینکه در مورد کسانی که در دین با شما نبرد نکردند و شما را از دینار خود بیرون نکردند، با نیکی رفتار کنید و با آنها عدالت کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.» (4)

یک بار دیگر اشاره می کنیم که تعیین شکل حکومت غیر از وظائف دولت می باشد.

ص: 55

1- -سوره بقره، آیه 251.

2- 2-سوره انفال، آیه 61

3- 3-سوره حجرات، آیه 13.

4- 4-سوره ممتحنه، آیه 8.

دفتر 2

اشاره

ص: 56

شیعه اثنا عشری معتقد است که حکومت ظاهری و معنوی از حقوق مسلم پیشوای معصومی است که از طرف خداوند متعال بی واسطه (مانند پیامبران) و یا با واسطه (مانند امامان) تعیین و منصوب گردد.

در مورد فقیه عادل در زمان غیبت، معتقدیم که در موارد زیر ولایت دارد:

حَقِّ فتوی دارد.

حَقِّ قضاوت دارد.

حَقِّ تصرّف در اوقاف عمومی دارد، به شرط اینکه متولّی خاصی از طرف واقف تعیین نشده باشد.

حَقِّ تصرّف در اموال شخصی که مفقود شده و دسترسی به او و یا وکیلش نیست، دارد.

حَقِّ تصرّف در اموال اشخاص مهجور، مانند صغیر و سفیه و دیوانه، به شرط اینکه پدر، جدّ پدری، و وصی پدری نداشته باشند دارد.

اما در مورد امور حسبیّه، مشهور در میان فقها اینست که فقیه در امور حسبیّه نیز ولایت دارد، ولی ما معتقدیم که در امور حسبیّه همه ی مؤمنین و متدینین ولایت دارند، اگرچه به فقیه دسترسی باشد، پس اگر جنازه ی مسلمان بی صاحب و بی سرپرست یافت شود، همه ی مؤمنین می توانند نسبت به کفن و دفن او تصمیم بگیرند. و در این موارد اذن فقیه وسیله است، نه هدف.

ما به پیروی از بزرگان فقها و ارکان فقه و شریعت چون مرحوم شیخ انصاری در «مکاسب» و مرحوم نائینی در «منیه الطالب» معتقدیم که ولایت فقیه به موارد پنجگانه یاد شده در بخش قبلی منحصر است، و شامل حکومت بر مردم و ولایت بر افراد بالغ و عاقل نمی باشد، اگرچه در علم و تقوی یگانه ی روزگار باشد، ولی برخی از علمای متأخر به ولایت فقیه به معنای مصطلح امروزی معتقد شده، چنین گفته اند:

«در اینجا تعبیراتی در احادیث یافت می شود که دلالت دارد بر اینکه فقها حق حکومت بر مردم دارند، و می توانند همانند سلاطین و زمامداران سیاسی، بر مردم حکومت کنند، که از آن جمله است تعبیرات زیر:

(العلماء ورثة الانبياء): «علماء وارثان پیامبرانند.»

(العلماء امناء الرسل): «دانشمندان امینان پیامبرانند.»

(علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل): «علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»

(مجارى الامور بيد العلماء بالله، الأمانة على حلاله و حرامه)؛

«اجرای امور به دست دانشمندان الهی است که امینان خدا بر حلال و حرام می باشند»، و امثال اینها از روایات بی شمار.»

ولی ما در اینجا با مرحوم شیخ انصاری هم عقیده هستیم، که می فرماید:

«پس از بررسی صدر و ذیل این احادیث انصاف ایجاب می کند که

انسان یقین پیدا کند که این احادیث در مقام بیان وظیفه ی فقها، از جهت تبلیغ احکام شرعی می باشند، و هرگز ارتباطی به اثبات جانشینی فقها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در ولایت و حکومت ندارند. اگر کسی بخواهد برهان اقامه کند بر اینکه اطاعت فقیه همانند اطاعت امامان علیهم السلام واجبست، از کندن خار با دست سخت تر است».

در اینجا بر گفتار شیخ بزرگوار اضافه می کنیم که: اگر هر یک از فقها حق حکومت و سرپرستی جامعه اسلامی را داشته باشند در هر مجتمعی شمار زمامداران به شمار فقهاء آن مجتمع متعدّد می شود، و اختلاف و نزاع آغاز می شود و مردم گروه گروه از دین خدا بیرون می روند.

مرحوم نائینی می فرماید: «در حدیث العلماء ورثه الانبیاء و امثال آن احتمال فراوان می رود بر اینکه مراد از «علما» امامان معصوم علیهم السلام باشند».

اگر از روایات بگذریم و در حوادث پیرامون خود بنگریم از رفتار و گفتار و کردار برخی از به اصطلاح رجال مذهبی، دچار شگفت می شویم، و اینک به عنوان نمونه به نوشتاری از یک نویسنده مصری در یکی از مجلات مصر اشاره می کنیم:

در مجله ی «الکاتب» شماره اوت 1966 م. صفحه 102 می نویسد که یکی از مشاوران ممالک امپریالیستی در مقام خیرخواهی به استعمارگران، چنین گفت: «اعتماد استعمارگران به شخصیت های مذهبی در جهان سوّم فکر خامی بیش نیست، بلکه لازمست که جاسوسهای کارآموده ای در میان صفوف

جنبشهای ملی رخنه کنند و در ظاهر شعارهای روشن‌فکر مآبانه و پرشوری بدهند، و در باطن صفهای فشرده‌ی آنها را از داخل سست و پراکنده کنند!!»

در شماره‌ی مارس 1966 همان مجله، مقاله مفصّلی تحت عنوان «الحلف الاسلامی» نوشته، و در آنجا با آمار و ارقام اثبات کرده که همه‌ی تصمیمات «الحلف الاسلامی» در روند مصالح استعمارگران و بر علیه اسلام و امت اسلامی است.

فرمانروای امت اسلامی

جای تردید نیست که برای انجام هر وظیفه‌ی مهم، کسی که شایسته‌تر و نیرومندتر است، بر دیگران تقدّم دارد؛ مثلاً- برای فرماندهی لشکر، کسی که دلیرتر و به فنون جنگ داناتر باشد، از دیگران مقدّم‌تر است؛ و برای قضاوت، کسی که پرهیزکارتر، و به ابعاد مسائل قضا آشنا‌تر باشد، بر دیگران تقدّم دارد.

براساس این قاعده فطری و عقلی، ولایت و حقّ حکومت بر امت اسلامی و فرمانروائی جهان اسلام، اختصاص به کسی دارد که از هرگونه خطا و اشتباه معصوم باشد، چنانکه احادیث فراوانی به این معنی دلالت دارد، که از آن جمله است:

حدیث ثقلین.

حدیث: مثل اهل بیت من، مثل کشتی حضرت نوح است.

حدیث: اهل بیت من، امان است برای امت من، از اختلاف.

ص: 60

و دهها حدیث دیگر که پیشوائی امت را منحصر از آن امامان اهل بیت می داند.

پرواضح است که اگر فرمانروائی امت اسلامی به دست پیشوای معصوم سپرده شود، پیشرفت و ترقی و تعالی ملل اسلامی را تضمین می کند و آنها را از هرگونه ضلالت و جهالت که عامل رکود و خمود و جمود است، دور نگه می دارد.

اگر در زمانی چون زمان ما دسترسی به معصوم ممکن نباشد، باید کسی را به حکومت و سلطنت انتخاب کنند که آسایش همگانی را تأمین کند و با تمام قدرت به تأمین عدالت و امنیت تلاش کند و مصلحت عموم را بر منافع شخصی ترجیح دهد، و نیکان را بر سر کار آورد، و شرّ بد سیرتان را از سر جامعه کوتاه نماید. و به تعبیر دیگر مقاصد عالیّه دین مقدّس اسلام و اهداف مقدّسه شریعت عزّای محمّدی صلی الله علیه و آله را پیاده کرده، مساوات و مواسات اسلامی را در جامعه حاکم نماید.

آنچه در اینجا در مورد زمان غیبت گفتیم، به آن اعتقاد راسخ داریم، ولی از احکام «تقریری» اسلام می دانیم نه از احکام «انشائی»، و به تعبیر دیگر توضیح چیز است که واقع می شود، نه آنچه باید بشود.

همه مردم براساس فطرت خدادادی خود ارزش اشخاص را با اعمالشان می سنجند نه اینکه ارزش کار را با صاحبش بسنجند.

از این رهگذر اگر قهرمانی را احترام می کنند به این دلیل است که از او کارهای ارزنده و شایسته سراغ دارند.

از اینجاست که شکوه اسلام را در سیمای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شکوه ادوات برقی را در چهره ی ادیسون و شکوه رسانه های گروهی را در قیافه مارکونی می بینند. لذا هرگز به معیارهای اخلاقی و معنوی و نظرات علمی و فلسفی ارزشی قائل نیستند، مگر هنگامی که مبدء و منشأ عملی شایسته قرار بگیرند، و بدون آن کسی را برای ابراز چنین نظر و اندیشه ای تجلیل و تکریم نمی کنند.

مگر نه اینست که عظمت خالق یکتا را در زیباییهای جهان طبیعت جستجو می کنند.

و اینک فرازی از نهج البلاغه را به عنوان شاهدهی گویا بر مدّعی خود می آوریم:

(و الله لاسلمنّ ما سلمت امور المسلمین، و لم یکن فیها جور الاّ علی خاصّه) (1)؛

«به خدا سوگند اگر امور مسلمین و شئون زندگی آنان سالم باشد، و جز من بر کسی ستم نشود من رشته خلافت را به آنها تسلیم می کنم»

امیر مؤمنان علیه السلام مشکلات جامعه را می بیند و از رژیم های حاکم انتقاد می کند و گرنه حقّ خویشتن سبب اعتراض او نمی باشد. باید از این جمله پیروان آن حضرت پند بگیرند و تنها وضع خویش را ملاک قرار ندهند، بلکه به جنایتها و حق کشیهای که در جامعه واقع می شود نگاه کنند و به وظیفه ی اسلامی و انسانی خود قیام کنند.

از سخنان حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام است:

ص: 62

(انظر الى القول لا الى القائل)؛

«به سخن بنگر، نه به سخنگوی».

و در حدیث آمده است:

(الحكمه ضالّه المؤمن، فخذ الحكمه و لو من اهل التفاق)؛

«حکمت گمشده مؤمن است. حکمت را فراگیر، اگرچه گوینده از اهل نفاق باشد».

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه معروف «شقیقه» می فرماید:

لولا ما أخذ الله على العلماء، أن يقاؤوا على كظّه ظالم و لا سغب مظلوم، لالتقت جبلها على غار بها؛ (1)

«اگر نبود پیمانی که خداوند از علما و دانایان گرفته، که هرگز بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم تحمل نکنند، زمام شتر خلافت را بر کوهانش می بستم و رها می کردم».

آری اگر پذیرش خلافت یک وظیفه شرعی و انسانی نبود، امیر مؤمنان آن را نمی پذیرفت، که خلافت از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام وسیله است نه هدف. یک تکلیف الهی است نه یک موقعیت اجتماعی.

چه تعبیر زیبا و سند گویاست کلام خداوند که می فرماید:

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛ (2)

«برای هرکسی درجاتی است از آنچه انجام داده است، و هرگز پروردگار تو از اعمال آنها غافل نیست».

ص: 63

1- نهج البلاغه، خطبه 3. [1]

2- 2) -سوره انعام، آیه 132. [2]

1. قضاوت براساس شهادت دروغین

در کتاب «المنخول» و «فتح القدیر» که هر دو براساس فقه ابو حنیفه تألیف شده، چنین آمده است:

«در نزد ابو حنیفه قضاوتی که براساس شهادت دروغین انجام پذیرد صحیح و نافذ است، چه از نظر حکم ظاهری و چه از جهت حکم واقعی!! به عنوان مثال اگر تعدادی شاهد به دروغ شهادت دادند که فلان زن، همسر بکر است، در حالی که آن زن همسر زید است، و قاضی طبق شهادت آنها شهادت داد که او زن بکر است، این زن بر بکر حلال و بر شوهر خود حرامست، بر او جایز است که خود را در اختیار بکر قرار دهد، اگرچه خود یقین دارد که او همسر زید می باشد، و برای بکر نیز جایز است که با او درآمیزد، اگرچه می داند که او همسر زید بود!!»

(1)

این فتوی براساس یک قاعده غلط فقهی به نام «تصویب» داده شده است. معتقدان به تصویب که به نام «مصوّبه» خوانده می شوند می گویند: «خداوند در مسائل اجتهادی حکمی ندارد، بلکه حکم خدا تابع تشخیص مجتهد است، نظر مجتهد به هر چیزی منتهی شود، حکم خدا همانست!!»

ما تصویب را باطل می دانیم، زیرا:

ص: 64

خدای متعال می فرماید: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**؛ «حکم منحصرأ از آن خداست و بس». (1)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(إذا اجتهد الحاكم وأصاب فله أجران، وإذا اجتهد فأخطأ فله أجر، إنما أنا بشر، وأنكم لتتخصمون إليّ، وعسى أن يكون بعضكم الحن بحجته من الآخر، فاقضى له على نحو ما اسمع، فمن قضيت له بشيء من حق أخيه، فأثما اقطع له قطعه من نار، فليأخذها أو يتركها)؛

«هنگامی که حاکم اجتهاد کند و واقع را درک کند برای او دو پاداش است (یکی به جهت تلاش او و دیگری به سبب درک واقع)، و اگر واقع را درک نکند و اشتباه کند، یک پاداش دارد (و آن پاداش تلاش اوست).

آگاه باشید که من یک انسان هستم، هنگامی که شما برای رفع خصومت به نزد من می آئید، ممکن است یکی از شما برای اثبات حق خود از دیگری قوی تر باشد، و من طبق آنچه از او می شنوم داوری بکنم. اگر من برای یکی از شما چیزی از حق برادر مسلمانش را بدهم، در واقع یک قطعه از آتش جهنم را به او داده ام. این را بدانند و آنگاه آن را بگیرد و یا ترک کند».

3. اگر تصویب صحیح بود احکام خدا مکرر می شد و لازم می آمد که در هر حادثه ای به تعداد فتاوی مجتهدین، خدا حکم داشته باشد، و همه مجتهدین از نظر درک واقع یکسان بودند و دیگر جایی برای بحث و مناقشه نبود.

4. افکار و آراء فقها برداشتی از دین و احکام الهی است و

ص: 65

خود آن دین نیست، وگرنه می بایست همه فقها در فهم دین و درک احکام الهی از هر خطا و لغزشی مصون و معصوم باشند، و آراء فقها همانند قرآن و سنت حجت باشد، برای چنین تصویری دلیلی از قرآن و سنت نداریم. (1)

2. وصی بدون وصیت

در کتاب اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی آمده است:

«ابو حنیفه می گوید: اگر شخصی برای خود وصی تعیین کرد، و در حال حیات موصی وصی از دنیا رفت، پس موصی برای خود وصی دیگری انتخاب کرد، در اینجا این وصی از طرف هر دو، وصی خواهد بود؛ یعنی هم از طرف موصی، و هم از طرف وصی در گذشته». (2)

تردیدی نیست در اینکه وصی اول هرگز به وصی دوم وصیت نکرده است، ولی طبق فتوای ابو حنیفه، وصی دوم، هم وصی موصی و هم وصی وصی نخستین است، یعنی وصی بدون وصیت.

من این فتوی را خواندم و تلاش کردم که مدرکی برای این فتوی پیدا کنم ولی هرگز نتوانستم، که وصی بدون وصیت مفهومی ندارد. نیازی به توضیح نیست که نه در مذهب جعفری

ص: 66

1- در جلد اول «اخبار القضا» تالیف «وکیع» آمده است: محمد بن عبید بن میمون گفته است: سه چیز هرگز داخل مدینه نمی شود: 1. دجال، 2. طاعون، 3. رأی ابو حنیفه (مؤلف).

2- (2) - اختلاف ابی حنیفه و عباس و ابن ابی لیلی، ص 90، چاپ 1358 ه

و نه در مذهب دیگری کسی چنین اعتقادی ندارد، که هیچ قاعده و اعتباری با آن مساعد نیست.

3. ارث برادر و پدر بزرگ

در کتاب یاد شده آمده است که ابو حنیفه می گوید:

«اگر شخصی از دنیا برود و یک پدر بزرگ (پدر پدر) و یک برادر ابوی (برادر تنی) داشته باشد همه ثروتش به پدر بزرگش می رسد و به برادرش چیزی نمی رسد» (1).

ولی در مذهب جعفری برادر و پدر بزرگ از نظر ارث در یک درجه هستند و مال را به طور مساوی تقسیم می کنند، که هر دو با یک واسطه با میت مربوط می شوند، و واسطه در اینجا پدر میت است که در حال حیات میت در گذشته است. در اینجا برادر و پدر بزرگ نسبت به واسطه (پدر میت) فاصله مساوی دارند یکی پدر او و دیگری فرزند اوست و لذا همانند مواردی که پدر و فرزند میت یکجا جمع شوند، هر دو در کنار هم ارث می برند. پس فتوای مزبور که همه ی مال را به پدر بزرگ می دهد و برادر را محروم می کند، ستمی آشکار است.

4. ادعای اجبار

و در کتاب مذکور آمده است که ابو حنیفه می گوید:

«اگر زنی چیزی را به شوهرش هبه کند و یا چیزی از مهریه اش را

ص: 67

به او ببخشد، و بعداً ادعا کند که شوهرش او را مجبور ساخته بود و او آن را از روی اکراه و اجبار بخشیده است، بر قاضی واجبست که سخن او را رد کند و گوش به گواهی بیّنه اش ندهد». (1)

ولی فقهای مذهب جعفری معتقد هستند که در این مسئله فرقی بین همسر و دیگری نیست، و هرکس ادعای اجبار کند به سخنش گوش می دهند، به گواهی گواهان ترتیب اثر می دهند. که هیچ فرقی بین همسر و غیر او در شرایط گواهان نیست، و لذا دلیلی نیست که در اینجا ادعای او با یک پیش داوری مردود شناخته شود؛ و بیّنه اش نادیده گرفته شود.

5. ارث خنثی

در کتاب «فتح القدیر» از ابو حنیفه نقل می کند که گفته است:

«خنثای مشکل در ارث سهم دختر می برد، و معنای خنثای مشکل اینست که کسی هم عضو تناسلی مرد و هم عضو تناسلی زن داشته باشد، و معلوم نباشد که کدامیک از این دو عضو اصلی و کدامیک زاید است» (2).

ولی بیشتر فقهای شیعه ی جعفری معتقدند که به خنثای مشکل، نصف میراث پسر و نصف میراث دختر داده می شود، یعنی اگر کسی از دنیا برود و دو فرزند از او بماند یکی پسر و دیگری خنثی، در اینجا یک مرتبه خنثی را پسر فرض می کنند

ص: 68

1- اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی، ص 45.

2- فتح القدیر، جلد 8، ص 509.

و 12/24 برای او منظور می کنند و یک مرتبه او را دختر فرض می کنند و 8/24 برای او منظور می کنند. آنگاه 8/12 را با هم جمع کرده تقسیم بر دو می کنند و 10/24 به او می دهند.

در اینجا این روش معقول ترین و منطقی ترین راه است، زیرا اگر به او سهم دختر بدهیم احتمال پسر بودنش در جای خود باقی است و اگر به او سهم پسر بدهیم احتمال دختر بودنش باقی می ماند. پس بهتر اینست که حدّ وسط را انتخاب کنیم.

این در مورد خنثی است که عضو تناسلی دختر و پسر را دارد، اما در مورد کسی که یک عضو تناسلی بیش ندارد که نه شباهت به عضو تناسلی پسر دارد و نه شباهت به عضو تناسلی دختر، آیا در اینجا از نظر ارث چه باید کرد؟

صاحب «مفتاح الکرّامه» می فرماید: «بیشتر علما در این مورد به خصوص، معتقدند که برخلاف خنثی در اینجا باید قرعه انداخت، و برخی از فقها بر آن ادّعی اجماع کرده اند».

ما معتقدیم که قرعه هنگامی درست است که دلیل قطعی داشته باشیم بر اینکه انسان دو رقم بیشتر نیست و آن مرد و زن است، ولی دلیل قاطعی بر این مطلب نداریم، بلکه ممکن است انسان فرد سوّمی داشته باشد که نه مرد و نه زن باشد، جز اینکه این فرد بسیار نادر الوجود باشد. در این صورت حکم چنین فرد نیز حکم خنثی (نصف پسر و نصف دختر) خواهد بود، نه قرعه.

6. مال غصبی تغییر یافته

در کتاب «فتح القدير» از ابو حنیفه نقل می کند که:

ص: 69

«اگر انسان چیزی غصب کند و در آن تغییری بدهد که عنوانش عوض شود، مثلاً گندم را غصب کند و سپس آن را آرد کند، در اینجا ملک مالک از بین می رود و این جنس مال غاصب می شود، و غاصب قیمت آن را برای مالک ضامن می شود.» (1)

در اینجا فقهای شیعه می گویند: هرگز ملک مالک از بین نمی رود، بلکه در ملک مالک باقی است، و غاصب موظف است که آن را به صاحبش برگرداند. پس اگر در اثر تصرف غاصب، ارزش آن پائین آمده باشد، بر غاصب لازمست که عوض آن را به مالک بپردازد. و اگر در اثر تصرف غاصب ارزش مال بالا رفته باشد، چیزی از مالک طلبکار نیست، زیرا کار غاصب ارزش و احترام ندارد.

اگر کسی تخم مرغی را غصب کند و از آن جوجه درآورد جوجه از آن مالک تخم مرغ است، و برای غاصب اجرتی نیست، زیرا مالکیت بر عین متعلق است، و صورت آن مورد نظر نیست. ولی اگر حیوان نری را غصب کند و آن را با حیوان ماده بیامیزد، در اینجا بچه از آن صاحب حیوان ماده است، زیرا در هر عرفی حیوان تابع مادرش می باشد، فقط به صاحب حیوان نر اجرت فحل را ضامن است.

7. حدّ وطی به شبهه

منظور از وطی به شبهه اینست که انسان زن نامحرمی را همسر

ص: 70

خود بپندارد، و با او بیامیزد که مفصّلاً در کتاب «فقه الامام الصادق» در این رابطه سخن گفته ایم. (1)

در کتاب «المنخول» می نویسد: «اگر کسی زن نامحرمی را در بستر خود بیابد و آن را همسر خود خیال کند و با او درآمیزد، ابوحنیفه حدّ زنا را واجب دانسته است». (2)

علمای شیعه معتقدند که در اینجا حدّ نیست، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

(ادروا الحدود بالشبهات)؛ «با هر شبهه ای حدّ را دفع کنید».

ابو حامد غزالی پس از نقل فتوای ابوحنیفه به او اعتراض می کند که این عمل حرام محسوب نمی شود، زیرا انجام دهنده، آن را همسر خود تصوّر کرده است، و حدود مخصوص مواردی است که کار حرام صریح انجام گیرد، یعنی احتمال حلیّت نداشته باشد.

8. بریدن دست دزد

ابوحنیفه می گوید: «اگر دزد یک بار به دزدی خود اعتراف کند دستش بریده می شود». (3)

ولی فقهای شیعه معتقد هستند که: اگر دزدی یک بار اعتراف کند، باید آنچه که اعتراف کرده غرامت آن را بپردازد، ولی دستش

ص: 71

1- فقه الامام صادق، ج 6، ص 303.

2-2) -المنخول، تالیف: ابو حامد غزالی، ص 502 و فتح الغدير، ج 4، ص 147.

3-3) -اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی، ص 152.

بریده نمی شود. و اگر دو بار اعتراف کند، هم باید غرامت بپردازد، و هم دستش بریده می شود. و اگر بعد از دو بار اقرار، از اقرار خود برگردد و بگوید دروغ گفتم، غرامت ثابت می شود، ولی دستش بریده نمی شود.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: دست دزد را باید از کجا برید؟

فرمود: فقط چهار انگشت او بریده می شود، و کف دست و انگشت شست ترک می شود. تا در نماز بر آنها تکیه کند و در وضو صورت را با آنها بشوید. ولی ابو حنیفه می گوید: «دست دزد از آرنج بریده می شود». (1)

9. آزادی بردگان

قرآن کریم برای مصرف زکات واجب، هشت مورد به قرار زیر تعیین کرده است:

فقرا

مساکین

کارکنان بیت المال

مؤلفه القلوب

بردگان

قرض داران

سبیل الله (هر راه خیر که به نفع عموم باشد).

ابن سبیل، (در راه و فرمانده). (2)

ص: 72

1- اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی، ص 152.

2- (2) -سوره توبه، آیه 60.

در این آیه به قرینه کلمه «فریضه» منظور از «صدقات» زکات واجبه است که براساس این آیه کسانی که زکات واجب بر گردن دارند باید زکات اموالشان را در موارد یاد شده مصرف کنند، که یکی از آنها بردگان است.

در این آیه در مورد بردگان کلمه «فی» به کار رفته تا دلالت کند بر اینکه زکات به بردگان داده نمی شود بلکه در راه آزاد کردن آنها خرج می شود. ولی ابو حنیفه از صراحت آیه ی شریفه اعراض کرده می گوید: «با زکات نمی شود که برده ای را خرید و آن را آزاد کرد. زیرا زکات را فقیر مالک می شود ولی عبد نمی تواند مالک شود، بلکه عبد خریداری می شود که آزاد گردد، و آزادی اسقاط ملکیت است و ملک نیست.» (1)

در اینجا می بینیم که ابو حنیفه اجتهاد در مقابل نصّ کرده و با عقل جایز الخطای خود از آیه ی شریفه که وحی خدا و معصوم از خطاست صرف نظر نموده است، که با کمال تأسف پیروانش نیز از او پیروی کرده از قرآن و سنت به آسانی دست برداشته، فتوای ابو حنیفه را بر قرآن و سنت حاکم قرار می دهند.

صاحب تفسیر المنار در تفسیر آیه 167 از سوره بقره، از کرخی که یکی از علمای حنفی است نقل می کند که می گوید:

«اصل در نزد ما عمل به فتوای ابو حنیفه است، پس اگر متن قرآن و اخبار با آن منطبق باشد چه بهتر، و اگر منطبق نباشد واجب است که قرآن و سنت را برطبق قول ابو حنیفه تأویل کنیم» (2)!!!

ص: 73

1- فتح القدیر، ج 2، ص 21.

2- 2) - تفسیر المنار، ج 2، ص 83.

معنای این گفتار اینست که قول ابو حنیفه بر قرآن و سنت برتری دارد و قرآن و سنت تابع آراء و افکار ابو حنیفه است!! با صاحب چنین اعتقادی ما بحث نداریم.

10. سقوط زکات با مرگ

در کتاب «منخول» از ابو حنیفه نقل می‌کند «کسی که زکات بر او واجب شده، اگر پیش از آنکه آن را پرداخت کند از دنیا برود، از گردش ساقط می‌شود» (1).

در اینجا مؤلف کتاب ابو حامد غزالی، بر فتوای ابو حنیفه پاورقی زده و گفته است: آیا این فتوا معنایی جز این دارد که هدف شارع مقدس از تشریح زکات را از بین می‌برد؟!

بیگمان زکات، دین واجب و لازمی است که بر عین مال تعلق می‌یابد و بعد از تلف شدن عین به ذمه منتقل می‌شود، و به اتفاق فقهای شیعه و دیگر مذاهب اسلامی (به جز پیروان ابو حنیفه) هرگز هیچ دینی با فوت مدیون ساقط نمی‌شود. قرآن کریم در مورد تقسم ترکه میت می‌فرماید:

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ تُوْصُونَ بِهَا أَوْ دِيْنٍ»؛

«پس از کسر مواردی که به آن وصیت می‌کنید و بعد از برداشت دینهایی که مدیون هستید.» (2)

11. مال مختلط به حرام

ابن عابدین در حاشیه خود بر شرح فتح القدير می‌نویسد:

ص: 74

1- -المنخول، ص 504.

2- 2) -سوره نساء، آیه 12.

«اگر انسان مال غصبی را با مال خودش مخلوط کند، همه اش ملک او می شود، اگر به حدّ نصاب برسد باید زکاتش را بدهد و اگر بمیرد به ورثه اش منتقل می شود، زیرا مال غصبی به وسیله ی اختلاط، مستهلک شده است و استهلاک از وسائل انتقال ملک است) البته در نزد ابو حنیفه (پس عین مال غصبی به ملک غاصب منتقل می شود و غاصب قیمت آن را بر مالک ضامن می باشد)» (1)

فقهای مذهب جعفری گفته اند که استهلاک از اسباب انتقال ملک نیست تا به وسیله ی آن مال غصبی به ملک غاصب درآید، بلکه اگر مال زید به هر وسیله ای با مال بکر مختلط شود و طوری با یکدیگر امتزاج پیدا کند که جدا کردنش ممکن نباشد، مثل اینکه سرکه ای با سرکه ای مختلط شود، در اینجا شرکت قهری پدید می آید و هر مالکی به مقدار مال خود در آن شریک می شود. و اگر امتزاج تام نشود، بلکه جدا کردنش مشکل باشد، مثل اینکه گندم با گندم مخلوط شود، در اینجا شرکت حکمی به وجود می آید و احکام شرکت بر آن بار می شود، اگر چه شرکت واقعی پدید نیامده است.

12. ابو حنیفه و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله

در مورد فقه مقارن، به نمونه های یاد شده، که فتاوی ابو حنیفه

ص: 75

را با فتاوی علمای شیعه نقل کردیم بسنده می کنیم، و داوری را به عقل و وجدان خواننده ی گرامی موکول می کنیم. در اینجا فقط به یک نکته اشاره می کنیم و آن اینست که: در میان دانشمندان معروف است که ابو حنیفه فقط 17 حدیث از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به درستی پذیرفته است، و فقط صحّت آنها در نزد ابو حنیفه ثابت شده است، ما نیز نخست آن را باور کردیم، ولی پس از بررسی آراء فقهی ابو حنیفه، به این نتیجه رسیدیم که احادیث بسیاری در نزد او ثابت شده است، ولی او فقط حدیث را پذیرفته است، زیرا فقط 17 مورد پیدا شده که متن حدیث با رأی و اجتهاد او منطبق شده است، و لذا آنها را پذیرفته و موارد دیگر را نادیده گرفته است. چنانکه در مورد آیات فراوانی که با فتوایش منطبق نبوده، همین روش را معمول کرده است، چنانکه در مورد دو آیه در همین کتاب بحث کردیم و گفتیم: در مورد مصارف زکات آیه ی وَفِي الرَّقَابِ را نادیده گرفته و در مورد سقوط زکات از ذمه مدیون، آیه ی أَوْ دَيْنٍ را ترک نموده است!!

از اینجا سرّ کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معلوم می شود که با یک پافشاری خاصّی اهل بیت عصمت و طهارت را بر همگان سفارش کرده و فرموده: «من در میان شما دو امانت گرانها به یادگار نهادم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت منست، که اهل بیت من امان است بر امت من از اختلاف.»

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده اند: «ما خازنان علم خدا و مترجمان وحی خدا هستیم.»

ما با داشتن این عقیده در مورد امامان اهل بیت، معتقدیم که همه ی مذاهب اسلامی از جعفری و حنفی و غیره، باید برادری اسلامی را دقیقاً رعایت کنند و همه ی اهل قبله در برابر دشمنان مشترک، تعاون و همکاری کنند، مگر در مواردی که کفر صریح باشد.

دیانت، شخصیت و ثقافت

شخصیت

دانشمندان روانشناس در پیرامون شخصیت فردی انسان به تفصیل سخن گفته اند، و در بیان معانی و اقسام آن داد سخن داده اند.

منش و شخصیت انسان، آن سان که ما درک می کنیم نوعی تقویت ذات و تأکید نهاد، بین خودخواهی و ناخودآگاهی است.

شخصیت و منش انسان را، از سیره و رفتار او باز می شناسد، بهترین نشانه ی شخصیت انسان را در عکس العمل معقول و منطقی او به هنگام نزول حادثه و بروز فاجعه، می توان جستجو کرد، و دیگر نشانه های آن را در موضع گیریهای زاهدانه او در برابر پستیهای حساس و مقامات جاذب و پرکشش، و ایستادگی های او در برابر عواطف و امیال نفسانی می توان یافت. اما مقام پرستان و فرصت طلبان، که در برابر هر زمامدار مقتدر سر تعظیم فرود می آورند، و در هر موقعیتی به رنگ محیط در می آیند، و به اصطلاح نان به نرخ روز می خورند، هیچ شخصیتی ندارند، اگر چه به عالی ترین مقامات رسمی جهان راه یابند.

از نشانه های شخصیت اینست که اگر صاحب شخصیت برای یک موضوع علمی و اجتماعی و اعتقادی دلیل و برهانی بیاورد بیشتر مردم آن را می پسندند و قانع می شوند، در صورتی که اگر همان استدلال را یک فرد بی شخصیت بازگو کند، مورد مسخره و ریشخند مردم قرار می گیرد!

و این دلالت می کند بر اینکه واژه ها علاوه بر معنای لغوی خود با شخصیت و دیگر ویژگیهای گوینده نیز مربوط می شوند.

و از اینجاست که نویسنده ی معروف فرانسوی «بافون» می گوید:

«شیوه ی گفتار، از منش انسان است»، یعنی شیوه ی گفتار و طرز استدلال یک انسان، آمیخته ای از کلمات، افکار و شخصیت اوست.

دیانت و شخصیت

شخصیت طبق معنایی که گفته شد سنگ زیرین و هسته مرکزی ایمان کامل می باشد، زیرا فضایل و کمالات در دلی که شخصیت و استقلال ندارد و تابع تندباد حوادث است و مسیر خود را به تبع مسیر باد برمی گزیند جای نمی گیرد و رشد نمی کند. از اینجاست که می بینیم مردان معروف و برجسته ای یک مدّت طولانی به تقوی و فضیلت و امانت و دیانت شناخته شده اند، ولی هنگامی که فرصتی برای آنها پیش آمده، خود را از هر قیدوبندی آزاد کرده اند، و هیچ مرزی را به رسمیت نشناخته اند، و از هر کار خیری دوری گزیده اند. و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 78

(ما اثنى الله على عبد الأ بعد ان يبتليه، و يفى له بعد الابتلاء بحق العبوديه)؛

«خدای تبارک و تعالی بنده ای را ستایش نمی کند مگر پس از آنکه او را به مصیبتی گرفتار سازد، و بعد از گرفتاری حقوق بندگی را به خوبی ادا نماید».

گرفتاری و شکیبائی نقش به سزائی در پرورش روح ایمان دارد، کسی به ایمان نسبت داده نمی شود، مگر هنگامی که فرازها و نشیبهایی برای او پیش آید، و آزموده گردد، و در همه ی این مراحل بر ایمان خود استوار بماند، آنگاه او را مؤمن می نامند.

خدای متعال پیش از آنکه بنده ای را با حوادث مختلف گرفتار سازد، دقیقا از میزان ایمان او آگاه هست و می داند که اگر او را مبتلا کند تا چه مقدار ثابت و استوار می ماند، ولی هرگز برطبق علم خود رفتار نمی کند، بلکه در حکمت و مشیت ازلی خود اراده فرموده که انسان را در موارد بی شماری آزمایش نماید و به او عقل و قدرت و آزادی عمل عطا فرماید، آنگاه با اراده ی خود هر راهی را برگزیند برطبق اعمالش او را پاداش و کیفر دهد، آن چنانکه در متد آموزشی، برای دانش پژوهی جز برطبق اوراق امتحانی نمره داده نمی شود.

در کتاب: «المذاهب الکبری فی التاریخ» آمده است: خدای تبارک و تعالی بیگمان بندگانش را آزمایش می کند، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

«البته که شما را برای آزمایش با زشت و زیبا دچار می کنیم» (1)

زیرا بدون یک چنین آزمون الهی هرگز فضایل اخلاقی تحقق پیدا نمی کند.

ثقافت و دیانت

منظور ما از به کار بردن واژه ی «ثقافت» در اینجا، آگاهی، هشیاری و ژرف نگری است، و لازم نیست که شخص ژرف نگر حتما یکی از یگانه های روزگار باشد، بلکه همین مقدار بس که دقیقا بفهمد پیرامون او چه می گذرد؟ و گول حيله و تزویر را نخورد، و تبلیغات و توجیحات دروغین، اندیشه او را از درک واقعیت دور نسازد. و در حدیث شریف آمده است:

(المؤمن کیس فطن حذر)؛

«مؤمن بیدار، هشیار و خود نگهدار است.»

(المؤمن ینظر بنور الله)؛

«مؤمن با نور خدا می بیند.» (2)

معنای حدیث اینست که کسی که نیکی را دوست می دارد ولی معنای نیکی را نمی داند و نیکی را از بدی تشخیص نمی دهد، ایمانش ارزش ندارد، چنانکه مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

(اشهدوا من ترضون دینه و امانته و خلقه و صلاحه و عفته و

ص: 80

1- -سوره انبیاء، آیه 35.

2- 2) -سفینه البحار، ج 1، ص 36.

تَيَقُّظُهُ فِيمَا يَشْهَدُ بِهِ، وَ تَحْصِيلُهُ وَ تَمِيْزُهُ، فَمَا كُلُّ صَالِحٍ مُمَيِّزٌ، وَ مَا كُلُّ مُمَيِّزٍ صَالِحٌ؛

در مورد کسی که شاهد می گیرید پس از آنکه دین، امانت، اخلاق، عفت و شایستگی اش را پسندیدند، نیک بنگرید که آیا هشیاری و قدرت تشخیص او در موضوعی که باید شهادت بدهد، چگونه است؟ که هر شخص شایسته، قدرت تشخیص ندارد، و هر صاحب تشخیص، شایسته نیست.»

در جزء اول «اصول کافی» روایاتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایمان را به عقل مربوط می سازد، از آن جمله است:

(العقل دليل المؤمن)؛

«عقل راهنمای مؤمن است.»

(العقل حجة بين الله و عباده)؛

«عقل در میان خدا و بندگان حجّت است.»

(من كان عاقلا كان له دين)؛

«کسی که عاقل باشد متدین خواهد بود.»

(ان الثواب على قدر العقل)؛

«پاداش اعمال به مقدار عقل آدمی است.»

ریشه همه ی این مطالب در گفتار نغز و پراچ رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

(اصل دینی العقل)؛

«ریشه ی آئین من عقل است.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام وقتی از «عقل» سخن می گویند، منظورشان از عقل، قدرت کشف و اختراع همانند عقل «ریستار کوس» (1) و «لیسیوس» (2) و یا نیروی اسلحه سازی و اتم شکافی نیست، که اینها از اعمال پلید شیطان و وسیله تقویت نابکاران و برنده ترین سلاح بر ضد عدالت و آزادی است، بلکه منظورشان از عقل همان مفهوم مقدسی است که در بخش «ثقافت و دیانت» گفتیم.

در روایات امامان اهل بیت علیه السلام نشانه هائی برای مرد عاقل گفته شده، که به برخی از آنها در سه فراز اشاره می کنیم:

نیروی تشخیص

شخص عاقل باید بین پرهیزکار و نابکار، بین اهل بهشت و اهل دوزخ، تشخیص بدهد، و آنگاه راهی را که برای دین و دنیایش مفیدتر است آن را انتخاب کند، صحیحترین و استوارترین

ص: 82

-
- 1- ریستار کوس، دانشمند معروف عهد قدیم است که 280 سال، پیش از میلاد مسیح، از گردش زمین به دور خورشید، خبر داده است
 - 2- 2) -لیسیوس، دانشمندی است که دو هزار سال پیش ماده را متشکل از ذرات بسیار ریز و متحرک دانسته است. نظرات پرارزش این دو دانشمند براساس آزمایش و امکانات لابراتواری نبود بلکه براساس نبوغ و نیروی دماغی آنان استوار بود.

راهها را برگزیند، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

(العقل ما عبد به الرحمن، و اكتسب به الجنان، فقیل له و الذی كان فی معاویه؟ فقال: تلك الشیطنه)؛

«عقل آنست که به وسیله آن خداوند پرستیده شود و بهشت کسب شود. گفته شد: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن شیطنت بود.»

وظیفه ی عقل به کار انداختن اندیشه و درک عمیق حقایق اشیاء و تشخیص دقیق خیر و شر است. آری عقل، خیر و شر را تشخیص می دهد، به خیر فرمان می دهد و از شر باز می دارد. در این مطلب هیچ تردید نیست، ولی آنجا که تصمیم به دست انسان باشد و زمام آن را به دست عقل نسپارد، باید به خدای قادر متعال پناه برد.

اگر انسان عقلش را به کار ببرد، و نیروی اندیشه اش را در جایی که خداوند امر فرموده به کار اندازد، او را به انجام کارهای نیک و تحصیل خشنودی حضرت پروردگار موفّق می سازد، و عقلش یک نیروی عقلانی الهی می شود. ولی اگر آن را در راه حيله و خدعه به کار اندازد، و آن را وسیله ی خیانت و جنایت قرار دهد، یکپارچه شرّ خواهد شد، و عقلش یک نیروی شیطنانی خواهد بود.

کوتاه سخن اینکه عقل با آن همه نورانیت و قداستی که دارد یک خدمتگذار فرمانبردار است، اگر صاحبش آن را به خیر فرمان دهد وسیله فضیلت و هدایت می شود و اگر صاحبش آن را به شرّ فرمان دهد، وسیله ی زشتی و پلیدی می گردد. معاویه تصمیم

گرفت که آن را در خدمت شیطان قرار دهد نه در خدمت رحمان.

یکی از حکمای یونان باستان می گوید:

«عقل یک مرکب راهوار است، آن را به هر طرف متوجه کنی در آن مسیر حرکت می کند. اگر آن را در مسیر دین و آئین قرار دهی، راه تقویت درک و بینش مذهبی را در پیش می گیرد و اگر در راه دنیا به کار اندازی راه ثروت اندوزی و ابزار تأمین آسایش را در پیش می گیرد.»

جهاد برتر

پیشوای ششم شیعیان امام صادق علیه السلام می فرماید:

(افضل الجهاد من اصبح لا يهيم بظلم احد)؛

«برترین جهاد از آن کسی است فکر ستم به کسی را در دل نپرواند.»

(اعبد الناس من اجتنب محارم الله)؛

«عابدترین مردم کسی است که از محرّمات الهی اجتناب کند.»

(افضل العباده العفاف)؛

«برترین عبادتها، عفت نفس است.»

(من كف اذاه كان في الجنة ملكا محبورا)؛

«کسی که از آزار مردم خود را نگه دارد (نگذارد که آزارش به مردم برسد) خداوند او را در بهشت همانند فرشته ای زیبا در می آورد.»

کسی که احادیث وارده از پیشوایان اهل بیت را در این رابطه مورد مطالعه قرار دهد، به این نتیجه می رسد که امامان معصوم جلوگیری از آزار مردم را یکی از پایه های ایمان و یکی از ارکان

اسلام می شمارند. که این تنها راه ایجاد امنیّت و آرامش و عدالت و آزادی است. آنچه در دنیا از جنگ و فتنه و کشت و کشتار پدید می آیند، به آزار هم نوع و تجاوز انسان به حقوق برادر هم نوع خود برمی گردد، و همه ی آنها در جمله ی تجاوز زورمندان به حقوق بی نوایان خلاصه می شود.

مرزهای عقل

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

(العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه، ولا یسأل من یخاف منعه، و لا یعد ما لا یقدر علیه، و لا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه)؛

«شخص عاقل به کسی که گمان می کند که او را تکذیب خواهد کرد حدیث نمی گوید، و از کسی که گمان دارد که او را محروم سازد چیزی مطالبه نمی کند، و چیزی را که قدرت ندارد وعده نمی کند، و به چیزی که گمان دارد که توان انجام آن را نخواهد داشت اقدام نمی کند».

آری شخص عاقل هر چیزی را در جای خود انجام می دهد و از مواردی که مورد تهمت واقع می شود پرهیز می کند. چیزی را که توانش را ندارد ترک می کند و به چیزی که در توانش می باشد روی می آورد. کسی که به یکی از اینها که در حدیث شریف از آن بازداشته شده اقدام کند خود را در معرض اعتراض و محکومیّت قرار داده است و آن چیزی جز حماقت نمی باشد.

از بررسی احادیث وارده به این نتیجه می رسیم که برای ایمان حقیقی دو پایه است: یکی اخلاق پسندیده، دیگری استقامت

در حق و حقیقت، که بدون این دو پایه ایمان بلکه انسانیت مفهوم ندارد.

رابطه حق و اخلاق

معنای حق

برای حق معانی مختلفی هست که منظور از آن در اینجا ثابت و قطعی و تردیدناپذیر است. گفته می شود: (حق الامر)؛ یعنی فلان موضوع تحقیق یافت و هرگونه شک و تردید از بین رفت.

فرق بین «حق» و «حقیقت» اینست که «حقیقت» زائیده ی استدلال و برهان است و نشانه ی آنست که این اندیشه از متن واقع است و تردیدی در آن نیست. ولی «حق» زائیده ی زندگی اجتماعی و روابط اجتماعی مردم است و اگر پیوندهای اجتماعی نبود، از حق رائج در عرف مردم، نشانی نبود. روی این بیان، حق لازمه ی زندگی اجتماعی است و همانند آب و نان برای هر اجتماع و روابط دو فرد، دو گروه، و فرد و اجتماع، لازم و اجتناب ناپذیر است.

اقسام حق

توصیف کامل و جامع حق با مفهوم گسترده ی آن بسیار دشوار است، زیرا اقسام بسیاری دارد که با توجه به ابعاد مختلف آن، به انواع و اقسام بی شماری تقسیم می گردد.

واژه ی حق به یک اعتبار به حقوق مالی و حقوق ادبی تقسیم

می‌گردد، حقوق مالی همانند حق مالکیت و حق تصرف در اشیاء، و حقوق ادبی همانند حق گزینش و حق حضانت. (1)

حقوقی مالی نیز به حقوق شخصی و حقوق عینی تقسیم می‌گردد، که در حقوق شخصی، صاحب حق بر اشخاص، حق پیدا می‌کند، مثلاً طلبکار حق دارد که از بستانکار بخواهد که طلب او را پرداخت نماید، و کارفرما حق دارد که از کارگر بخواهد که کار مورد معاهده را انجام دهد، و صاحب امانت حق دارد که امانت خود را از امانتدار مطالبه نماید، و یا از او بخواهد که در امانت تصرف نکند. ولی در حقوق عینی، صاحب حق، حق تصرف در عین اشیاء و یا منافع آن دارد.

و به اعتبار دیگر، به حقوق خاصه و حقوق عامه تقسیم می‌شود.

در حقوق خاصه، صاحب حق و یا ولی آن می‌توانند حق خود را استیفا کنند، مثلاً اگر جنحه و جنایتی واقع شده، شخص مصدوم و یا ولی مقتول حق دارند که حق خود را از مرتکب جنایت به صورت قصاص و یا دیه استیفا کنند، و یا از حق خود بگذرند و طرف را مورد عفو قرار دهند. این دسته از حقوق را

ص: 87

1- - حق نگهداری، سرپرستی و رعایت مصالح کودک را، حق حضانت گویند، که از آن پدر و مادر است و به هنگام طلاق، حق حضانت پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی از آن مادر است (فقه الامام جعفر الصادق، جلد 5، ص 313). « [1] مترجم »

«حقّ النَّاس» می گویند. ولی حقوق عامّه همانند حدود و دیگر مقرّرات شرع مقدّس اسلام است، که برای حفظ آسایش و آرامش جامعه، در مورد کیفر تبهکاران مقرر شده است. این دسته از حقوق را «حقّ اللّٰه» می نامند که هیچکس حقّ عفو و گذشت در این حقوق ندارد. (1)

حقّ، زیربنای اخلاق

علم اخلاق، راه و روش زندگی را تعیین می کند، و آنچه را که انسان باید انجام دهد و یا شایسته است که انسان ترک کند، به او می آموزد. بدون تردید «حقّ» آنست که باید از آن پیروی کرد، و باطل چیزی است که باید از آن اجتناب نمود. و از همین جا رابطه ناگسستی حقّ و اخلاق روشن می شود، و ثابت می شود که «حقّ» زیربنای اخلاق است و شالوده ی تعالیم اخلاقی براساس حق استوار می باشد. آری مرزبانی اخلاق را، حق به عهده دارد، مرزهای آن را تعیین می کند و از پایمال شدن حدود آن حراست می کند. و بر صاحب حقّ واجب و لازم می شمارد، که از حدود آن خارج نشود، و در گرفتن حقّ، از شیوه ی ناپسندیده دوری گزیند، و پای از گلیم خود بیرون نگذارد.

ص: 88

1- -جامع ترین کتاب در مورد حقوق، «رساله ی الحقوق» از امام زین العابدین علیه السّلام می باشد، که مرحوم علامّه مجلسی متن آن را در جلد پنجم بحار الانوار آورده است. بر این کتاب پراچ شرحهای بسیاری نوشته شده، که بهترین آنها «شرح رساله الحقوق» مرحوم قبانچی است. «مترجم»

تعالیم اخلاقی بر حقوق ناشی از پیمان و قرارداد، اهمیت بسیاری قائل شده، و بر وفا به عهد و عمل به تعهد، تأکید فراوان نموده است. و لذا کسی که پیمان بسته، دقیقاً باید به پیمان خود پای بند باشد، مگر در مواردی که در زیر اشاره می‌کنیم؟

اگر دو نفر با میل و رغبت خود قراردادی را امضا کردند، و یا شخصی به وسیله‌ی عهد و نذر و سوگند چیزی را بر خود واجب کرد، آیا به هر حال باید آن را انجام دهد، و یا در مواردی می‌تواند از آن تخلف کند؟

در پاسخ باید یادآور شویم که عمل به پیمان و وفا به عهد فقط در جایی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که با هیچیک از معیارهای اخلاقی منافات نداشته باشد، اگر در موردی عهد و پیمان برخلاف معیارهای اخلاقی باشد، هرگز انسان به انجام آن موظف نمی‌باشد، مانند پیمانهای اجباری و یا در مواردی که طرف دیگر قرارداد، غش در معامله و تدلیس در کالا انجام دهد، و یا جنس معیوب تحویل دهد، و یا مغبون کند و اجحاف نماید، در همه این موارد انسان حق فسخ دارد، و لازم نیست که به پیمان و قرارداد خود وفا کند. روی این بیان آنچه در میان مردم شایع است که هرکس پیمانی ببندد و قراردادی را امضا کند، حتماً باید به پیمان خود وفادار باشد، همه جا صادق نیست، بلکه در مواردی صادق است که بر پایه‌ی موازین شرعی و معیارهای اخلاقی باشد، وگرنه به صورت یک جانبه هم می‌توان قرارداد را به هم زد و به مضمون آن عمل نکرد. پس معیارهای اخلاقی پایه

و اساس پیمانها و قراردادهای می باشد و تنها محور و میزان در فسخ و یا استحکام پیمانها و تعهدها همان معیارهای اخلاقی می باشد. و بدین گونه قاعده‌ی نفی عسر و حرج هر مورد مشقت بار را شامل می شود، حتی اگر انسان از روی میل باطنی خود به آن تن دهد.

حق همسایه

روشن ترین مثالی که از پیوند ناگسستگی حق و اخلاق پرده برمی دارد، حقوق همسایه در اسلام است.

آئین مقدس اسلام بر صاحب حق، فرض و لازم می دارد که در ملک خود هرگز تصرفی نکند که موجب ضرر و ناراحتی همسایه باشد، به ویژه در مواردی که بیرون از حد متعارف باشد.

اگر انسان در ملک خود ساختمان بلند و بالا بسازد، که مورد نیاز زندگی و یا به خاطر دفع خطر (چون دزد نباشد، بلکه برای سلب آسایش همسایه، و به منظور جلوگیری از نور و هوا باشد، شدیداً ممنوع است، و هرگز حدود آزادی و اختیار مالک در ملک خود به این وسعت و گسترش نیست.

آری حق تصرف مالک، همانند واژه‌ی آزادی، محدود و مشروط به اینست که سلب آزادی از دیگران نشود.

آئین مقدس اسلام در مقام قانون گذاری، به انسان والاترین ارزشها را قائل شده، و او را محور و نقطه‌ی پرگار در مصالح و

مفاسد قرار داده، که میزان مشروعیت در نفی و اثبات بر محور آن می چرخد.

روی این بیان، لازمست که همه ی قوانین عالییه ی اسلام را بر این اساس تفسیر کنیم، و هر حکمی برخلاف آن یافت شود، آن را کنار بزنیم و از کتابهای فقه اسلامی به دور اندازیم.

یکی از وکلای دادگستری بیروت، در گفتار مفصلی که در سرمقاله ی مجله ی دادگستری بیروت، چاپ و منتشر شد، چنین نوشت:

«آئین مقدس اسلام، نخستین آئین اجتماعی است که قوانین اخلاقی را در یکجا گرد آورد، و معیارهای اخلاقی را به صورت قانون درآورد و به آنها قدرت قانون بخشید. و راستی و درستی و شرافت و مروّت را بر پایه ی حقّ استوار ساخت، که بدون آن سست و بی بها خواهند بود.

افق تعالیم حیاتبخش اسلام، از همه ی ادیان و مذاهب گسترده تر است، که عقل و اخلاق دوزیربنای مستحکم آن را تشکیل می دهند. پس آنچه عقل سلیم بپذیرد و معیارهای اخلاقی بر آن منطبق باشد، از احکام شریعت مقدس اسلامی به شمار می رود».⁽¹⁾

آئین مقدس اسلام از نظر اینکه آئین همه ی انسانها در طول اعصار و قرون است، باید پاسخگوی همه ی نیازمندیهای جامعه بشریت باشد. و برای اینکه یک آئین، پاسخگوی همه ی

ص: 91

نیازمندیها باشد، لازمست که توجه خاصی به مصالح انسانها داشته باشد، و هر چیزی را که به حال جامعه سودمند باشد، استخدام کند، تا انسان را به سوی زندگی بهتر سوق دهد، و در این راه از به کار گرفتن هیچ دانش و فرهنگ و فلسفه و اخلاقی فروگذار نباشد.

مفاهیم انسانیت در سخنان امام جعفر صادق علیه السلام

پیش درآمد

پس از استمداد از آفریدگار جهان و تقدیم درود بیکران بر خاتم پیامبران، و اهل بیت عصمت و طهارت، عصر ما، عصر برخورد افکار و آراء، و غربال شدن عقاید گوناگون، و تشخیص افکار سودمند از آرای فاسده است.

غربال کردن افکار به معنای صحیح آن، بدون احاطه به همه ی مسائل مربوطه و مقایسه ی همه ی آنها در تمام ابعاد، امکان پذیر نیست.

یک پژوهشگر، همانند قاضی که به گفتار متخصصین گوش فرا می دهد و براساس قوانین مربوطه به داوری می نشیند؛ باید به همه ی ابعاد مختلف موضوع مورد نظر احاطه پیدا کند، تا بتواند افکار و عقاید درست را از نادرست باز شناسد، پذیرفتنی ها را بپذیرد و دور انداختنی ها را دور بیندازد.

کسانی که در قضاوت شتاب می کنند و در برخورد با یک نظریه، که برای آنها تازگی دارد، ادعا می کنند که این نظریه یک

پدیده‌ی تازه است، و از ابتکارات عصر حاضر است، و این داوریه‌ها را بدون بحث و کنکاش ابراز می‌دارند، از شیوه‌ی پژوهشگران خارج می‌شوند، و از حدود دانش و عدالت بیرون می‌روند، که چنین داوری شتابزده از دایره‌ی علم و عدالت بیرون است.

نگارنده در این صفحات در پی آنست که در دل جوانان و نونهالان، عشق به تحقیق و اشتیاق به کنکاش ایجاد کند، تا در مورد آنچه می‌خوانند و می‌شنوند، شتابزده قضاوت نکنند، و هر چیزی را بدون تحقیق، تازه و ابتکاری نپندارند، که این داوریه‌ها با سرنوشت آنها مربوط می‌شود، و تاریخ پرافتخار نیاکانشان را بی‌فائده و توخالی جلوه می‌دهد، و ضرر آن به خودشان باز می‌گردد، که رابطه‌ی آنها را با میراث گرانبهای نسلهای گذشته، قطع می‌کند و ارزش والای افکار و اقوال پیشینیان را از بین می‌برد.

من به خدای بزرگ سوگند می‌خورم، که کتابهای بسیاری خواندم و افکار و نظریات بسیاری از دانشمندان شرق و غرب، از گذشته‌ی بسیار دور تا عصر جدید را مورد تحقیق و کنکاش قرار دادم، چیزی مفید به حال جامعه نیافتم، جز اینکه ریشه‌ی آن را در فرهنگ غنی و پرمایه‌ی اسلام یافتم، و به جرأت ادعا می‌کنم که ریشه همه افکار و اقوال سودمند در سخنان اهل بیت، و به ویژه در سخنان گهربار امیر مؤمنان علیه السلام و امام صادق علیه السلام موجود است.

قسمتی از کلمات دربار امیر مؤمنان علیه السلام را در کتاب «علی و

القرآن» آوردم و اینک نمونه هائی از سخنان پراج امام صادق علیه السلام را در این صفحات می آورم.

در اینجا فراهائی از سخنان آن بزرگوار را در مورد: حقیقت دین، شناخت، حق، خیر، آزادی، بلاغت و دیگر پایه های زندگی آوردم و آنها را با نظریات و افکار به اصطلاح ابتکاری مقایسه نمودم، و اثبات کردم که پیشوای ششم آنها را صدها سال پیش از مدعیان ابتکار بیان فرموده است.

امام صادق علیه السلام، مشکلات زندگی را که همه با آن دست و پنجه نرم می کنند، بازگو کرده، راه حل آن را نیز بیان فرموده است.

راه حلی که آن حضرت ارائه می دهد بسیار ساده و همه فهم است، شخص بی سواد آن را می فهمد و شخص تحصیل کرده نیز از آن بهره می برد. زیرا او متن واقع را بیان می کند و ویژگی واقع، روشنی و سادگی آنست.

جالب توجه اینکه، در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت تصریح شده که گفتگوی آنان از حل مشکلات زندگی، ارائه راه حل گذرا نیست، بلکه شیوه علمی حل مشکل، و درمان قطعی مشکلات و ریشه کن ساختن آن نیز در دست آنهاست. فی المثل، امام صادق علیه السلام می فرماید:

(ثلاثة اشياء، يحتاج اليها الناس: الامن و العدل و الخصب)؛

(سه چیز است که همگان به آن نیاز دارند:

1. امنیت،

2. عدالت،

ص: 94

و می فرماید:

(ان یسلم التّاس من ثلاثه، کانت سلامه شامله:

لسان السّوء، و ید السّوء، و فعل السّوء)؛

(برای تندرستی همگانی باید از سه چیز سالم باشند:

زبان بد،

دست بد،

رفتار بد.

صدور این حقایق والا- از خاندان عصمت و طهارت، جای شگفت نیست، که دانشهای آنها یا از قرآن کریم سرچشمه می گیرد که روشنگری هر چیزی در آنست، و یا از علوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله الهام می گیرد که هرگز به هوای نفس سخن نگوید.

بسیار نزدیک است روزی که همه ی مردم جهان معتقد شوند که آنچه اهل بیت پیامبر گفته اند همه اش حق است و تردیدی در آن نیست، آن سان که در مورد کروی بودن زمین، پس از اختلاف طولانی، اتفاق نظر یافتند.

هنگامی که در این صفحات از مفاهیم انسانی و معیارهای اخلاقی، از دیدگاه امام صادق علیه السلام سخن می گوئیم، در واقع از معیارهای اخلاقی در قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتگو می کنیم، که سخنان امامان اهل بیت با متن قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله موبه مو مطابقت دارد، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

(«هرگز سخنی برخلاف قرآن از ما نپذیرید، که هرگاه ما سخن بگوئیم،

برطبق قرآن کریم می گوئیم و برطبق سنت پیامبر سخن می گوئیم. ما فقط از خدا و پیامبر خدا، حدیث می گوئیم. ما هرگز از فلان و بهمان سخن نمی گوئیم تا در سخنان ما تناقض یافت شود. سخن آخرین ما همانند سخن اولین ماست، و سخن نخستین ما گواه سخن آخرین ماست.

هرکس به جز این از ما سخن بگوید، آن را به سوی گوینده اش باز گردانید و بگوئید: شما داناترید به آنچه آورده اید، گفتار ما با نور و حقیقت همراه است، هر سخنی که عاری از حقیقت و خالی از نور باشد، گفتار شیطان است».

باید اضافه کنیم: آنچه در اینجا آورده ام، همه ی کلمات پراج امام جعفر صادق علیه السلام در این زمینه نمی باشد، بلکه فقط قطره ای از دریای سخنان حکیمانه و تعالیم حیاتبخش آن حضرت است، که همین مقدارش برای اثبات هدف و مقصد ما کافی است. (1)

خواننده ی گرامی از لابه لای این سخنان حکیمانه، در می یابد که معارف عالیه ی اسلام بسیار غنی و پرمایه است، و هرگز نیازی ندارد به آنکه از تعالیم جدید غربی یا شرقی چیزی بر آن افزوده شود. و به این نتیجه می رسد که فرهنگ اسلام حقایق فراوانی برای صدور دارد و نیازی به واردات ندارد.

از خداوند متّان به احترام پیامبر و اهل بیتش خواهانم، که توفیق دنبال کردن این سری از معارف را به ما عنایت فرماید، که

ص: 96

1- -سخنان گرانسنگ امام جعفر صادق علیه السلام را علامه ی فقید، آیه الله سید محمد کاظم قزوینی قدس سره در مجموعه ای به نام «موسوعه الامام الصادق» گرد آورده که 30 جلد از آن تاکنون منتشر شده است.

سپاس و ستایش در آغاز و فرجام از آن اوست.

روش تکاملی امام علیه السلام

به خدمت امام صادق علیه السلام گفته شد:

«شالوده‌ی کار خود را بر چه اساسی بنیاد نهادی؟».

حضرت فرمود:

«دانستم که دیگری وظیفه‌ی مرا انجام نخواهد داد، پس خود تلاش کردم. و دانستم که خداوند بر من احاطه‌ی علمی دارد، پس از او شرم کردم و دانستم که روزی مرا دیگری نخواهد خورد، پس آرامش یافتم، و دانستم که فرجام کار من مرگ است، پس خود را مهیّا ساختم».

سؤال کننده به خوبی می‌داند که هدف اصلی امام در زندگی تأمین معاش و تحصیل ثروت و به دست آوردن جاه و مقام نیست، بلکه هدف آن حضرت پیمودن راه خیر و کمال است، و راهی که آن حضرت دنبال کند، اسوه و سرمشق همگان است، از این رهگذر از راه و روش آن حضرت می‌پرسد، تا آن را باز شناسد و در زندگی خود از آن سرمشق بگیرد، که آن راه حقیقت و فضیلت است. پس امام علیه السلام به او فرمود که شیوه رفتار خود را بر چهار پایه استوار نموده است:

1. به خوبی می‌داند که برای انسان جز از آنچه خود تلاش کرده، سود نخواهد برد، و هرگز کشته‌ی دیگری را درو نخواهد کرد، و اگر در وظایف خود سستی کند، چیزی و یا کسی به او سود نخواهد داد، پس اگر کسی شرافت و کرامت خود را دریابد

ص: 97

و بخواهد به مقام والائی برسد، هرگز نباید در تلاش خود سستی کند و به غیر خدا توکل نماید.

پرواضح است که هیچکس از تعاون و همکاری دیگری بی نیاز نیست، اگرچه از مقام ارجمندی برخوردار باشد، ولی تعاون غیر از دلبستگی است، که دلبستگی به غیر خدا، از ارزش انسان می کاهد و او را از هستی ساقط می کند.

ولی همکاری با دیگران همانند استخدام دیگر اعضای بدن است، که انسان با استمداد از اعضا و جوارح خویش و استخدام دیگر انسان ها به اهداف والای خود قدرت پیدا می کند.

2. شرم از خدا پایه ی همه ی فضائل انسانی است، هرکس از خدا بترسد و از او شرم کند، هرگز سستی نمی کند، دورویی نمی کند، دروغ نمی گوید، دامنش را آلوده نمی سازد، دست به اموال دیگران دراز نمی کند، و از غیر خدا فرمان نمی برد؛ و در این صورت همه ی حقایق بر او کشف می شود و با شجاعت و ایمان وصف ناپذیر به فرمانهای پروردگار عمل می کند. ولی کسی که از مردم بترسد، شخصیت خود را از دست می دهد، و از فضیلت شجاعت و صداقت و حقیقت محروم می شود، و با پلیدی ریا و دروغ و دورویی آلوده می گردد.

3. اطمینان کامل بر اینکه روزی انسان تضمین شده است و هرگز دیگری نمی تواند روزی انسان را بخورد.

در اینجا یک پرسش مطرح می شود و آن اینکه: چگونه ادعا می کنید که هرگز کسی نمی تواند روزی انسان را بخورد. در

صورتی که هزاران نفر از خون و پول دیگران زندگی می کنند؟ او امام صادق علیه السلام می فرماید: «درهم حلال یکجا جمع نشود».

و جدّ بزرگوارش امیر مؤمنان می فرماید: (ما جاع فقیر الا بما متّع به الغنی)؛

«هیچ بی نوائی گرسنه نمی شود، جز به سبب رفاه طلبی و لذت جوئی ثروتمند».

و فرمود: (ما رأیت نعمه موفوره. الا والی جانبها حقّ مضیع)؛

«هیچ نعمت گسترده ای ندیدم، جز اینکه تباه شدن حقّ دیگری را در کنار آن دیدم».

در پاسخ باید توجه داشت که منظور امام صادق علیه السلام از فراز یاد شده، این نیست که راه اجحاف و تعدی و تجاوز بسته شده، بلکه منظور اینست که این همه درگیری و کشمکش، که در میان مردم رائج است، کاری بیجا و بی فائده است و انگیزه ای جز جهالت ندارد، و تا هنگامی که انسان بر حسب متعارف تلاش کند، روزی تعیین شده خواهد رسید.

و لذا می بینیم که در حدیث دیگری آمده است:

(ما اخطأک لم یکن لیصیبک، و ما اصابک لم یکن لیخطئک، و لو اجتمع الناس علی ان ینفعوک لم ینفعوک، الا بشیء کتبه الله علیک)؛

«آنچه از دست تو در رفت، هرگز مقدر نبود که به تو برسد، و آنچه به تو رسید، مقدر نبود که از تو ضایع شود. اگر همه ی مردم جمع شوند که فائده ای به تو برسانند، جز آنچه را که خداوند مقدر فرموده، به تو

نخواهند رسانید».

هنگامی که واقعیت جهان چنین است، شایسته است که هیچکس جز به خدا توکل نکند، و جز به تلاش خویش چشم ندوزد، و با همگان با شیوه ای نیکو رفتار کند، و از هرگونه کشمکش و منازعه دوری گزیند.

4. آمادگی برای مرگ، که موجب ترس از عاقبت و پا برجائی در اعمال خیر و تلاش برای رهائی از خطرات و دوری از شهوات و لذایذ مادی و مسابقه در خیرات و اعمال شایسته می باشد.

یکتائی خداوند

از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدند:

«دلیل یکتائی خداوند چیست؟». فرمود:

(ما بالخلق من حاجه الی اکثر)؛

«جهان خلقت نیازی به بیشتر ندارد.»

علمای کلام به این بیان امام ششم اعتماد نموده، دلیلی بر یکتائی خدای متعال و نفی شریک حق تعالی آورده اند، که توضیح آن چنین است:

اگر در جهان هستی دو خداوند باشد، اگر یکی از آنها بدون همکاری دیگری، بر آفرینش جهان هستی، توانا باشد، وجود دیگری بیهوده خواهد بود، که خدای حکیم از کار عبث منزّه می باشد. و اگر یکی از آنها بدون همکاری دیگری قادر به آفرینش نباشد، عاجز خواهد بود، که شخص عاجز به درد

خدائی نمی خورد، پس به ناچار باید خداوند یکی باشد و شرک محال است.

به تعبیر دیگر: مفهوم «الوهیت» ایجاب می کند که از نظر قدرت، سلطنت و آفرینش جهان، یکی باشد، و گرنه عنوان الوهیت صادق نخواهد بود.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: دلیل وجود آفریدگار چیست؟

فرمود: چه شغلی داری؟ گفت: برای تجارت مسافرت دریائی می کنم.

فرمود: آیا تاکنون اتفاق افتاده که سوار کشتی شوی، کشتی بشکند، روی تخته چوبی بمانی، و دستخوش امواج دریا شوی؟ آیا در چنین حالی متوجه قدرتی شده ای و از اعماق دل به او ستایش و نیایش نموده ای؟!

گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: همان قدرتی که در آن لحظات انقطاع، به او متوجه و متوسل شده ای، خداوند متعادل است.

علمای کلام و فلاسفه ی اسلام، کتابهای بسیاری در اثبات صانع نوشته اند، که همین عبارت کوتاه امام علیه السلام ما را از کتابهای قطوری که در این زمینه نوشته شده، و به استدلال و برهان پرداخته شده، بی نیاز می کند، که اعتقاد به وجود آفریدگار با سرشت انسان آمیخته است، و نیاز به استدلال ندارد و به اصطلاح «فطری» است.

در برخی از مکتبهای فلسفی که در عصر ما رواج دارد، آمده

ص: 101

است: شناخت پروردگار بر تجربه و برهان نیاز ندارد، بلکه احساس درونی و دریافت باطنی است، که انسان آن را از اعماق دلش در می یابد.

گاندی می گوید: «خداوند متعال همان قدرت بیکرانی است که به وهم نیاید و در مغز نگنجد، او همان قدرتی است که ما قادر به شناخت او نیستیم، بلکه او را از درون خود درمی یابیم و می دانیم که قدرت ناپیدا کرانه ای بر ما سیطره دارد و از ناخن، نسبت به گوشت انگشت، به ما نزدیکتر است. به راستی خداوند در درون هر یک از ما موجود و محسوس است».

ص: 102

دفتر 3

اشاره

ص: 103

امام صادق علیه السلام فرمود:

(من دعا الناس الى نفسه و فيهم من هو اعلم منه، فهو مبتدع ضالّ)؛

«کسی که مردم را به سوی خودش دعوت کند، درحالی که در میان مردم داناتر از او وجود داشته باشد، او بدعتگزار و گمراه است.»

هنگامی که دو نفر دانشمند موجود باشند و یکی از آنها داناتر از دیگری باشد، بر کسی که اعلم نیست واجبست که مردم را به سوی اعلم راهنمایی کند، به شرط اینکه به دین و عدالت او اطمینان داشته باشد، ولی اگر دین و عدالت او مورد اعتماد نباشد، راهنمایی کردن به سوی او حرامست و عمل کردن به گفتار او جایز نیست اگرچه از نظر علمی به مراحل بسیار والائی رسیده باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

(كفى بخشية الله علما، وكفى بالاغترار بالله جهلا، انّ الله يغفر للجاهل سبعين ذنبا، قبل ان يغفر للعالم ذنبا واحدا، و من تعلّم وعمل لله
دعی فی ملکوت السموات عظیما)؛

«دانشی بالاتر از خوف و خشیت پروردگار نیست، و جهالتی بالاتر از گستاخی در برابر خداوند نیست؛ خداوند متعال هفتاد گناه جاهل را می آمرزد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد؛ کسی که برای خدا دانش فراگیرد و برای خدا به آن عمل کند در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود.»

از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدند: معیار زهد چیست؟

فرمود: میزان «زهد» گفتار خداوند تبارک و تعالی است که می فرماید:

(لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)؛

«بر آنچه از شما گذشته اندوهگین نباشید و بر آنچه بر شما عطا فرموده شادمان نباشید.» (1)

شخص عاقل هرگز در مورد چیزی که واقع شده، نمی گوید، ای کاش نمی شد، و در مورد چیزی که واقع نشده نمی گوید: ای کاش می شد.

آورده اند که «بزرگمهر» هرگز شادمان و یا اندوهگین دیده نشد، در این رابطه از خود وی پرسیدند، در پاسخ گفت: «آنچه از دست رفته هرگز با اشک حسرت ریختن بر نمی گردد، و آنچه رخ می دهد با اظهار وجد و سرور جاودانه نمی شود».

و در حدیث آمده است که واژه «لو» (اگر، ای کاش) کلید رمز اعمال شیطانی است.

به خاطر دارم که در ضمن مطالعات خود چنین خواندم: یکی از تجار بزرگ آمریکا همه ثروت خود را که به چند میلیون می رسید در ضمن یک آتش سوزی از دست داد، یکی از آشنایانش برای تسلی به دیدارش شتافت و او را بسیار عادی

ص: 106

یافت، گوئی هیچ حادثه ای برایش روی نداده است، از او پرسیدند: چگونه است که ترا مضطرب و نگران نمی بینم؟ در پاسخ گفت: «حزن و اندوه بر آنچه از دست رفته سودی ندارد، من هم اکنون همه اندیشه ام را صرف این معنی کرده ام که چگونه آن ثروت را از نوبه دست آورم؟ و این برای من از هر موضوع دیگری مهمتر است.»

بلاغت

امام صادق علیه السلام فرمود:

(من عرف شینا قلّ کلامه، و ائما سمی البلیغ، لانه یبلغ حاجته بایجاز)؛

«کسی که چیز فهم باشد کمتر سخن می گوید، به آدم بلیغ از این جهت بلیغ می گویند که مقصود خود را با کلمات کوتاهی بیان می کند.»

و فرمود:

(ثلاثه فیها البلاغه:

القرب من المعنی و البعد عن حشو الکلام و الدلاله بالقلیل علی الكثير لجست البلاغه بجده اللسان، و لا بکثره الهذیان، و لکنها اصابه المعنی و قصد الحجّه)؛

«سه چیز نشانه بلاغت است:

نزدیک شدن به معنای مقصود

ص: 107

بلاغت با بلبلی زبانی، و رطب و یابس به هم یافتن نیست، بلکه بلاغت عبارت از رسیدن به معنای مقصود با رعایت اقتصاد در استخدام الفاظ می باشد.»

بسیاری از دانش پژوهان دو واژه «ادب» و «بلاغت» را با یکدیگر اشتباه می کنند و آنها را یک واقعیت می پندارند، در صورتی که فرق در میان آن دو بسیار است.

بر واژه «ادب» مراحل مختلفی گذشته، که در هر مرحله ای به یک معنی دلالت می کرده است، در عهد جاهلی به معنای کمال نفسانی به کار می رفت و به صاحب اخلاق شایسته، ادیب گفته می شد. و از اینجاست که در حدیث شریف آمده است: (ادّبی ربّی فاحسن تأدیبی)؛ یعنی

«پروردگرم مرا تربیت نمود و تربیتم را به نحو شایسته ای فرمود.»

و در عصر امویان به طبقه معلّمان اطلاق می شد و به آموزگار واژه «مؤدّب» را به کار می بردند.

و در عصر عباسیان در مورد کسانی که با شعر و لغت و مثل و جنگ آشنا بودند، به کار می رفت.

ولی در عصر ما واژه «ادیب» در مورد گویندگان، نویسندگان، و دانشمندان به کار می رود که از زندگی عمومی انسانها و حوادث مختلف توده ها سخن می گویند و با احساسات و خیالات خود آن را رنگ آمیزی می کنند و با معیارهای خویش در

پیرامون آنها به داوری می پردازند و آن را خیر و یا شرّ می نامند و مردم را در جهت امیال و اهداف خود سوق می دهند. و در مواردی شخص ادیب کاری با زندگی جامعه بشری ندارد و همه همّتش اینست که یک قطعه ادبی به نظم و یا به نثر پدید آورد که برای شنوندگان جالب و جاذب باشد.

اما واژه «بلیغ» از روز پیدایش علم بلاغت تا به امروز، به معنای گوینده ایست که بتواند منظور خود را به روشنی و اختصار و به زبان عربی فصیح بیان کند و از محدوده موضوع خارج نشود.

کوتاه ترین تعبیری که در تعریف بلاغت گفته شده همان تعبیر امام صادق علیه السّلام است که فرمود:

«بیان کردن معانی بلند با الفاظ کوتاه» و یا:

«رسیدن به معنای مقصود با رعایت اقتصاد در استخدام الفاظ، و میانه روی در آوردن دلیل و برهان.»

پس هرکسی که بتواند معنای مورد نظرش را با الفاظ کوتاه و بیان روشن ادا نماید او بلیغ است، خواه این بیان برای مردم سودی داشته باشد و یا به جز زیبایی و گیرائی هیچ سود دیگری نداشته باشد.

آری رعایت قواعد عربی و نکات ادبی، لازمه بلاغت است و هرگز از آن جدا نمی شود، اگر چه ممکن است در مواردی بلاغت از آن جدا شود، زیرا امکان دارد که انسان از مطلب و مقصود خود با تعبیر زیبا و اسلوب شیوا به اختصار سخن بگوید و در

عین حال اطلاعات گسترده ای از فنون ادبی نداشته باشد، و در نتیجه می توان گفت: «هر ادیبی بلیغ است، ولی هر بلیغی ادیب نیست.»

آزادی و خوشبختی

امام صادق علیه السلام فرمود:

(خمس خصال من لم تکن فیه واحده منها فلیس فیه کثیر مستمتع:

الوفاء و التدبیر و حسن الخلق و الخامسه تجمع هذه الخصال کلّها و هی الحرّیه)؛

«پنج خوی پسندیده هست که هرکس یکی از آنها را نداشته باشد، او چندان سودمند نیست، آن پنج خصلت عبارتند از:

وفا

تدبیر

حیاء

اخلاق پسندیده

حریت و آزادی، که جامع آن خصلتهای پسندیده است.»

و فرمود

(و خمس خصال من فقد واحده لم یزل ناقص العیش، زائل العقل، مشغول القلب، و هی صحّه البدن، و الأمن، و السّعه فی الرّزق، و الانیس الموافق).

ص: 110

قیل له: و ما الانیس الموافق؟ قال:

(الزوجه الصّالحه، و الولد الصّالح، و الخلیط الصّالح، و الخامسه و هی تجمع هذه الخصال کلّها الدّعه)؛

«پنج خصلت است که هرکس یکی از آنها را نداشته باشد همواره زندگی اش دچار کمبود و عقلش دستخوش اضطراب و دلش مضطرب و نگرانست، آن پنج خصلت عبارتند از:

صحت بدن

امنیّت

وسعت روزی

انیس موافق

گفته شد: انیس موافق چیست: فرمود:

«همسر شایسته، فرزند شایسته، رفیق شایسته»

اما پنجمی که همه اینها را دربردارد عبارتست از آسایش و آرامش».

اگر یک نویسنده جامعه شناس کتابهای قطوری را در پیرامون سعادت و خوشبختی بنویسد و اصول آن را ریشه یابی کند، جز همان پایه های چهارگانه را نخواهد یافت، و جز به همان نتیجه نخواهد رسید که امام ششم استتاج فرموده است.

آری آسایش و آرامش نتیجه طبیعی صحت بدن، امنیّت، رفاه و یار دمساز می باشد که انسان همواره برای آنها تلاش می کند و از آنها دفاع می کند و برای پیشرفت توده ها و بالا رفتن سطح افکار ملتتها و ایجاد عدالت و اخلاص در حکومتها، از آنها اسوه و الگو

ص: 111

انتخاب می‌کند، و همه انسانها با اختلاف زیاد در طرز تفکر و آداب و رسوم و ادیان، در این هدف همگام و همراهند و همگی به سوی ایجاد امنیت، آسایش، آرامش و تندرستی گام می‌سپارند.

ممکن است گفته شود که پیوند آسایش و آرامش با امنیت و تندرستی و رفاه زندگی بدیهی است که نیازی به شرح و تفصیل ندارد ولی رابطه وفا و حیا و تدبیر و حسن خلق با آزادی چیست؟ و چگونه است که امام علیه السلام فرموده است: حریت و آزادی همه آنها را در بردارد!

در پاسخ می‌گوئیم: واژه «حریت» گاهی به معنای رهائی از شهوات و هواهای نفسانی به کار می‌رود، و گاهی به معنای رهائی از تقلید و دنباله روی می‌آید، و هنگامی به معنای رهائی از نیروی مهاجم و دشمن متجاوز استعمال می‌شود، حریت به هر کدام از معانی سه‌گانه باشد، از دست دادن آن مستلزم از دست دادن اراده و شخصیت است، زیرا کسی که اسیر عواطف و تأثرات روحی است و یا گرفتار پیروی قهری از فرمان دیگری است، توان تدبیر امور و عمل به پیمان و سلوک اخلاقی و به کار بستن اصول عفت نفس ندارد و چاره‌ای جز تسلیم و خضوع برایش وجود ندارد.

از اینجاست که امام صادق علیه السلام آزادی را ریشه همه فضائل اخلاقی، و بردگی و بندگی را ریشه همه رذائل اخلاقی دانسته، و عامل همه مشکلات فردی و اجتماعی را در آن جستجو می‌کند.

به جرأت می‌توان گفت: اگر نسل جوان از راهنمائیهای ارزنده

امام صادق علیه السلام آگاه باشند، هرگز فکر بی بندوباری و بی اعتنائی به تعالیم مذهبی را به مغز خود راه نمی دهند، و ایمان قطعی پیدا می کنند که عقاید مذهبی رابطه محکم و ناگسستنی با شئون زندگی دارد، و خیر و سعادت جامعه بشری را در رأس اهداف خود قرار داده است. و باور می کنند هرچه به سود و صلاح جامعه است در ریشه مذهب جای دارد.

این طور نیست که دین فقط منافع مادی و یا روح معنوی باشد، بلکه آنچه در زندگی بشر از خیر و شر، سود و ضرر، زشت و زیبا یافت می شود، آنچه خیر و زیباست و مفید به حال انسان است آن دین است، خواه مادی باشد یا معنوی.

و در پایان این بخش از خوانندگان گرامی می پرسیم:

شما که تاکنون صدها صفحه در پیرامون آزادی و خوشبختی از نویسندگان شرق و غرب خوانده اید، آیا تاکنون به گفتاری بهتر از سخن نغز و پرمغز امام صادق علیه السلام در این رابطه برخورد کرده اید؟ و آیا تعبیری بهتر و گویاتر از سخنان آن حضرت دیده اید که دریافتهای دلتان را بهتر از ایشان در قالب الفاظ بیان کند؟

اصالت از آن عمل است و بس

به خدمت امام صادق علیه السلام گفته شد: گروهی از مردمان خدا را معصیت می کنند و می گویند: از خداوند امید آمرزش داریم!! فرمود:

(کذبوا، انّ من رجا شیئا طلبه، و من خاف من شیء هرب منه)؛

«دروغ می گویند، اگر کسی به راستی چیزی را امیدوار باشد به

جستجویش بر می خیزد، و کسی که از چیزی به راستی بیمناک باشد از آن می گریزد».

هنگامی که شما در مورد کسی داوری می کنید و می گوئید او اهل خیر است و یا اهل شر است، پرواضح است که شما در این داوری بر مجموعه ای از صفات برجسته انسانی و یا بر مجموعه ای از صفات نکوهیده اخلاقی تکیه نموده، در مورد صاحب آن صفات داوری می کنید، آیا ملاک داوری شما گفتار آن شخص است؟ یا کردار او؟ و یا تصمیم و نیت او؟

این تعبیر امام صادق علیه السلام که فرمود: «هرکس به چیزی امید داشته باشد، آن را جستجو می کند» می رساند که اصالت از آن عمل است و فقط باید کردار انسان ملاک داوری باشد.

جدّ بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این رابطه تعبیر لطیفی دارند که شبیه تعبیر امام ششم است، آنجا که می فرماید:

(یَدْعَى اِنَّهٗ يَرْجُو اللّٰهَ، كَذِبٌ وَّ الْعَظِيْمُ، مَا بِالْهٖ لَا تَبِيْنٌ رَّجَاوُهٗ فِى عَمَلِهٖ؟! كَلَّ مِنْ رَجَا، عَرَفَ رَجَاوُهٗ فِى عَمَلِهٖ)؛

«ادّعا می کند که امید آمرزش از خداوند دارد، به خداوند بزرگ سوگند یاد می کنم که دروغ می گوید، چرا آثار امیدواری در کردارش ظاهر نمی شود؟! هرکسی که چیزی را امیدوار باشد در اعمالش آشکار می شود».

این تعبیر صریح است در اینکه هرکس چیزی را ادّعا کند که در اعماق دلش به عنوان یک واقعیت رسوخ دارد، ولی آثار آن در رفتار و کردارش با چشم قابل رؤیت نباشد، و با دست قابل

لمس نباشد، دروغ می گوید. پس اگر کسی ادعا کند که به چیزی دل بستگی دارد و داشتن توان و امکانات به سوی آن گام نسپارد و تلاش نکند، در ادعای خود کاذب است، آری گاهی انسان خیال می کند که به چیزی رغبت و دل بستگی دارد، ولی تا هنگامی که آثار آن در اعمالش لمس نشود خیالی بیش نیست.

نیازی نمی بینم که درصدد اثبات این معنی برآیم که «اصالت عمل» قول مشهور بین فلاسفه غرب است، بلکه فقط اشاره می کنم که دین مقدس اسلام پیش از دانشمندان معاصر و پایه گذاران دانش جدید، اصالت را از آن عمل دانسته است، و عمل را معیار سنجش منش انسان قرار داده است.

از این رهگذر ما نیز می توانیم همان سوگند امیر مؤمنان علیه السلام را به زبان آوریم و بر خدای بزرگ سوگند یاد کنیم و بگوئیم: هرکس ادعای خدمت و خلوص نسبت به دین و میهن داشته باشد، تا هنگامی که آثار صدق و اخلاص در کردارش لمس نشود، دروغگو و نفاق پیشه است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(المقیم علی الذنب و هو یستغفر، کالمستهزی)؛

«شخص گنهکاری که علی رغم استغفارش بر گناهان خود ادامه می دهد همانند کسی است که خدا را مورد استهزاء قرار بدهد».

و نیز فرمود:

(المؤمن قلیل الکلام کثیر العمل، و المنافق کثیر الکلام قلیل العمل)؛

ص: 115

«مؤمن کمتر حرف می زند ولی بیشتر عمل می کند، اما منافق - برعکس - بسیار سخن می گوید و کمتر به عمل گراید.»

در سال 1965 میلادی بسیاری از کشورهای اسلامی که نام اسلام را یدک می کشند دیدیم که در کنار فرانسه و انگلستان و اسرائیل قرار گرفتند و در کنفرانس لندن، در مورد اشغال «پورت سعید» (1) علیه مصر موضع گرفتند، و دیدیم که کشور هند اگرچه کشور اسلامی نیست از حقوق مصر دفاع کرد و بر لزوم اداره کانال سوئز توسط دولت مصر بدون مداخله قدرتهای خارجی تأکید نمود.

دولت هند با این حمایت قاطع خود عملاً اثبات کرد که به حقوق حقه ملت‌ها و استقلال و آزادی توده‌ها ارج می نهد و در حدّ توان خود از آن حمایت می کند، ولی آن دسته از کشورهای به ظاهر مسلمان، با حمایت خود از نیروهای مهاجم عملاً اثبات

ص: 116

1- - پورت سعید از بنادر بسیار جالب مصر است که به سال 1859 میلادی توسط خدیو مصر سعید پاشا در مدخل شمالی کانال سوئز تأسیس شده است و مرکز استان «پورت سعید» می باشد و از جهت شهرسازی در ردیف شهرهای اروپائی قرار دارد و بر کرانه دریای مدیترانه و دریاچه منزله واقع است و در شمال شرقی قاهره در انتهای کانال سوئز قرار دارد. بندر زیبای پورت سعید به سال 1956 میلادی توسط دو غول جهانخوار فرانسه و انگلیس اشغال نظامی شد و برخی از زمامداران به ظاهر مسلمان برای حمایت اربابان خود علیه مصر موضع گرفتند، اما پس از پذیرش آتش بس اعراب و اسرائیل آنجا نیز بازسازی گردید. «مترجم»

کردند که حق حاکمیت کشورهای جهان سوم را به رسمیت نمی شناسند.

کوتاه سخن اینکه این شعارهای فریبنده و ادعاهای به ظاهر آراسته کاری از پیش نمی برد و دروغ و نیرنگی بیش نیست.

عدالت و امنیت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(ثلاثة اشياء يحتاج اليها جميع الناس: الامن و العدل و الخصب)؛

«سه چیز هست که همه توده ها به آن نیاز دارند:

امنیت

عدالت

آسایش».

یکی از نویسندگان تازه به دوران رسیده نوشت: «دین در سرایشی سقوط است و به زودی از بین خواهد رفت، چنانکه افسانه ها و خرافه ها از بین رفت!»!

واژه «دین» در پندار پوچ و باطل این نویسنده گزافه گو، با واژه هائی چون افسانه و خرافه توأم است و به سرنوشت شوم آنها دچار خواهد شد.

ما نیز معتقدیم که آن دینی که آتش افروزان جنگ و سوداگران مرگ، آن را یدک می کشند، در سرایشی سقوط است و دیر یا زود نابود خواهد شد، اما آئین مقدس اسلام که رسول اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت اسوه های آن هستند، و همواره در نبرد

ص: 117

حق و باطل، در کنار پیکانگران برای گسترش عدالت و امنیت، و آسایش و آرامش، قرار دارد؛ هیچ خطری آن را تهدید نمی کند و تا آسمان و زمین هست، آن نیز جاودانه است.

آری این هدف و دعوت اسلام است، که اعتراف به حق، و تلاش برای ایجاد عدالت و امنیت، و پیکار برای برقراری آسایش و آرامش، در سرلوحه اهداف و احکام آن قرار دارد. و به جرأت می توان گفت: هیچ دانش و فلسفه ای، هیچ قانون و سیاستی، و هیچ فیلم و مجله ای، که انسان را از ترس و ظلم و فقر رهائی نبخشد، ارج و اعتباری ندارد.

همه دولتهای پیشرفته تلاش می کنند که قوانین خود را بر این سه پایه استوار سازند که تنها راه حل مشکلات اجتماعی است، و درمان بنیادی دردهای جامعه بشری است.

آری به وسیله رفاه و آسایش، نیازها برطرف می شود و کمبودها جبران می گردد؛ و در سایه امنیت و آرامش، امکانات دولتها صرف بهبود کشاورزی و تأسیس مدارس و کارگاهها و مراکز بهداشتی می شود، و در پرتو عدالت و آزادی، حقوق و ذی و اجتماعی تأمین می گردد و شئون زندگی بر پایه های صحیح تنظیم می شود.

و اینجاست که همه یک صدا و یکدل می گویند: اسلام چه آئین پراج و سودمندی است.

همه توده ها در هر سرزمینی که هستند به این حقیقت اعتراف دارند که نیاز مبرمی به آسایش و آرامش دارند، از این رهگذر با

برگزاری کنگره ها و سمینارها و شرکت در تظاهرات و راه پیمائی ها، مسابقات تسلیحاتی را محکوم می کنند و جنگهای خانمان سوز اتمی و غیر اتمی را تحریم می کنند و ابرقدرتها نیز نمی توانند بانگ توده ها را نشنیده بگیرند، از این رو خود را ناگزیر می بینند که خواه ناخواه در صدد ایجاد قراردادهای صلح و آتش بس برآیند و گامهائی را در تحریم سلاحهای اتمی بردارند تا زمینه خلع سلاح جهانی فراهم گردد.

در اینجا بی مناسبت نیست که به نکته ای اشاره کنم که بر بسیاری از مردم پوشیده است، و آن اینکه:

مردمان بسیاری را می شناسیم که برای همگان آرزوی امنیت و عدالت و آسایش می کنند و براساس سرشت پاک خود به سوی کارهای نیکو جذب می شوند و تعالیم مذهبی و محیط تربیتی نیز آنان را به سوی کارهای خیر سوق می دهد، آنان آرزو می کنند نه هرگز انسانی به انسان دیگر ستم نکند، و هیچ فردی به فرد دیگر زور نگوید، و آرزو می کنند که همگان در آسایش و آرامش زندگی کنند، و همه تولیدات از کارگاهها به سوی بازارها، و از بازارها به سوی خانه ها سرازیر شود، و هرگز چیزی از کارخانه ای به میدان جنگ و ستیز روانه نشود، و هرگز تلاش انسانها طعمه حریق نشود و در کام جنگهای خانمان سوز نرود، در صورتی که میلیونها انسان با گرسنگی دست به گریبان هستند و برای لقمه ای نان و قطعه ای لباس، در تلاشی جانکاه به سر می برند.

این گروه پاک نهاد، عدالت و امنیت را از اعماق دل دوست دارند و از روی خلقت پاک و اعتقاد سالم و اخلاص بی شائبه، برای ایجاد آن تلاش می کنند، در حالیکه رژیمهای دنیا به دو بلوک شرق و غرب تقسیم می شوند و از نظر نظام و سیاست به کلی با یکدیگر متفاوت هستند:

بلوک غرب براساس بازرگانان و کارفرمایانی استوار است که شب و روز برای به دست آوردن سود تلاش می کنند و از این رهگذر رفاه جهان را به دست گرفته اند و چیزی جز انباشتن ثروت، و جذب اموال از اقطار و اکناف جهان، به سوی بانکهای خود، آنها را اشباع نمی کند. پرواضح است که نظامی که استعمار افراد و احتکار اموال را در سرلوحه اهداف خود قرار داده است، بدون جنگ و ستیز، و بدون استعمار و استثمار نمی تواند به زندگی سراسر ننگ خود ادامه دهد.

از اینجاست که برخی از کشورهای غربی تا می توانند آتش جنگ را روشن نگه می دارند و در مواردی که نمی توانند بر افکار توده ها چیره شوند و افکار عمومی را بر علیه جنگ افروزی می یابند، جنگ سرد را برای آنها اختراع می کنند که سود حاصله از تلاش انسانها به میدان جنگ سرازیر گردد، نه به سوی خانه و کاشانه، و به مصرف جنگ و ستیز برسد نه به مصرف خوراک و پوشاک.

بلوک شرق نیز اگرچه با افکار جنگ طلبی مبارزه می کند ولی

نه به جهت علاقه به صلح و صفا، بلکه برای مخالفت با نظام غرب و دشمنی با سیستم سرمایه داری. و بسیار به ندرت اتفاق می افتد که انگیزه آن صرف ثروت و تولیدات خود در نیازهای ضروری، نه جنگهای جهنمی باشد. و احیانا انگیزه های سیاسی دیگر در کار باشد. به هر حال هدف و انگیزه شان حق و یا باطل باشد با جنگ طلبی و ستیزه جوئی مخالف می باشند.

در اینجا مؤمنان پاک نهاد که طرفدار عدالت و امنیت و آسایش می باشند با گروه صلح طلب شرقی هم عقیده می شوند و با آتش افروزان غربی متضاد می باشند، ولی این هماهنگی و آن تضاد بر حسب تصادف است و غیر اختیاری است، و اگر این صلح دوستان به جنگ و ستیز روی آورند و آن جنگ افروزان به صلح و آشتی گرایند، قضیه برعکس می شود، و مؤمنان با اینها هماهنگ شوند و با آنان در دو قطب متضاد قرار می گیرند.

روی این بیان طرفداری مؤمنان از امنیت و عدالت برای دشمنی با غرب و یا دوستی با شرق نیست، بلکه از ایمان به خدا و اخلاص در عمل و اعتقاد به مصالح جامعه بشری سرچشمه می گیرد.

این یک واقعیت است و دلیلش با خودش می باشد ولی غافلان از آن بی خبرند و مغرضان از آن چشم می پوشند و خود را به جهالت می زنند و تهمتهای پوچی را به مؤمنان و موحدان نسبت می دهند، و از این رهگذر دانسته و یا ندانسته به ظلم و ستم کمک می کنند و جور عدوان را گسترش می دهند.

ولی مؤمنان که طرفدار عدالت و امنیت و رفاه توده ها هستند، برای رضای پروردگار و به قصد قربت و به انگیزه علاقه به خیر، راه خود را ادامه خواهند داد، و به یاره سرائی ابلهان، و تهمت پراکنی فرومایگان، اعتناء نخواهند کرد.

یک بار دیگر تأکید می کنیم که عشق به صلح و آرامش جهانی به انگیزه دین و به داعی عقیده چیزی است و ستیز شرق با بلوک غرب به انگیزه های سیاسی چیز دیگری است.

ما به عنوان یک مسلمان وظیفه دینی داریم که برای ایجاد امنیت و عدالت و آسایش تلاش کنیم و تاریخ گذشته و میراث پیشینیان ما نیز شاهد این مدعاست.

ما وظیفه خود می دانیم از دوست و دشمن آنچه را که به نفع جامعه ماست و ما را به اهداف والای خود می رساند فراگیریم، و آنچه را که با عقاید عالی و مقدسات سامیه و سنن گرنامه خود منافات دارد، کنار بزنیم، خواه از شرق سرچشمه گرفته باشد، یا از غرب.

و به عبارت دیگر آیا می توان گفت که امام صادق علیه السلام نظام شرق را تأیید می کند؟ انه، هرگز.

شخصی که آثار راستگویی در پیشانی اش ظاهر بود به من خبر داد که به او اطلاع داده اند که برخی از سفارتها بودجه ای را برای جاسوسی اختصاص داده، و بودجه ای را برای جلب و به کارگیری افرادی اختصاص داده، که هر ماه مبلغی به آنها داده شود و نام افرادی در اختیار آنها گذارده شود، تا آنها در میان مردم

بگردند و از آن افراد نام ببرند و به اصطلاح آنها را افشا کنند و تهمتهای ناروایی را علیه آنها شایع کنند.

مسببین این اعمال با این شیوه نکوهیده خود، با یک تیر به دو هدف نشانه می روند، و با یک سنگ به دو هدف می زنند، از یک سو افراد متشخص و مخالف برنامه های استعماری را متهم می کنند و این سد را از جلو اهداف استعماری خود برمی دارند، و از سوی دیگر در صفهای مخالفین رخنه می کنند و صفهای مخالفان را درهم می شکنند، و از متشکل شدن جبهه حق در برابر باطل جلوگیری می کنند.

پیوند شیعه و تقوی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(انّ الله جمع ما يتواصى به المتواصون من الاولين و الاخرين في خصله واحده، هي التقوى. قال عز و جل: وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا (1) فبالتقوى جماع كل عباده صالحه، و بها وصل من وصل الى الدرجات العلى، و من عاش مع الله بالحياه الطيبه، و الانس الدائم. قال سبحانه: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ؛ (2)

«آنچه اولین و آخرین یکدیگر را به آن توصیه می کنند، خداوند همه اش را در یک جمله خلاصه کرده و به آن توصیه نموده است و آن عبارت از «تقوی» است، آنجا که می فرماید:

ص: 123

1- -سوره نساء، آیه 131. [1]

2- (2) -سوره قمر، آیه 55. [2]

ما به کسانی که پیش از شما به آنها کتاب داده شده بودند و به شما توصیه نمودیم که از خداوند تقوی کنید.

همه ی صفات پسندیده در تقوی گرد آمده، و همه ی آنان که به درجات عالی رسیده اند به وسیله تقوی به آن دست یافته اند، و همه ی کسانی که زندگی نیکو و ارتباط دائم با خدای خود داشته اند در پرتو تقوی به آن مقام دست یازیده اند، چنانکه خدای تبارک و تعالی می فرماید:

پرهیزکاران در باغها و نه‌رهای بهشتی، در جایگاه صدق و صفا، در پیشگاه پادشاهی بس مقتدر می باشند».

پیشوای پنجم شیعیان امام باقر علیه السلام در این رابطه می فرماید:

(و الله ما شيعتنا الا من اتقى الله و اطاعه)؛

«به خدا سوگند شیعیان ما تنها کسانی هستند که از خدا تقوی کنند و از او اطاعت کنند.»

نخستین پیشوای شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

(التقوى رأس الاخلاق)؛

«تقوی سرآمد اخلاق پسندیده است.»

جابر بن یزید جعفی می گوید: هجده سال تمام افتخار خدمتگزاری امام محمد باقر علیه السلام را داشتم، هنگامی که خواستم از محضر آن حضرت مرخص شوم، ایشان را تودیع کردم و گفتم:

«ای فرزند پیامبر! از معارف خود مرا بهره مند فرمائید.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«آیا پس از گذشتن هجده سال چنین می گوئی ای جابر؟.»

گفتم: آری، ای سرور من! زیرا شما اقیانوس بی کرانی هستید که هرگز شناوری به قعر آن نمی رسد. امام علیه السلام فرمود:

(بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ، وَاعْلَمْهُمْ أَنَّهُ لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ، وَلَا يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى. يَا جَابِرُ! مَنْ اطَاعَ اللَّهَ وَاحْتَبَّنَا فَهُوَ وَلِينَا. وَمَنْ عَصَى اللَّهَ لَمْ يَنْفَعِهِ حَبْنًا. جَعَلْنَا اللَّهَ وَآيَاتِهِ مِنْ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ)؛

«به شیعیانم از من سلام برسان، و آنها را آگاه ساز که هرگز در میان ما و خداوند، خویشاوندی نیست، و هرگز کسی جز از راه تقوی نمی تواند به او نزدیک شود.»

ای جابر! هرکس از خدا اطاعت کند و ما را دوست بدارد او دوست ماست، ولی هرکس از خدا فرمان نبرد، دوستی ما به او سودی نمی رساند.

خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در پنهانی از خداوند تقوی می کنند و از روز رستاخیز هراسناکند.»

از جمع بندی مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که معنای «دین، اخلاق و تشیع» در نزد خاندان عصمت و طهارت به یک چیز برمی گردد، و آن «تقوی» است که سرچشمه ی همه ی اعمال شایسته است.

هنگامی که تاریخ تشیع را ورق می زنیم و شرح زندگی رجال برجسته ی شیعه را می خوانیم می بینیم که همه ی آنها در طول تاریخ با صفات برجسته ای چون: اخلاص، فداکاری، تواضع، تقوی، قیام در برابر زور و زورمندان، امانت، وفا، یاد خدا، عبادت، تلاوت قرآن، شب زنده داری، مناجات با خدا، بخشش،

رسیدگی به دوستان و همسایگان، راستی در گفتار، و خویشتن داری از آزار دیگران، شناخته شده اند.

اوراق تاریخ را بررسی کنید، خواهید دید که همواره صفحات تاریخ با نام نیک رجال برجسته ای از شیعیان مزین است که آئینه تمام نمای عظمت آئین و اخلاق برجسته ی مذهب بوده اند، و از این رو همواره با قدرتهای ستمگر زمان خود در ستیز بودند، گروهی با شمشیر بر زمامداران خودسر تاختند، گروهی از دست ستمگران در حال فرار و تبعید بودند، گروهی با تمام قدرت و صلابت ایستادند، تا در برابر زورگوئی آنها سر فرود نیاورند و علی رغم فریبکاری آنها هرگز با آنها همکاری نکنند.

از مفاخر جهان تشیع است که هرگز با هیچ زمامداری در هیچ قرن و عصری همکاری نکرده است، برخلاف دیگران که همواره همساز زورمداران بوده اند. و این راز دوری رجال شیعه از حکومتها و پستهای دولتی است، و این، امتداد سیره امامان معصوم است، که همواره به دور از بازیهای سیاسی، عمر خود را سپری کردند.

روزی منصور به امام صادق علیه السلام نوشت: «چرا همانند دیگران به سوی ما نمی آید؟».

امام صادق علیه السلام در پاسخ نوشت:

(لیس لدینا شیء من الدنیا نخافک علیه، و لیس لدیک شیء من الاخره نرجوک به)؛

«چیزی از دنیا پیش ما نیست که از تو بر آن نگران باشیم، و چیزی از

آخرت در نزد تو نیست که به طمع آن به سویت روان شویم.»

منصور بار دوم به خدمت آن حضرت نوشت: «با ما مصاحبت کنید، تا ما را نصیحت فرمائید.»

امام علیه السلام در پاسخ نوشت:

(من اراد الاخره لا یصحبک، و من اراد الدنیا لا ینصحک)؛

«کسی که طالب آخرت باشد با تو مصاحبت نمی کند، و کسی که طالب دنیا باشد ترا نصیحت نمی کند.»

عزت از آن اهل حق است

امام صادق علیه السلام فرمود:

(ما ترک الحق عزیز الا ذل)؛

«هیچ عزیزی از حق جدا نشد جز اینکه به ذلت و زبونی دچار گشت.»

علی علیه السلام نیز در این رابطه فرمود:

(الغالب بالشر مغلوب)؛

«کسی که از راه پلیدی چیره شود او در واقع شکست خورده است.»

عزت و شرف در منطق دین و خرد، اختصاص به اهل حق دارد، و اهل باطل هرکسی باشد هیچ شرف و آبرویی ندارد.

گفته می شود: آری از نظر ادیان آسمانی هیچ ارزشی برای اهل باطل نیست، ولی چه سود که همواره مردم در برابر جاه و مقام پیشانی بر زمین می ساینند و همواره به دنبال زورمندان و ثروتمندان در حرکت هستند، و از حق جز در صفحات کتاب گفتگو نمی شود.

حتّی فیلسوفی که در کتابش حق را می ستاید، و سخنرانی که در عرشه منبر داد سخن می دهد، و نماینده ای که در مجلس قانون گذاری در پیرامون حق قانون می گذارد، هنگامی که با خواسته های درونی اش آن را مخالف می یابد هرگز به آن عمل نمی کند، مگر اینکه از پی آمدهای آن نگران باشد.

پس اینکه امام علیه السّلام می فرماید: «هرکس حق را ترک گوید دچار ذلّت می شود» مربوط به جهان آخرت خواهد بود نه این جهان!!

در پاسخ می گوئیم: اولاً عزّت و شرف واقعی همان عزّت و کرامت جهان آخرت است که جاه و مقام این جهان زودگذر است و شخص عاقل باید از آن برحذر باشد، زیرا که غالباً انسان را به لبه ی پرتگاه می برد و از قلّه های شرف و فضیلت به دور می سازد.

ثانیا: آنان که در برابر اهل باطل به خاطر ثروت و مقامشان کرنش می کنند، افراد پلیدی هستند که دین و شرف و میهن خود را در برابر بهائی اندک می فروشند، اما صاحبان شرف و فضیلت در هر قرن و عصری در برابر زمامداران خیره سر و زورمندان تبهکار قیام کرده اند، و از نثار جان خود در راه آزادی و شرف انسانی دریغ نکرده اند.

حق در نظر اهل شرف والاترین نمونه ی شرف و شخصیت است، آنها برای جاه و مقام هیچ ارزشی قائل نیستند، و لذا هر کسی که از راه قلدری به قدرت و مقام برسد شکست خورده است، اگرچه اهل باطل طوق بندگی او را بر گردن نهند.

صحابه ی گرانقدر «عمّار یاسر» در جنگ صفّین، که در رکاب

امیر مؤمنان علیه السّلام با معاویه تبهکار می جنگید فرمود:

«و الله لو ضربونا حتى يبلغوا بنا سعفات هجر لعلمنا انا على حق و انهم على باطل» (1)؛

«اگر ما را آن قدر بزنند که تا نخلستانهای مدینه عقب برانند، باز هم می دانیم که ما بر حق، و آنها بر باطل هستند.»

از روزی که این جمله را خوانده ام هرگز آن را فراموش نکرده ام، و هرگز جمله ای از جملاتی که شنیده ام و یا خوانده ام این چنین در اعماق دلم تأثیر نکرده است.

برای عمّار همه چیز فراهم بود، اگر حق بود، برای او هرگز مهم نبود که بر دشمن چیره شود یا نشود، آنچه برایش مهم بود این بود که هرگز از حق و حقیقت جدا نشود.

او می دانست که پیروز کسی است که دین و ایمانش محفوظ باشد، اما زندگی چیز زودگذری است که سرانجام از انسان جدا خواهد شد اگر چه طول بکشد.

معاویه به امیر مؤمنان نامه ای نوشت و در آن، امام را نکوهش کرد که «همانند شتر مهار شده ای آن حضرت را کشیدند تا بیعت نماید.»

امام علیه السّلام در پاسخ آن نوشت:

(قلت: انّی كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى اباع، و لعمر الله لقد اردت ان تدمّ فمدحت، و ان تقضح فافتضح، و ما

ص: 129

1- -سعفات به معنی نخلستان و هجر اشاره به مدینه است (مجمع البحرین، ج 5، ص 71) [1]

علی المسلم من غضاضه فی ان یکون مظلوما، ما لم یکن شاکا فی دینه، او مرتابا فی یقینه، و هذه حجتی علیک و علی غیرک)؛

«گفته ای که مرا همانند شتر مهارشده ای کشیدند تا بیعت بگیرند، به خدا سوگند که خواسته ای مرا نکوهش کنی ولی ستایش کرده ای، خواسته ای مرا رسوا کنی و خود رسوا شده ای، زیرا هر مسلمانی که در دین خود صاحب یقین باشد و در یقینش استوار باشد هیچ باکی نیست از اینکه مظلوم واقع شود، و این حجت و برهان حقیقت منست بر تو و دیگران.» (1)

مشورت

امام صادق علیه السلام فرمود:

(لا تشر علی من استبدّ برأیه و لا علی وغد، و لا علی متلّون، و لا علی لجوج، و خف اللّٰه فی موافقه هوی المستشیر)؛

«هرگز با شخص مستبدّ مشورت مکن، با شخص فرومایه و خیره سر و لجاجت پیشه نیز مشورت نکن، و از خدا بترس که مطابق میل مشورت کننده پاسخ دهی.»

کسی که در رأی خود مستبدّ باشد هرگز به گفتار دیگری ارج نمی گذارد، آدم تبهکار و فرومایه رأیی ندارد و شخص لجوج و عنادپیشه نه صاحب رأی است و نه از رأی کسی پیروی می کند.

و آدم خیره سری که هر لحظه به رنگی درمی آید همه را از خود قیاس می کند و به احدی اعتماد نمی کند.

ص: 130

1- نهج البلاغه، نامه شماره 28، [1] صبحی صالح، ص 387. [2]

من افرادی را می شناسم که هرگز در مورد کسی احتمال نمی دهند که از روی صدق و صفا سخنی بگویند، زیرا خود هرگز سخنی از روی صدق و صفا بر زبان نیاورند و لذا بر دیگران نیز گمان نمی برند که از روی صفا و وفا سخنی گفته باشند، اگر چه دلایل کافی بر حسن نیت آنها موجود باشد.

آورده اند که مردی تَبَّاش بود، قبرها را نبش می کرد و کفن مردگان را می دزدید، هنگامی که مرگش فرا رسید به اولادش وصیت کرد که پس از مرگ او جنازه اش را بسوزانند تا تَبَّاش دیگری برای دزدیدن کفنش قبر او را نبش نکند، چنانکه او با دیگران رفتار می کرد.

اما اظهار نظر کردن بر طبق امیال مشورت کننده، خیانت بر بشریت است، زیرا هرکس در برابر اشتباه دیگران سکوت کند و آنان را بر اشتباه خود واقف نسازد، و در مواردی که امید خیر و هدایت است دیگران را به راه صحیح رهنمون نشود به جامعه ی بشری خیانت ورزیده است.

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

(من رای اخاه علی امر یکرهه فلم یردعه عنه، و هو قادر علیه، فقد خانه)؛

«کسی که برادر ایمانی اش را ببیند که کاری انجام می دهد که او ناخوش دارد، پس او را از آن باز ندارد. درحالی که بر آن قدرت دارد، به او خیانت ورزیده است.»

و سپس افزود:

ص: 131

(و ما لقی العبد خالقه بعمل افضل من النصیح لله فی خلقه)؛

«هرگز بنده ای خالقش را ملاقات نکرده با عملی که از خیرخواهی مردم، برای رضای پروردگار، بهتر و برتر باشد.»

علم و عمل

امام باقر، پدر بزرگوار امام صادق علیه السلام فرموده است:

(لا یقبل عمل الا بمعرفه، و لا معرفه الا عرف دلته معرفته علی العمل، و من لم یعرف فلا عمل له)؛

«هیچ عملی بدون شناخت پذیرفته نیست، و هیچ شناختی بدون عمل پیشیزی نمی آرد، هرکس شناخت دارد، شناخت او را به سوی عمل رهنمون می شود و هرکس شناخت ندارد، او را عملی نیست.»

برخی گمان می کنند که دو واژه «علم» و «عمل» از یکدیگر جدا هستند و در وجود خارجی ربطی به یکدیگر ندارند و امکان آن هست که یک نفر سخنان عالمان را فراگیرد و در ارزیابی مطالب اظهار نظر کند و بگوید عقل و منطق در این رابطه چنین داور می کند، ولی در مقام عمل هیچ عملی مطابق عملش از او صادر نشود و درست همانند یک نادان رفتار کند و در عین حال نام عالم را نیز یدک بکشد.

ولی امام علیه السلام یک پیوند ناگسستنی در میان شناخت و عمل معتقد است و از هر یکی معیاری برای دیگری بیان می فرماید، و این تعبیر دیگری است از نظریه ای که می گوید: «هرگز شناخت از نشاط عملی جدا نمی گردد.»

اگر این سخن را یکی از سالکان علم در عصر ما می گفت هیچ شگفت نبود، زیرا که امروزه علم در تمام شئون زندگی از بزرگ و کوچک داخل شده است، ولی بازگو نمودن این حقیقت در روزگار کهن که هر صنعتی با دست، هر زراعتی با چارپا، و هر مسافرتی با شتر انجام می گرفت، واقعا شگفت انگیز است.

علی رغم گذشت دوازده قرن از عصر بازگو شدن این حقایق، گوینده اش به دوران باستان متعلق نمی باشد، چنانکه به عصر حاضر نیز اختصاص ندارد، بلکه همانند کسی که در طول این دوازده قرن با مردم همه ی قرون و اعصار بوده باشد، اظهار نظر نموده است.

پس هر علمی که بر قدرت و توانائی انسان نیفزاید و او را در شئون مختلف زندگی یاری ننماید، از نظر پیشوایان اهل بیت ناکام است و بی ثمر.

در اینجا یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می رسد که آن عملی که امام علیه السلام آن را ستوده و میزان علم معرفی کرده، آن عملی است که سود و منفعت آن به جهان بشریت برسد، و اما آن علم و عملی که بمب های مرگ زا می سازد و انسان ها را به صورت دسته جمعی رهسپار دیار نیستی می نماید، و با فشار دکمه ای هزاران انسان را به زیر آوارها می فرستد، و زندگی ملتها را به سود استعمارگران در معرض خطر قرار می دهد، آن علم نیست و جهل از آن هزاران مرتبه بهتر است. (1)

ص: 133

1- - در جائی خواندم که برخی از سلاحهای جنگی 47 تن وزن دارد و ساختن آن بیش از وزن خود شمش طلا خرج برداشته است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(لوعرف النَّاس ما فی المساله، لم یسال احد احدا)؛

«اگر مردم می دانستند چه ذلتی در سؤال کردن هست، هرگز احدی دست حاجت به پیش کسی دراز نمی کرد.»

امام صادق علیه السلام در پرسش و اظهار حاجت، ذلت و زبونی عجیبی می بیند و لذا آن را ناخوش دارد حتی اگر پرسش از راه باشد، چنانکه جد بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(نهی الرسول عن التسوّل باسالیب شتی)؛

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سؤال و دریوزگی به هر شکلش نهی فرمود.»

فرمود: خداوند حضرت ابراهیم را به دوستی خود برگزید زیرا که هرگز سائلی را دست خالی برنگردانید، و هرگز حاجتی را از غیر خدای تبارک و تعالی مسئلت ننمود.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که برای گروهی از انصار از طرف خداوند برای بهشت ضمانت کرد به شرط اینکه هرگز چیزی از کسی مطالبه نکنند.

روزی مردی به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

«ای پیامبر خدا، چیزی به من یاد بده که هرگز بین آن و بهشت، چیزی حائل نشود.» فرمود:

(لا تغضب، ولا تسال النَّاس، وارض لهم ما ترضی لنفسک)؛

«خشمگین مباش، از کسی چیزی نخواه، برای مردم همان را بپسند که

برای خویشتن می پسندی.»

و فرمود:

(من استغنی اغناه الله، و من فتح علی نفسه باب المساله، فتح الله علیه سبعین باباً من الفقر، لا یسدّها شیء، انّ ید السائل هی السّفلی الی یوم القیامه)؛

«هرکس خود را بی نیاز نشان دهد، خداوند او را بی نیاز سازد، و هر کس درب سؤال را به روی خود باز کند، خداوند در فقر به رویش می گشاید، که هرگز چیزی آن را مسدود نسازد، که بی گمان دست سائل تا روز رستاخیز دست زیرین است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچکس بدون نیاز از مردم سؤال نمی کند جز اینکه خداوند او را به آن نیازمند می سازد و آتش جهنّم را بر او حتمی می سازد.»

«هرکس بدون نیاز، دست به سوی کسی دراز کند، همانند کسی است که سنگ می خورد.»

«کسی که خوراک سه شبانه روز داشته باشد و از مردم چیزی بخواهد، در حالی خدا را ملاقات کند که گوشتهای صورتش ریخته باشد.»

«هرگز در میان شیعیان ما کسی پیدا نمی شود که همانند سنگ زوزه بکشد، و یا مانند کلاغ طمع بورزد و یا دست گدائی به سوی مردم دراز نماید.»

از جمع بندی این سخنان نغز و پرمغز به این نتیجه می رسیم

ص: 135

که سؤال و در یوزگی آب چهره را می برد، شرف و کرامت را نابود می سازد، جامعه را به قهقری می کشد و دچار انحطاط می سازد.

انسانی که خداوند او را «خلیفه الله» قرار داده، و آن را امین خود در روی زمین نام نهاده، و اسرار خود را در نزد او به ودیعت گذاشته، به او آن قدر نیرو و عطا فرموده که از شرف و کرامت خود حفاظت کند، و بتواند از ماه و خورشید شریفتر، و از موجود برجسته ای باارزشتتر شود.

ولی با کمال تأسف این انسان، با این همه ویژگیها شرف و بزرگواری خود را زیر پا می گذارد و دست ذلت به سوی دیگران دراز می نماید و آلودگیهای دست دیگران را از آنها پذیرا می شود!!

از این رو در رژیمهای شایسته تلاشهای فراوان می شود که هرگز احدی دست گدائی به سوی کسی دراز نکند، و برای هرکسی که توان کار دارد ابزار کار تأمین می شود، و برای هر فردی که توان کافی ندارد حقوق کافی تعیین می گردد.

گاهی می پرسند: اگر در یوزگی این قدر زشت است، پس چرا اسلام به صدقات مستحبی این همه تشویق نموده، و از ردّ سائل نهی فرموده است؟

مگر این کار راه را بر گدایان هموار نمی سازد؟!

در پاسخ باید گفت: فرمان اسلام به صدقات مستحبی به عنوان راه علاج، و راه ریشه کن نمودن فقر نیست، بلکه به عنوان رفع نیاز موقتی است، که عواطف انسانی آن را ایجاب می کند.

زیرا بیماری که پول دوی خود را ندارد و گرسنه ای که گرده نانی برای سدّ جوع ندارد، راهی جز پذیرفتن صدقات مستحبّی ندارد، او چگونه منتظر بماند تا سازمانهایی تأسیس شود تا مقرّری هائی در نظر بگیرد و اوضاع دگرگون شود و در پرتو وضع جدید پول نسخه او فراهم شود.

اگر یک کشتی مسافربری درهم شکست و مسافران در معرض مرگ قرار گرفتند، آیا عقل ایجاب می کند که با تمام قدرت برای رهائی دادن آنها تلاش کنیم، یا آنها را به حال خود بگذاریم و با تمام نیرو به تأسیس کشتی های استوارتر و مقاومتر پردازیم؟!

داستان صدقات مستحبّی در اسلام، همانند نجات دادن غریق است، که تا در آب غرق نشده باید او را نجات داد.

نتیجه اینکه اگر اسلام از سؤال و دریوزگی نهی فرموده، از اوضاع و اعمالی نیز که فقر و فلاکت را در جامعه ایجاد می کند به شدّت نهی فرموده است.

شگفت انگیز است که شخص سائل به هنگام سؤال، به انسان یادآوری می کند که پاداش صدقه چیست؟ و سخنان پیامبر و اهل بیت آن حضرت را در زمینه صدقه ی و احسان به یاد مردم می آورد، ولی خود فراموش می کند که آن بزرگواران در مورد دریوزگی چه نکوهشها فرموده اند!!

برخی از سائلان به عشق علی علیه السلام از مردم سؤال می کنند، در حالی که علی علیه السلام به هنگام ورود به مدینه حتّی برای یک وعده هم حاضر نشده که در خانه ی انصار مهمان شود- همانند دیگر

مهاجران- بلکه به نزد یهودی رفت و در نخلستان او به آبیاری درختان پرداخت و در برابر هر سطل آبی که از چاه درآورد یک دانه خرما از او اجرت گرفت.

شگفت انگیز اینکه در مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله در یوزگانی به چشم می خورد که در هیچ شهر دیگری، در آن سطح گسترده به چشم نمی خورد. در حالی که طلای سیاه، بی حد و حساب از زیر قدمهایشان می جوشد و بر روی زمین می ریزد.

پرهیز از ردیلتها خود فضیلت است

امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که وصیتهای بسیاری به حضرت علی علیه السلام توصیه فرموده است، که از آن جمله است:

(یا علی! افضل الجهاد من اصبح لا یهمّ بظلم احد، انّ الله احبّ الکذب فی الصّلاح، و ابغض الصّدق فی الفساد، و من ترک الشّرّ بغير الله سقاه من الرّحیق المختوم)؛

«ای علی بهترین جهادها از آن کسی است که هرگز تصمیم نمی گیرد به احدی ستم کند. بی گمان خداوند دروغ گفتن را به خاطر اصلاح بین دو نفر دوست دارد، ولی راست گفتن را در موردی که فساد ایجاد می شود ناخوش دارد.»

کسی از کار ناشایستی پرهیز می کند، اگرچه برای خدا هم نباشد خداوند او را از شراب ناب بهشتی که عطر مشک از آن ساطع است، سیراب می فرماید.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسید: «حتّی اگر برای خدا نباشد؟»

فرمود: آری، حتی اگر برای حفظ آبرو و شخصیت خودش باشد، باز خداوند او را پاداش می دهد.

سپس فرمود:

(یا علی! ثلاثه لا تطيقها هذه الامه:

المساواه للاخ في ماله،

و انصاف الناس من نفسه،

و ذكر الله على كل حال.

و ليس هو سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، و لكن اذا ورد على ما يحرم عليه، خاف الله عز و جل و تركه)؛

«ای علی! سه چیز است که از این امت احدی نمی تواند آن را به طور کامل انجام دهد:

1. برابری با برادران ایمانی در مسائل اقتصادی

2. انصاف دادن دیگران از خویشان

3. به یاد خدا بودن در هر حال.

منظور از یاد خدا، گفتن: «سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اكبر» نیست، بلکه منظور اینست که هنگامی که با حرام روبرو شد از خدای تبارک و تعالی بترسد و آن را فرو گذارد.»

از وصایای تابناک رسول اکرم صلی الله علیه و آله حقایق فراوانی استفاده می شود که از آن جمله است:

1. اخلاق، مجموعه ای از صفات برجسته ی ثابت و غیر قابل تغییر نیست، که در هیچ شرائطی قابل تغییر و تحوّل نباشد، بلکه هر چیزی که سرچشمه خیر و کمالات انسانی باشد، آن یک

فضیلت است. و هر چیزی که موجب پدید آمدن فتنه و فساد شود آن یک رذیلت است.

پس تا هنگامی که راستگوئی موجب صلح و صفا و صمیمیت است خوب است، و تا هنگامی که دروغ به ضرر جامعه است کار زشتی است. ولی در موردی که وضع برعکس باشد، یعنی از دروغ به اجتماع سود برسد و راست موجب فتنه و فساد شود، قضیه برعکس می شود. از اینجاست که فقها فرموده اند:

«اگر دفع ستم ستمگر جز با دروغ ممکن نباشد، دروغگوئی جایز می شود، و اگر راستگوئی موجب فتنه و فساد و ریخته شدن خون ناحق شود حرام می گردد.»

فقها رضوان الله علیهم چنین مثال می زنند: اگر یکی از افراد پاک سرشت، از ترس رژیم ستمگر در جانی مخفی شود تا از شر دشمن در امان باشد، کسی که از جای او آگاه است حق اظهار کردن و افشای جای اختفای او را ندارد و اگر از او پرسیده شود، باید اظهار بی اطلاعی کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اگر از کسی در مورد مسلمانی پرس وجو شود و او راست بگوید که از راست گفتنش به او آسیب برسد، از دروغگویان به شمار می آید، ولی اگر از او سؤال شود و او دروغ بگوید و به این وسیله به او سود برساند از راستگویان محسوب می شود.»

2. هر عمل شایسته ای که از نظر منطقی و خرد خوب باشد از نظر خداوند نیز زیبا و شایسته است، اگر چه شخص آن را به قصد

رضایت پروردگار انجام ندهد، زیرا از ماهیت کار خیر اینست که سرانجام به سوی ذات پروردگار برگردد، از اینجاست که اگر کسی کارهای ناشایست را فقط برای اینکه کار زشتی است و با شأن او سازگار نیست ترک کند، خداوند به او پاداش می دهد و از او خشنود می شود، همانند کسی که حق را به خاطر حق برمی گزیند، نه برای ترس از عقاب و یا به امید پاداش.

گاندی می گوید: «خداوند بزرگترین دموکرات جهان است.» زیرا هیچوقت برای فرد شایسته بودن، ضرورتی ندارد که به قصد فرمانبری و اطاعت اوامر و نواهی او کاری را انجام داد و یا از کاری دوری جست، البته به جز مسائل عبادی، که صرفاً باید به تبت امتثال اوامر الهی انجام گیرد.

پس هرکسی که کار شایسته ای انجام می دهد، او در راه خدا گام می سپارد، و از عنایات خاص پروردگار برخوردار می شود، مگر اینکه منکر وجود خدا باشد، که چنین کسی از پاداشهای اخروی محروم است، چنانکه در کتاب «الآخره و العقل» مشروحا بحث کرده ایم.

3. نماز و روزه و تسبیح و تهلیل و امثال اینها در نزد پروردگار هنگامی ارزش دارد که از تقوی سرچشمه بگیرد، و اگر انسان از گناهان اجتناب نکند و در برابر شهوات خویشتن داری نداشته باشد، در نزد خداوند پیشیزی نمی ارزد، چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده است:

(من احبّ ان يعلم ما یدرک من نفع صلاته، فلینظر، فاذا کانت قد

حجزته صلاته عن الفواحش و المنكر، فانما ادرك من نفعها بقدر ما احتجز)؛

«هرکس می خواهد بداند که از نمازش چقدر سود می برد، نگاه کند که نماز چقدر او را از گناهان و منکرات باز می دارد، که بی گمان سود و بهره اش از نماز به مقداری است که نماز او را از گناهان باز داشته است.»

از رسول گرامی خدا حضرت موسی علیه السلام روایت شده که از کنار مردی عبور کرد که در حال سجده بود، او را در حال سجده گذاشت و رفت، چون بازگشت او را در حال سجده یافت.

موسی علیه السلام به او فرمود: «اگر حاجت تو در دست من بود من آن را برآورده می کردم.» خداوند متعال به حضرت موسی وحی فرمود:

لو سجد حتی ينقطع عنقه ما قبلته، حتی يتحوّل عمّا اكره الی ما احبّ؛

«اگر این مرد آن قدر سجده کند که گردنش شکسته شود من آن را نخواهم پذیرفت، تا هنگامی که خودش عوض شود، و از حالی که من دوست ندارم به وضعی برگردد که من دوست می دارم.»

اگر مقصود از عبادت، اطاعت و فرمانبرداری است، هیچ عبادتی برتر و والاتر از ترک گناهان نمی باشد، و به تعبیر دیگر اطاعت پروردگار در مواردی که با خواسته های نفسانی برخورد ندارد، اطاعت به شمار نمی آید، مگر اینکه در جاهائی که با امیال و مشتتهای نفسانی نمی سازد، نیز از او فرمان ببری و اراده و فرمانش را مدّ نظر قرار بدهی.

براساس آنچه در روایات آمده است شیطان یک سجده ی طولانی کرد که چهار هزار سال طول کشید ولی هنگامی که به او فرمان داده شد یک لحظه به حضرت آدم سجده کند امتناع کرد، زیرا با هوای نفس و احساس غرورش وفق نمی داد.

از اینجاست که امام صادق علیه السلام می فرماید:

(لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده، فانه شیء قد اعتاده، فلو ترکه استوحش، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته)؛

(به طول رکوع و سجود کسی نگاه نکنید، ای بسا عادت کرده و اگر ترک کند دچار اضطراب شود، بلکه به راستی گفتار و اداء امانتش توجه کنید.)

علم و عقل و نفس

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

«العلم رائد، و العقل سائق، و النفس حرون»

«دانش پیشتاز است، خرد سوق دهنده، و نفس چموش است.»

دانش هنگامی پیشوا و پیشتاز است که آئینه واقع باشد، و آنچه در آئینه ذهن انسان از درس و بحث و مطالعه نقش می بندد، هنگامی به آن دانش گفته می شود که واقع در آن منعکس باشد و گرنه جدل و شعر و سفسطه نام دارد، چنانکه در عمل منطبق تصریح شده است.

اما خرد، همواره انسان را به سوی اعمال شایسته سوق می دهد و از اعمال ناشایست باز می دارد، ولی در بیشتر اوقات

نفس بر آن چیره می شود و خواسته های خود را طوری توجیه می کند که بر عقل تحمیل می کند، اگرچه در واقع آنها با دعوت عقل سازگار نباشد.

آنچه نقش اساسی را در افعال ما بازی می کند «عاطفه» است که نقش عقل و دین در مرحله ی بعدی است و تحت تأثیر عواطف و احساسات می باشد.

از اینجاست که امام علیه السلام نفس را «چموش» تعبیر فرموده است.

زیرا نقش عقل در چهارچوب سخنرانیها و مقالات و نصیحتها محدود می شود و در مقام عمل تأثیر چندانی ندارد، ولی عواطف و احساسات در اعمال ما نقش اصلی را بازی می کند.

بسیاری از مردم که تحت تأثیر احساسات خود کارهای فراوانی را انجام می دهند در عالم خیال تصوّر می کنند که رفتار و کردار آنها از عقل و آئین سرچشمه می گیرد، و امیال و هوسهای نفسانی خود را به صورت قوانین مذهبی و منطق عقل توجیه می کنند و رنگ عقل و دین به آن می دهند، این بینوایان همواره قربانی نادانیهای خود می شوند.

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری تصریح نموده است که هر کسی که راه شایسته را بر نمی گزیند عاقل نیست.

یکی از اصحاب از امام صادق علیه السلام پرسید: معیار عقل چیست؟

فرمود:

«ما عبد به الرّحمن، و اکتسب به الجنان»

ص: 144

«عقل آنست که به وسیله ی آن خدای پرستیده شود و بهشت تحصیل شود.»

راوی پرسید: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟!

فرمود: «آن فطانت و شیطنت بود که شبیه عقل بود و عقل نیست.»

کسی که سخنان درربار امام صادق علیه السلام را به دقت بررسی کند به روشنی متوجه می شود که آن حضرت در میان الفاظ و اعمال رابطه ای ناگسستنی معتقد هستند، از این رهگذر هر واژه ای که در بیرون، مدلول قابل لمس نداشته باشد، از واژه های مهمل و بی خاصیت است، و یا باید به معنای دیگری تفسیر شود، چنانکه امام علیه السلام عقل معاویه را به شیطنت تفسیر فرمود.

پس واژه هائی چون: حق، خیر، جمال، علم، عقل، و نظائر اینها، یک سلسله معانی قابل لمسی دارند که در خارج احساس و مشاهده می گردند، درست همانند واژه های: کتاب و قلم.

این مطلب از سخنان فراوانی از امام صادق علیه السلام استفاده می شود، از جمله از عبارت زیر که فرمودند:

«احسن من الصدق قائله، و خیر من الخیر فاعله»

«زیباتر از سخن راست گوینده ی آنست، و نیکوتر از کار خیر انجام دهنده ی آنست.»

بسیار جای شگفت است که مسلمانان از خرد و کلان، پیر و جوان از این گنجهای والائی که در سرلوحه عزت و شرف آنان قرار دارد، بی خبر باشند و جوان تحصیل کرده ای که ادعای آگاهی از فرهنگ اسلامی دارد این حقایق را از فرآورده های عصر حاضر بداند.

پژوهشگران عصر حاضر در تجزیه و تحلیل خود به هر مقامی برسند، هرگز نمی توانند به پای اهل بیت برسند، و جهان دانش علی رغم همه ی تقدّم و پیشرفت شگفت انگیزش هرگز نمی تواند به نکته ای پی برد که امیر مؤمنان و فرزندان بزرگوارش از آن غافل باشند.

اگر راه بر اهل تحقیق هموار می شد، و پرده های ابهام و غموض از کتابهای قدیمی برداشته می شد و تحقیقات علمای قدیمی به دور از اصطلاحات پیچیده و به زبان روز در اختیار جوانان قرار داده می شد، جهان با عظمت وصف ناپذیر اهل بیت آشنا می شد. تازه من معتقدم که اهل بیت عصمت و طهارت همه ی معارف و علوم خود را بازگو نکرده اند، بلکه به مقدار استعداد مردم با آنها سخن گفته اند.

آسایش جهانی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ان یسلم الناس من ثلاثه كانت سلامه شامله: لسان السوء و ید السوء، و فعل السوء»

«اگر مردم از سه چیز در امان باشند، آسایش همگان تأمین می شود و آنها عبارتند از:

1. زبان زشت

2. دست زشت

3. کار زشت.»

ص: 146

آری اگر بخواهیم امنیت و آسایش همه ی انسانها را از سفید و سیاه، در شرق و غرب، و در هر زمان و مکانی فراهم کنیم، امکان پذیر نخواهد شد، مگر اینکه بتوانیم ریشه های گفتار زشت، رفتار زشت و کردار زشت را بخشکانیم.

گوئی امام علیه السلام عصر ما را دیده، روزنامه ها و مجلات ما را خوانده، به اخبار رادیو و تلویزیون گوش داده، پس از ارزیابی دروغ پراکنی های رسانه های گروهی، قضاوت نموده است.

از فرآورده های تمدن و فرهنگ جدید بهره ای که ما می بریم اینست که دستگاههای مخابراتی، دروغها و تهمت های فراوانی تولید کرده به کمپانیهای خبر پراکنی داده، با مهارت خاصی تنظیم و تلفیق نموده، بر علیه مخالفان خود نثار می کنند و در سطح جهانی پخش می کنند.

خبرگزاریهای جهان در عصر ما کاری جز این ندارند که افرادی را که با آن ها هم عقیده نیستند پیدا کنند، کسانی را که از اطاعت اربابشان سرباز زده اند شناسائی کنند، آنگاه لبه ی تیز تهمت های خود را متوجه آنها کنند، دیگر کاری ندارند که با پخش یک خبر دروغ از یک بنگاه خبر پراکنی، و یا با درج یک خبر دروغ در یک روزنامه، چه خونهای بی گناهی ریخته می شود، چه آبروهائی بر باد می رود، چه ثروتهائی به تاراج می رود؟!

یکی از دانشمندان می گوید: عقل با معقولات سروکار دارد، دست با ملموسات، گوش با شنیدنیها، چشم با دیدنیها؛ ولی زبان همه ی اینها را دربر دارد، از این رهگذر اگر زبان با نفاق و ریا

و دیگر آفتها آلوده شود، همه ی شئون زندگی را فساد و تباهی فرا می گیرد.

من افرادی را دیده ام که سخنان باور نکردنی جعل می کند، رطب و یابس را به هم می بافد و سخنانی به دروغ می سازد که عقل و منطق و وجدان آن را تکذیب می کند، من حتی افرادی را دیده ام که خودش گفتار خویش را دروغ می داند و آمار و ارقامی از سخنان دروغ خودش ارائه می دهد.

از دیدگاه قرآن و سنت، هرگز شخص با ایمان دروغ نمی گوید، چنانکه در حدیث آمده:

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا ممکن است شخص با ایمان دروغ بگوید؟»

فرمود: «نه» زیرا که خداوند متعال می فرماید:

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

«هرگز دروغ نمی بندد جز کسانی که به آیات پروردگار ایمان نیاورده باشد.» (1)

پیامبر رحمت فرمود:

لا يستقيم ایمان العبد حتى يستقيم قلبه، و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه

«ایمان بنده ای درست نمی شود مگر هنگامی که قلبش درست باشد، و قلب کسی درست نمی شود جز آن هنگام که زبانش درست باشد.»

اگر گفته شود: ما افراد بسیاری را می شناسیم که نماز

ص: 148

می خوانند و روزه می گیرند و دروغ نیز می گویند، پس چگونه قرآن گفته که شخص مؤمن هرگز دروغ نمی گوید؟!!

در پاسخ می گوئیم: این مردم هستند که خیال می کنند او ایمان دارد، بلکه از نظر خداوند او ایمان ندارد، و آنچه دارد عاریتی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(من لم یکن فعله موافقا لقوله فایمانه مستودع)؛

«کسی که رفتارش با گفتارش سازگار نباشد ایمانش عاریتی است.»

آری معاویه هم نماز می خواند ولی چه تهمتها که به دروغ به حضرت علی علیه السلام نمی زد؟ او به مردم شام وانمود می کرد که علی نماز نمی خواند!!

در جنگ صفین یک جوان شامی خود را به لشکر حضرت علی علیه السلام زد، شمشیر می زد و فحش و ناسزا می گفت.

هاشم مرقال به او گفت: ای جوان از خدا بترس، زیرا خداوند ترا از این کردارت خواهد پرسید. او در پاسخ گفت:

«من با شما می جنگم، زیرا صاحب شما علی بن ابی طالب نماز نمی خواند»!!!

علی بن ابی طالبی که با همه ی مشرکان، و در رأس آنها معاویه و ابو سفیان، برای نماز می جنگید، و خود در محراب عبادت در حال نماز به شهادت رسید، او نماز نمی خواند ولی معاویه نماز می خواند!!

در روز عاشورا شمر به امام حسین علیه السلام گفت: «خداوند از تو نماز را نمی پذیرد»!

شگفتا نماز امام حسین سرور شهیدان پذیرفته نیست، ولی از شمر که سرور جوانان بهشت و ریحانه ی پیامبر رحمت را کشته، پذیرفته است!!!

ابن زیاد در خطبه اش گفت: «سپاس خداوندی را که حسین را کشت و یزید را بر او نصرت داد»!

امروز هم رهروان راه یزید و معاویه، و پیروان شمر و ابن زیاد، چقدر زیادند.

کوتاه سخن اینکه تعبیر «گفتار زشت» شامل دروغ، تهمت، سخن چینی، فحش، ناسزا، استهزاء، و دیگر سخنان ناشایستی است که روابط مردم را با یکدیگر قطع می کند و رشته ی محبت امت را می گسلد.

رفتار زشت نیز از سرقت، احتکار، قتل، غارت، ظلم، اختناق، سلب آزادی، جنگ، ستیز، تجاوز به حقوق مستضعفان، تا خرید و فروش تجهیزات جنگی را دربر می گیرد.

این سه واژه ای که معصوم علیه السلام از آن برحذر داشته:

1. گفتار زشت

2. رفتار زشت

3. کردار زشت

معانی بسیار ژرف و گسترده ای دارد، که شخص آشنا با معارف اسلام چندین مجلد کتاب ضخیم می تواند در پیرامون آنها به رشته ی تحریر درآورد.

آری این همه سمینارها، کنگره ها، تلاشها و کوششها برای پیکار

ص: 150

با آنها برگزار می گردد، و سرانجام ریشه ی پلید آنها خشکانیده خواهد شد، زبانهای زشت بریده خواهد شد، دستهای زشت کوتاه خواهد شد، از فتنه و فتنه انگیز نشانی نخواهد بود، از غاصبان حقوق و تجاوزگران به حقوق دیگران اثری نخواهد ماند. انشاء الله.

می پرسند: این وعده کی جامه عمل خواهد پوشید؟!

بگو: **أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ**

«آگاه باشید که پیروزی خداوند نزدیک است.»

مگر نمی بینید که فریاد دادخواهی از همه جا بلند است و همه به سوی حق و برای حق فریاد می کشند.

رابطه علم و خیر

امام صادق علیه السلام می فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«العلم رأس الخیر کلّه، و الجهل رأس الشر کلّه»

«دانش سرسلسله ی همه ی کارهای خیر، و نادانی سرسلسله ی همه ی کارهای زشت است.»

من در اینجا در آن صدد نیستم که در مقام شرح این حدیث، سوده های بیشمار دانش را بشمارم، و قدرت بی همتای دانش را در پیشرفت همه جانبه ی زندگی انسانها رقم بزنم، و استدلال کنم که آنچه از پیشرفتهای جهان در جدول افتخارات بشری ثبت شده، همه و همه در پرتو دانش بوده است، و بدون آن هیچکدام از این افتخارات نصیب او نمی شد.

ص: 151

تازه همه ی اینها قدمهای نخستین است، از جایی که به آن رسیده آغاز می کند، از زمین به سوی ماه، از آن به سوی خورشید، مریخ و دیگر کره های ثابت و سیّار، که در عقل ننگجد و...

ما تردیدی نداریم که بشر با این عقل و دانش خدادادی در همه ی کرات راه خواهد یافت، و از امکانات آنها استفاده خواهد کرد، آن چنان که استعدادهای کره زمین را کشف کرده، از همه ی آنها بهره مند شده است و همه آنها را در راه رفاه و آسایش خویش به کار بسته است.

من در مورد هیچکدام از اینها نمی خواهم سخن بگویم، زیرا برای خواننده مطلب تازه ای ارائه نمی دهد. بلکه می خواهم به رابطه ی «علم» و «خیر» اشاره کنم، که چه رابطه ای در میان دانش و ارزشهای معنوی هست؟

به موجب حدیث فوق، همه ی آنچه به وسیله ی آن گیاهان اصلاح می شود، درختان پرثمر می شود، دامها پرورش می یابد، همه اش از نظر اسلام «خیر» محسوب است. پیشرفت تکنولوژی، افزایش تولید، خوراک و پوشاک خیر است، عرضه ی آنها بر مصرف کنندگان خیر است، شناخت و درمان بیماریها، و راههای پیشگیری از آنها خیر است، ترابری و تسهیلات حمل و نقل کالا از نقطه ای به نقطه ی دیگر خیر است، همه ی اینها، و هر چیزی که پاسخگوی نیازهای جامعه ی بشری باشد و باری از دوش انسانها بردارد و از رنج و مشقت آنها بکاهد، از نظر اسلام «خیر» است.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که آنان که از اندوخته‌های علمی بهره‌مند شده‌اند و ادوات و ابزارهای علمی را در راه اعتلای بشری به کار می‌برند، تا از راه راست منحرف نشده‌اند، و دانش را در راه نامشروع به کار نبرده‌اند، از ارزشهای والای معنوی برخوردارند.

پاشیده شدن اخلاق و انحطاط آن، از سرقت و ترور و رشوه و تبه‌کاری، بیشتر از فقر و فلاکت سرچشمه می‌گیرد، در حالی که با دانش می‌توان بر همه‌ی موجبات فقر و فلاکت پیروز شد.

این بلاهای خانمان سوز که امروز دامنگیر جامعه‌ی بشری است، با احساسات، صدقات، پند و اندرز روحانیان، سیاست زمامداران و هنرمندان، از ریشه و بن کنده نمی‌شود، ولی با دانش و علم، و بالا رفتن سطح فرهنگ قابل درمان می‌باشد. از اینجاست که رسول‌گرامی اسلام فرموده است:

«دانش سر سلسله همه کارهای خیر است.»

جای شگفت است که برخی از فلاسفه از پیشرفت علم دچار وحشت و اضطراب بشوند و بگویند: پیشرفت علوم قدرت شگرفی در دست بشر قرار داده، که در اثر آن به همه‌ی ارزشهای معنوی پشت پا زده، دیگر ضامن اجرائی بر رعایت مظاهر تمدن و فرهنگ انسانی باقی نمانده است.

این ترس و وحشت هنگامی شایسته بود که دانش اسیر دست یک عده استعمارگر دیوسیرت بود، ولی خوشبختانه چنین نیست، بلکه این نعمت الهی در دست همه‌ی انسانهاست، و هر

لحظه سطح و فرهنگ عمومی بالا می رود، و در نتیجه دست آوردهای تمدن و فرهنگ در قلعه محکم و دژ نفوذناپذیر جای می گیرد.

پدید آمدن دانش به خاطر انسان است، دانش پدید آمده که مصائب و مشکلات انسان را برطرف کند، انسان پدیده نیامده که اسیر دست دانش شود، پس هنگامی که شخص منحرفی بخواهد این گوهر تابناک را از راه صحیح خود منحرف کند و در راه انتقامجویی و کینه توزی از آن بهره بجوید، مجال زیادی نخواهد داشت و میدان گسترده ای نخواهد یافت. بلکه دانش به طبیعت خود مسیر خود را طی خواهد نمود.

دانشمند با تجربه ای گفته است: «من هرچه تلاش کردم که دانش را برای غیر خدا طلب کنم، او سرباز زد از اینکه جز برای خدا واقع شود.»

(1)

پس هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانش را سرآمد و سرسلسله ی همه ی کارهای خیر می شمارد، منظورش از دانش، دانشی است که نیازهای بشری را برآورده کند، مشکلات او را حل کند، و مصداق حدیث شریف باشد که می فرماید:

(الله فی عون العبد، ما دام العبد فی عون اخیه)

ص: 154

1- - این مضمون به تعبیر لطیف تری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «تعلموا العلم و لو لغير الله، فانه سيصير لله»؛ دانش را فراگیرید اگرچه برای خدا نباشد که سرانجام برای خدا انجام خواهد پذیرفت. (شرح نهج البلاغه ابن حدید، ج 20، ص 267).

«خدا یار و یاور انسان است تا هنگامی که او یار و مددکار برادرش باشد.»

خداوند شأن و مقام کسانی را که برای خلق خدا تلاش کنند و برای خدمت به انسانها کوشش کنند، بسیار والا قرار داده است، چنانکه امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«برای خداوند عرشی هست که در زیر سایه آن جانمی دهد جز کسی را که کار نیکی برای یکی از برادرانش انجام دهد، یا اندوهی را از کسی بزداید، و یا حاجت او را روا سازد، و یا بهجت و شادی به دل کسی وارد نماید.»

امام زین العابدین علیه السلام در این رابطه می فرماید:

(من قضی لآخیه حاجه فبحاجه الله بدأ)

«کسی که حاجت برادرش را برآورده سازد به حاجت پروردگار آغاز کرده است.»

هیچ دین و آئینی از ادیان آسمانی، و هیچ مکتب و سازمانی از مؤسّسات خیریه جهانی سراغ ندارم که همانند دین مقدّس اسلام انسان را به خدمت جامعه ی بشری تشویق نموده باشد.

خدمت به انسان از نظر اسلام عبادتی بزرگ و راهی راست به سوی سعادت ابدی است، دیگر بعد از تعبیر امام سجّاد علیه السلام تعبیری یافت نمی شود که همسنگ (فبحاجه الله بدأ) باشد.

پس اگر خدمت به یک فرد، یک چنین مقام والائی باشد، خدمت به جامعه چقدر بلند و پراج می باشد.

در علم اصول گفته شده که لفظ یک دلالت منطوقی دارد و

یک دلالت مفهومی. پس هنگامی که خداوند می فرماید: فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ به منطوق دلالت می کند بر اینکه بر پدر و مادر آف مگو، و به مفهوم دلالت می کند که هرگز هیچ بدی، از ضرب و شتم و جز آن در حق پدر و مادر انجام نده.

اهمیت خدمات گسترده ی بشری نیز از مفهوم حدیث فوق به روشنی معلوم می شود، که هرچه خدمت گسترده تر باشد، اجر و پاداش آن در نزد پروردگار بزرگتر و والاتر است.

مرد نیکو

امام صادق علیه السلام فرمود:

(نعم الرَّجُلُ مَنْ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَخْرُجْهُ غَضَبُهُ عَنِ الْحَقِّ، وَإِذَا رَضِيَ لَمْ يَخْرُجْهُ رِضَاهُ إِلَى الْبَاطِلِ، إِذَا قَدَّرَ لَمْ يَأْخُذْ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ)

«مرد نیکو کسی است که چون خشمگین شود از حق خارج نشود، و چون خرسند شود خرسندی او را به طرف باطل نکشد، و چون نیرو پیدا کند بیش از حق خود نگیرد.»

مردم در قضاوت های خود براساس روابط خود با آنها داوری می کنند، مرد خوب از نظر مردم به کسی گفته می شود با آنها برخورد نیکو داشته باشد، هر کاری انجام دهند او ستایش کند، اگرچه سازش و ستایش او از راه دروغ و ریا باشد، و مرد پلید از نظر آنها کسی است که با آنها هم عقیده نباشد، و در ضلالت و گمراهی با آنها همساز و دمساز نشود و به روز رستاخیز معتقد باشد و برای آن روز کار کند.

ص: 156

پس میزان در قضاوت مردم رفتار و کردار خودشان می باشد، اما قرآن و سنت پیامبر و عقل و وجدان به هیچ وجه میزان و الگو نمی باشد. و همه ی اینها تا با مشتیهات نفسانی آنها سازگار نباشد ارزشی ندارد.

این گروه شباهت زیادی به سوفسطائی ها دارند که همه چیز را مولود وهم و خیال می دانند، آنها حتی موجودات جهان هستی را تابع عقیده ی انسان می دانند، آنها می گویند: اگر کسی بگوید زمین بالای آسمان است، دومی بگوید زمین زیر آسمان است و سومی بگوید زمین همسطح آسمان است، واقع نیز تابع عقیده آنها خواهد شد، و نسبت زمین و آسمان نسبت به اولی بالاتر، نسبت به دومی پست تر و نسبت به سومی همسطح خواهد بود.

اما مقیاس صحیح برای شناخت مرد نیکو از نظر امام صادق علیه السلام گرد آمدن سه خصلت نیکو در اوست:

1. رعایت عدل و انصاف در مورد همگان، اگرچه یک طرف دشمن او و طرف دیگر خویشاوند او باشد، ولی اگر در مورد دوستان و خویشان چشم بپوشد و گناهِش را نادیده بگیرد و به ناحق از او دفاع کند، صرفاً برای اینکه دوست یا فامیل اوست، از عدالت خارج شده و خود را ما فوق عدالت دانسته، و از راه معاویه پیروی کرده که پسرش یزید را به ولایت عهدی تعیین کرد، اگرچه می دانست که او دشمن خدا و بشریت است.

2. قدرت ایمان و توان روحی او در حدی باشد که حتی در

حال خشم و غضب، او را از کار زشت و گفتار ناشایست باز دارد، و به انگیزه ایمان خشم خود را فرو برد، همانند کسی که داروی تلخ را به امید شفا یافتن بیماری اش سر می کشد.

ولی کسی که از حيله و دسيسه بازی پرهیز نمی کند و با هر کسی که با او ستیز کند-اگرچه به حق باشد-با تمام قدرت مقابله می کند، و یا صرفاً برای اینکه او از فضل خدا برخوردار است با او به دشمنی برمی خیزد، مشمول این آیه ی شریفه است که خداوند می فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ

«چون به او گفته شود از خدا تقوی کن، او را تکبر فرا گیرد به گناه، جهنم او را بس است، و چه جایگاه زشتی است.» (1)

امیر مؤمنان، امام علی علیه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام وصیت فرمود:

(و تجرع الغیظ، فاتی لم ار جرعه احلی منها عافیة، و لا الذ منها معبّه)

«خشم خود را جرعه جرعه بنوش، که من نوشابه ای سراغ ندارم که از نظر عاقبت از آن شیرین تر باشد، و در پایان از آن گواراتر باشد.»

امام حسن علیه السلام نیز به نیکوترین شکلی به وصیت پدر عمل کرد، تا جائی که دشمن نیز به آن اعتراف نمود:

پس از شهادت امام حسن علیه السلام، مروان بن حکم در تشیع

ص: 158

جنازه ی آن حضرت شرکت نمود و تابوت را بر دوش گرفت، امام حسین علیه السّلام به او فرمود: «یک عمر خشم و غضب به او خوراندی، و اینک زیر تابوتش رفته ای؟!»

مروان گفت: «من با کسی چنین کردم که حلم او با کوهها برابری می کرد.»

3. به وظائف خود اعتراف کند، وظیفه اش را با طیب نفس انجام دهد، آنچه را که حقّ او نیست مطالبه نکند، خود را بالاتر از آنچه که هست خیال نکند.

اگر میزان و معیار در قضاوت این سه موضوع باشد، شاید ما پلیدترین موجود روی زمین باشیم، زیرا هر یک از ما بیش از حقّ خود مطالبه می کند، و خود چیزی از وظائف خود را ادا نمی کند.

ولی مرد نیکو هرگز از حق جدا نمی شود، چیزی او را از حق باز نمی دارد، در تمام عمر یکنواخت پیش می رود، در همه فراز و نشیب زندگی، در حال ترس و امنیت، در حال رضا و غضب، و در حال فراخی و تنگی، دستخوش تغییر و دگرگونی نمی شود.

چشم و گوش خود را تکذیب کن

امام صادق علیه السّلام فرمود:

(المؤمن اصدق علی نفسه من سبعین مؤمناً)

«مؤمن در مورد خویشتن از هفتاد مؤمن دیگر راستگوتر است.»

یکی از اصحاب به خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کرد:

گاهی در مورد یکی از برادران ایمانی چیزی می شنوم که دوست

ندارم، هنگامی که از خودش می پرسد تکذیب می کند و نمی پذیرد.

در حالی که افراد مورد اعتماد آن را گفته اند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

(كذب سمعك و بصرک عن اخیک، فان شهد عندک خمسون قسامه، فصدقه و کذبهم، تاویل ما تستنکره منه سبعین تأویلاً)

«چشم و گوشت را درباره ی برادر ایمانی خود تکذیب کن، و اگر پنجاه نفر شاهد اقامه شود و سوگند یاد کنند (که او کاری انجام داده، ولی او خودش انکار کند) او را تصدیق کن و آنها را تکذیب کن.»

«چیزی را که از برادرت دوست نداری و او خود آن را انکار می کند، تا هفتاد شکل تأویل کن و حمل بر صحت کن.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همین رابطه می فرماید:

(لا تظننّ بکلمه خرجت من اخیک سوءاً، و انت تجد لها من الخیر محملاً)

«هرگز با سخنی که از زبان برادرت صادر می شود به او سوءظن نکن، تا جایی که می توانی بر آن محملی پیدا کنی و آن را حمل بر صحت کنی.»

این چه منطق است؟ چگونه هفتاد نفر مؤمن برای یک نفر تکذیب شود و او به تنهایی تصدیق شود؟ حتی انسان چشم و گوش خویش را تکذیب کند و او را تصدیق نماید؟!

مگر نه اینست که انساب و اموال، حتی دیه ی قتل با دو شاهد عادل ثابت می شود ولی یک کلمه سخن با هفتاد نفر ثابت نمی شود!!

ولی اگر دقت کنیم و تأمل نمائیم تعجب ما رفع می شود، زیرا اسلام عشق و علاقه ی خاصی به حسن سلوک مردم دارد، اسلام می خواهد مردم با یکدیگر در نهایت صلح و صفا زندگی کنند، اعتماد متقابل به یکدیگر داشته باشند، و در مسائل عمومی و مصالح اجتماعی با یکدیگر همکاری کنند.

پرواضح است که حلّ مشکلات زندگی جز از طریق صلح و صفا و ترک تهدید و اولتیماتوم امکان پذیر نیست. و راه پیشرفت جامعه به انس و الفت و حسن معاشرت، و ترک عداوت و کینه توزی نیاز مبرم دارد.

از این رهگذر اسلام دستور اکید داده که از هر چیزی که موجب عداوت و دشمنی می شود چشم پوشی شود، و در مقابل از حيله و خدعه ی ارباب مکر و فساد برحذر باشیم.

زندگی نباید همه اش مسامحه و سهل انگاری باشد، و نباید همه اش متّه روی خشخاش گذاشته شود، بلکه با دوستان و خویشان و همسایگان مسامحه شود، که در اینجاها چشم پوشی فضیلت است، ولی در مواردی که غضب مورد رضای خدا و پیامبر است آنجا نیز از نیروی غضب استفاده شود.

جاحظ می گوید: «امام محمد باقر علیه السلام همه مصالح دنیا را در یک جمله خلاصه کرده است، آنجا که می فرماید:

(صلاح جميع المعایش و التّعاشر ملیء مکیال، ثلثان فطنه، و ثلث تغافل)

«اگر همه ی مصالح زندگی و معاشرت انسانها را یک پیمانۀ ی پر به

حساب بیاوریم، دو سوم آن فطانت و زیرکی، و یک سوم آن تغافل و چشم پوشی است.»

اگر گفتار گهربار امام علیه السلام را دقیقاً بررسی کنیم خواهیم دید که جاحظ، آن مرد تجربه اندوخته و دنیا دیده، گزاف نگفته است، و جدا مصالح دنیا در این جمله گرد آمده است.

این دنیا جز معیشت و معاشرت چیزی نیست، و حلاوت زندگی و سعادت و عدالت و فضیلتها در اینست که زندگی انسان مورد رضایت پروردگار و به دور از حيله و کینه و جنگ و جدل باشد، و برای تداوم حلاوت زندگی، تعاون و همکاری ضروری است، برای ادامه ی تعاون، آگاهی و هشیاری لازمست، و برای تداوم روح برادری، مسامحه و چشم پوشی لازم است.

در این دنیای پر آشوب که هر لحظه انسان با یک سلسله حوادث جانکاه روبروست، اگر انسان بخواهد با همه مسائل یک جور برخورد کند، به مانند کسی خواهد بود که بخواهد همه ی بیماریها را با یک دارو درمان کند!

ولی اگر در برابر حيله گران هشیار باشد و با اشخاص ساده لوح با اغماض و مسامحه رفتار کند، روش صحیح و حکیمانه ای خواهد داشت.

گفتار حضرت مسیح علیه السلام نیز به همین معنی اشارت است که فرمود:

«همانند مار هشیار و فرزانه باشید، و مانند کبوتر صاف و ساده باشید.»

چقدر اسلام دین شگرف و شگفت انگیزی است، که همه ی احکامش براساس دلیل و برهان استوار است، زیرا که دین زنده و زندگی است و آئین حق و جاوید است، از یک طرف قتل و سرقت را با دو شاهد ثابت می داند تا جان و مال مردم محفوظ بماند، و مورد دستبرد تجاوزگران نباشد، و سخنان تفرقه انگیز و اختلاف آمیز را با هفتاد نفر ثابت نمی داند، حتی با چشم و گوش هم ثابت نمی داند، تا روابط حسن معاشرت در میان مردم محفوظ بماند و بر اعتماد و اطمینان مردم گرد نشیند.

حق اتفاق آور و باطل نفاق انگیز است

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«افراد نیک چون به یکدیگر برسند سریعتر از آمیزش آب باران با آب رودخانه ها، با یکدیگر انس می گیرند و با یکدیگر می آمیزند، اگرچه با زبان اظهار محبت نکنند، ولی اشخاص تبهکار چون به یکدیگر برسند، با زبان اظهار محبت و مودت کنند، ولی همانند چارپایان از یکدیگر به دورند و در درون رابطه و عاطفه ای احساس نمی کنند، اگرچه روزگار درازی در چمنزاری در کنار یکدیگر بچرند.»

دو نفر دوست صمیمی در کمال رفاقت و صمیمیت در کنار میز قمار می نشینند و پیش از آنکه از جای خود برخیزند، داد و فریاد بلند می شود، و به روی یکدیگر اسلحه می کشند.

دو یا چند دوست صمیمی در کنار یکدیگر در کنار سفره ی مشروب می نشینند و از جای خود برنخاسته، سخنان ناشایست

در میانشان ردّ و بدل می شود و احیانا کار به جاهای بدتر کشیده می شود.

دزدان بر سر تقسیم غنائم با یکدیگر نزاع می کنند، در حالی که به هنگام سرقت کمال همکاری را با یکدیگر داشتند.

جهان سیاست نیز در عصر ما همانند دزدی و میگساری و قماربازی شده است، نخست دور هم گرد آمده، همکاری و همیاری نموده، سپس بر سر تقسیم قدرت به جنگ و ستیز بر می خیزند.

چنانکه در جنگ جهانی دوّم هنگامی که «هیتلر» می خواست بر شرق و غرب سیطره پیدا کند، شرق و غرب بر علیه او متحد شدند، هنگامی که از اورهائی یافتند با یکدیگر به جنگ سرد پرداختند و از پای نشستند.

آمریکا و فرانسه و انگلیس بر استعمار ثروتهای خاور زمین هم پیمان شدند، ولی به هنگام تقسیم ثروتهای یغما شده با یکدیگر به ستیز برخاستند، و برای به دست آوردن بازارهای جهانی به مسابقه پرداختند.

کوتاه سخن اینکه در میان اهل باطل هیچ وحدت و قدر مشترک یافت نمی شود، زیرا که همگی درصدد به دست آوردن منافع شخصی خود می باشند.

هر قراردادی که به انگیزه ی منافع شخصی بسته شود، هرگز ربطی به صدق و صفا نخواهد داشت، زیرا «صداقت» از مادّه ی «صدق» است، و آن به معنای راستگوئی می باشد، پس

شالوده صدق براساس راستی و درستی نهاده می شود، و هدف اصلی آن همکاری و همیاری به نفع جامعه ی بشری می باشد، و آن پشتمانه ی استواری برای اجتماع است و عامل اصلی از عوامل پیشرفت و تحولات جامعه است.

پس اگر قراردادی در جامعه بسته شود که برای یک طرف عامل ترقی و پیشرفت و سود فراوان باشد، و برای طرف دیگر عامل رکود و عقب گرد باشد، چنین پیمانی از روی صدق و صفا نیست، و آن را نمی توان پیمان صداقت و تعاون و همبستگی نامید، چنانکه پیمانهای شرق و غرب در عصر ما این چنین است، که همه اش برای حفظ فرمانروائی غرب و استعمار و استثمار ثروتهای شرق می باشد.

امامان اهل بیت حقیقت صداقت را برای ما بازگو نموده اند و حدود آن را که عبارت از برادری برای خداست بیان فرموده اند.

محبت و مودتی که شما برای برادر ایمانی در خود احساس می کنید، یک محبت شخصی نیست، بلکه یک محبت بنیادی است، شما او را دوست دارید برای اینکه صفات کمالی در او هست، از قبیل: دانش، اخلاص، صدق، وفا... او نیز شما را دوست دارد به همین انگیزه، و برای داشتن همین امتیازات.

یک چنین محبت و مودتی بر پایه ای محکم استوار است، هرگز شالوده اش فرسوده نشود و بنیادش متزلزل نگردد، زیرا با ذات اقدس الهی مربوط می شود، آن سان که نور خورشید با خورشید ارتباط دارد.

از اینجا روشن می شود که چرا بعضی از دوستی ها زودگذر است، و در مدتی کوتاه به دشمنی مبدل می شود و ستیز و دشمنی تا پایان زندگی ادامه می یابد، زیرا از اول دوستی براساس یک سلسله امیال شیطانی آغاز شده و سرانجام به مسائلی انجامیده که موجب خشنودی شیطان و خشم رحمان گردد.

در پایان یک بار دیگر توجه شما را به تعبیر امام علیه السلام جلب می کنم که فرموده: «این دلها از یکدیگر به دور است، اگرچه مدت درازی در یک چمنزار در کنار یکدیگر به چرا پردازند.» که با این تعبیر چهره زشت افراد سودجو و فرصت طلب را به روشنی ترسیم فرموده است.

سب و لعن

امام صادق علیه السلام فرمود:

(إذا تلاعن اثنان فتباعد منهما، فإن ذلك مجلس تنفر منه الملائكة)

«هنگامی که دو نفر با یکدیگر به لعن و نفرین پرداختند، از آنها دوری کن، زیرا آنجا مجلسی است که فرشتگان از آنجا می گریزند.»

و فرمود:

(إذا خرجت اللعنه من فم صاحبها ترددت، فإن وجدت مساعها، و إلا رجعت علی صاحبها)

«هنگامی که لعنت از زبان کسی بیرون آمد در هوا می گردد تا جای

ص: 166

مناسبش را پیدا کند، اگر پیدا نکند به صاحبش برمی گردد.»

پیشوای ششم شیعیان به اصحاب خود نوشت:

(إِيَّاكُمْ وَالسَّبَّ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ (1).

«از سب و ناسزا گفتن پرهیزید، زیرا که خداوند می فرماید: به کسانی که جز خدا را می پرستند ناسزا نگوئید که آنان نیز از روی جهالت و عداوت به خدای ناسزا بگویند.»

همین حدیث شریف برای بیزاری شیعیان از سب و ناسزا کافی است، و آنچه نسبت سب و لعن به شیعیان داده شود، دروغ و تهمت است.

اما چرا این تهمت به شیعیان زده می شود؟ دلیلش را امام رضا علیه السلام در حدیثی بیان فرموده است:

«دشمنان ما روایاتی را در فضائل ما جعل کرده اند و آنها را بر سه نوع قرار داده اند، یک نوع آن غلو در حق ماست، نوع دیگرش تفریط و تقصیر در حق ماست، نوع سومش بیان رسوائی های دشمنان ماست.

سبب جعل این سه نوع نیز اینست که مردم مطالب غلوآمیز را بشنوند و به غلو مبتلا شوند، آنگاه رسوائیهای دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند، تا آنها نیز ما را با نام و نشان، سخنان ناشایست بگویند، در حالی که خداوند می فرماید: آنان را که جز خدا را می خوانند ناسزا نگوئید، که آنها نیز خدا را ناسزا بگویند.» (2)

ص: 167

1- -سوره انعام، آیه 108. [1]

2- (2) -سوره انعام، آیه 108.

آنها خواستند پیشوایان ما را سب و ناسزا بگویند، هیچ بهانه ای پیدا نکردند، از این رهگذر به شیعیان تهمت سب و لعن زدند، تا خود را ذی حق قلمداد کنند.

ما هرگز تعجب نمی کنیم که چرا این همه ورق پاره نوشته می شود و در آنها به شیعیان تهمت زده می شود، زیرا می دانیم که همه ی اینها به دستور سیاستمداران و گردانندگان سیاستهای بین المللی تنظیم و جعل می شود و به دست ایادی آنها پخش می شود. ما فقط از کسانی تعجب می کنیم که به آنها اعتماد می کنند و آنها را ملاک قضاوت و داوری خود قرار می دهند!

ص: 168

دفتر 4

اشاره

ص: 169

یکی از شیعیان به امام صادق علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر! مردم به ما تهمت‌های بزرگی می‌زنند و نسبت‌های ناروایی می‌دهند! سینه‌های ما بسیار تنگ شده است!.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خشنودی مردم هرگز به دست نمی‌آید و زبان‌هایشان قابل کنترل نیست، شما چگونه می‌توانید از زبان مردم در امان باشید، در حالی که پیامبران و اولیای خداوند از زبان مردم در امان نبودند، مگر نگفتند که:

حضرت ایوب در مقابل گناهانش مبتلا شد!!

حضرت داود به همسر اوریا عاشق شد!! آنگاه بر شوهرش حيله کرد و او را به کشتن داد!! و سپس با زنش ازدواج کرد!!

آیا به پیامبر عظیم الشانی چون موسی نسبت عین بودن ندادند؟!!

مگر به همه ی پیامبران نسبت دروغ ندادند؟!! و همه را دنیاپرست نخواندند؟!!

مگر به مریم تهمت نزدند که برای حضرت عیسی از یوسف نجار حامله گشت؟!!

مگر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله تهمت شعر و جنون نزدند و نگفتند که به همسر زید بن حارثه علاقه پیدا کرد و از او طلاق گرفت تا به همسری خود در آورد؟!!

مگر در مورد ذات اقدس الهی سخنان ناروا نگفتند و نسبت‌های نامناسبی که هرگز با شأن پروردگار نمی‌سازد، نزدند؟!!

امام صادق علیه السلام فرمود:

(عقوق الوالدين من الكبائر، و من العقوق ان ينظر الرجل الى والديه فيحدّ النظر اليهما، و أن يقول لهما: افّ، و لو علم الله عزّ و جلّ شيئا اهون منه لنهى عنه)

«عاقّ والدين بودن از گناهان کبیره است، از مراتب عاقّ بودن است که انسان به سوی پدر و مادرش نگاه کند و چشمهایش را تیز کند، و یا به آنها «افّ» بگوید، و اگر خداوند چیزی کمتر از آن می دانست از آن نهی می فرمود.»

امام علیه السلام به آیه ی شریفه اشاره می کند که در مورد پدر و مادر می فرماید:

(فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفُّ)

«هرگز به آنها مگو که اف بر شما باد.» (1)

یکی از شیعیان به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: من پدر و مادری دارم که با من همکیش و هم عقیده نیستند، امام صادق علیه السلام فرمود:

(کن برّاً بهما، كما لو كانا على ما تعتقد)

«با آنها نیکوکار باش، درست همان طور که اگر با تو هم آئین و هم مذهب بودند.»

همه می دانیم که از وظائف پدر در مورد فرزند، تعلیم و تربیت

ص: 172

و تأمین هزینه‌ی زندگی اوست، و می‌دانیم که پدران چه رنج‌هایی را در رابطه با فرزندانشان بر خود هموار می‌کنند، ولی بسیاری از ما موقعیت والای پدر و مادر را در نزد پروردگار نمی‌دانیم، از این رهگذر پیشوایان معصوم از اهل بیت عصمت و طهارت، حقایق فراوانی در این رابطه بیان فرموده‌اند، که در ضمن آن حقوق پدر و مادر، لزوم قدردانی از آنان، و وجوب فرمان بردن از آنان را شرح داده‌اند، به جز در معصیت پروردگار، که اطاعت هیچ مخلوقی در معصیت خالق روا نیست.

ما در این رابطه به نقل فراهانی از صحیفه‌ی کامله‌ی سجّادیه بسنده می‌کنیم.

کتاب پراج «صحیفه سجّادیه» که بعد از قرآن کریم گرانبهاترین میراث اسلامی است، از طریق شیعیان زیدی و اثنی عشری با سندهای متصل و متواتر از امام زین العابدین علیه السلام به دست ما رسیده است. هر انسانی از هر رنگ و نژادی که آن را خوانده به یک حالت معنوی خاصی دست یافته، که کمتر انسانی در طول زندگی، به یک چنین شور و نشاط روحی رسیده است.

از روزی که با این کتاب بی‌نظیر آشنا شدم، آن چنان در اعماق دلم جای گرفت که خود را از اندیشیدن در واژه‌های شیوا و معانی گیرای آن ناگزیر دیدم. تلاش کردم که مطالبش را بفهمم به دیگران نقل کنم، در ضمن نوشته‌هایم جای دهم، از این رهگذر بخش‌هایی را در مجموعه آثارم به آن اختصاص دادم:

1. در کتاب «مع الشیعه الامامیه» بخش مناجات.

2. در کتاب «اهل بیت» بخش تسبیحات امام زین العابدین علیه السلام.

3. در کتاب «الاسلام مع الحياه» بخش عزت ظاهری و ذلت باطنی.

4. در کتاب «الآخره و العقل» بخش خداوند کریم. (1)

من نسخه هائی از کتاب «صحیفه ی سجّادیه» را به اساتید مصر و لبنان و فلسطین اهدا کردم، و نسخه ای را به جناب پولس معوشی اسقف بزرگ مارونی تقدیم نمود، و چند روز بعد او را دیدم، از من تشکر فراوان نمود، گفتم: جناب مطران! چه موضوعی در این کتاب توجه شما را به خود جلب کرد؟ گفت:

هنگامی که نیایشهای امام سجّاد را در پیرامون پدر و مادرش خواندم، تأثیر عجیبی در دل من گذاشت.

آری چه کسی می تواند فراز زیر را بخواند و تحت تأثیر قرار نگیرد:

(اللّهُمَّ اجعلنی اهابها هیبه السّلمطان العسوف، و ابرهما برّ الامّ الرّؤف، و اجعل طاعتی لوالدیّ و برّی بهما اقرّ لعینی من رقه الوسنان، و اثلج لصدری من شربه الظّمان، حتّی اوثر علی هواى هواهما، و اقدم علی رضای رضاهما، و استکثر برّهما بی و ان قلّ، و استقلّ برّی بهما و ان کثر)

ص: 174

1- -همین عشق سرشار مرحوم «مغنیّه» به کتاب «صحیفه سجّادیه» او را بر آن داشت که شرح ارزنده ای بر این کتاب بنویسد، این شرح به سال 1399 هجری به نام «فی ظلال الصّحیفه السجّادیه» در بیروت منتشر گردید.

«خداوندا مرا چنان کن که از پدر و مادرم همانند پادشاهی ستم پیشه بترسم، و چون مادری مهربان با آنها خوشرفتاری کنم، خدایا فرمانبرداری و نیکوکاری درباره ایشان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلوده لذیذتر، و در کام دلم از آب گوارا در مذاق آدم تشنه گوارتر ساز. تا خواسته‌ی آنان را بر خواسته‌ی خویشان مقدم بدانم، و خشنودی ایشان را بر خشنودی خود برگزینم، و نیکوئی ایشان را درباره‌ی خودم - هر چند کم باشد - افزون بینم، و نیکوئی خویش را درباره‌ی ایشان، گرچه بسیار باشد، کم شمارم.» (1)

چه کسی می‌تواند از کنار این سخنان بی‌تفاوت بگذرد و در اعماق دلش تأثیر نکند. اینکه می‌فرماید: «چون پادشاهی ستم پیشه از آنها بترسم» با آن همه نزدیک بودن و در کنار هم زندگی کردن، و آگاهی داشتن از اینکه از خودش به او مهربانتر هستند، ترس احترام و تعظیم است، نه ترس حساب و کتاب، و عتاب و خطاب.

منظور آن هیبت پدری است که جز عارفان نمی‌تواند عمق آن را دریابد.

زهرای مرضیه سلام الله علیها که محبوبترین خلق در نزد پیامبر اکرم، و پاره‌ی تن آن حضرت بود، می‌فرماید: «هیبت پیامبر مانع آن بود که با آن حضرت سخن بگویم.»

در نظر پدر و مادر چیزی گرانباتر از نیکوکاری فرزندان نیست، و علی‌رغم اینکه بر فرزندان یک وظیفه است و ادای

ص: 175

برخی از حقوق خویش است، ولی پدر و مادر از این انجام وظیفه اولاد خوشحال می شوند که چیزی با آن برابری نمی کند، درست همانند باغبانی که ببیند درختانش ثمر می دهد و یا دانشمندی که اسرار جهان هستی را در برابرش کشف شده می یابد.

فرزندان نیکوکار نیز هنگامی که خوشوقتی پدر و مادر را احساس کنند، و از خشنودی آنان مطمئن شوند، احساس خوشوقتی و خوشبختی می کنند.

و اینک دنباله ی نیایش های امام سجاد علیه السلام را می خوانیم:

«خدایا هر تندی که در گفتار با من کرده اند، یا هر زیاده روی که درباره ی من داشته اند، یا هر حق که از من فرو گذاشته اند، یا هر وظیفه که در انجامش درباره ی من کوتاهی کرده اند، پس من آن را به ایشان بخشیدم، و آن را وسیله ی احسان درباره ی ایشان ساختم، و از تو می خواهم که بار وبال آن را از دوش ایشان فروگذاری، زیرا که من نسبت به خود گمان بد به ایشان نمی برم، و ایشان را در مهربانی نسبت به خود مسامحه کار نمی دانم، و از آنچه درباره ام انجام داده اند ناراضی نیستم.»

«ای پروردگار مهربان، رعایت حق ایشان بر من واجبتر، احسانشان به من قدیم تر، و نعمتشان نزد من بزرگتر از آنست که ایشان را در گرو عدالت قرار دهم، و یا نسبت به ایشان مقابله به مثل کنم، وگرنه طول اشتغال ایشان به پرورش من، و شدت رنجشان در پاس داشتتم چه خواهد شد؟ و تنگی و مشقتی که در راه رفاه من تحمّل کرده اند، کجا به شمار خواهد آمد؟ هرگز آنها نمی توانند حق خود را از من استیفا نمایند،

و من هرگز نمی توانم حقوقی را که بر ذمه ی من دارند، تدارک کنم.» (1)

«حق» چیزی است که باید برای تو انجام دهند، و «وظیفه» چیزی است که تو باید در حق دیگران انجام دهی، که انجام هر دو بسیار سخت و گران است، و کوتاهی در «حق» و ادای «وظیفه» است که پیوندهای مردم را با یکدیگر سست می کند.

تو در وظیفه ات کوتاهی می کنی و در نتیجه نمی توان حقوق خود را از مردم باز ستانی، ولی این واقعیت را نمی توان در مورد پدر و مادر پیاده کرد، زیرا اگر فرض کنیم که پدر و مادر در وظائف خود کوتاهی کردند و همه ی حقوق فرزند را ادا نکردند، دیگر حقوق آنها از گردن اولاد ساقط نمی شود. زیرا حقوق پدر و مادر آن قدر بزرگ و گسترده است که چیزی با آن برابری نمی کند، و هرگز از دوش فرزند ساقط نمی شود. آنها همواره خود را به زحمت و مشقت انداختند، تا تو در رفاه و آسایش باشی، آنها خود را خوار و زبون ساختند تا تو از سعادت و سرفرازی برخوردار گردی، چقدر از پدران دیندار می بینیم که در مراحل از زندگی به خاطر فرزندان شان مرتکب معصیت و گناه نیز می شوند!! و بعد از همه ی اینها فرزندان برای مسائل جزئی پدران را متهم می سازند و آنان را زیر سؤال می برند!

جوانان تحصیل کرده و روشنفکر زمان ما پدران و مادران خود را به هر خدمتی در برابر اولادشان موظف می دانند، ولی خود از وظائف سنگینی که در برابر پدر و مادر دارند، سرباز می زنند، و

ص: 177

در اینجا به عنوان نمونه فرازی از نوشته ی نویسنده معروف «احمد امین مصری» را از کتابش: «زندگانی من» می آوریم:

«از خانه ام که در محله منشئه بود تا مدرسه ام در الازهر پیاده می رفتم، و از الازهر تا منزل با پای پیاده بر می گشتم، و چیزی را که توانش نداشتم بر دوش می گرفتم و با خود حمل می کردم، پدرم به من خوشنویسی می آموخت، از این رهگذر در کودکستان شاگرد اول شدم، ولی جای شگفت نبود که دیگران با اتوبوسهای درجه یک، و یا در قسمت لوکس تراموای می آمدند، و احیانا تقاضای ماشین شخصی می کردند، ولی پدرم مرا برای چیز بی ارزشی کتک می زد، ولی من تحمل می کردم، عصبانی نمی شدم، چیزی به او نمی گفتم. ولی امروز پسرانم از یک کلمه خفیفی می رنجند، و بر من خشم می کنند و سخنان درشت می گویند. من از پدرم برای محرومیت از ضروریات اولیه دلگیر نبودم، ولی اینها مرا بازخواست می کنند که چرا امکانات بیشتری برای اسراف در تجملات در اختیارشان نمی گذارم!»

تازه، بچه های احمد امین تحصیل کرده و روشنفکر بودند در رشته های حقوق و فن، لیسانس و مهندس بودند، و شاید در مقایسه با بسیاری از دیگران برای پدرشان کمتر هزینه و گرفتاری داشتند.

ما با اعتراف به تغییر و دگرگونی زمان، و باور به اینکه همه چیز به قوانین عمومی حرکت تاریخ بر می گردد، دلیل این همه

طغیان نسل جدید را درباره ی پدر و مادر درک نمی کنیم، و نمی دانیم چرا نسل معاصر، پدر و مادر را همانند گاو شیرده تصوّر می کنند که صرفاً برای شیر دادن آفریده شده اند، و یا مانند دستگاه بی روحی هستند که برای رفع نیازهای اولاد ساخته شده اند. دلیلی جز غرور، خودمحوری، نامردی، و افسرده شدن روح جوانمردی نمی دانیم.

امروز جوانان ما به پدر و مادر اعتماد نمی کنند و لذا به رکود و دنباله روی از دیگران کشیده می شوند، و هیچ عقب گردی بدتر از دنباله روی نیست، که انسان آلت دست دیگران شود و به دنبال هر تاراجگری به راه افتد و براساس منافع و مقاصد شوم آنان مسیر زندگی انسان تنظیم گردد.

در پایان: واژه «پدر» یک دنیا محبت و مودّت و جلالت را تداعی می کند و هر فرزندی در پیشگاه خدا و خلق و وجدان، وظیفه ی احترام و اطاعت از پدر را دارد.

شفاعت

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

(لیس بین الله و بین احد من خلقه، ملک مقرب، و لا- نبی مرسل، و لا- من دون ذلک من خلقه، کلّهم، الاّ طاعتهم له، فاجتهدوا فی طاعه الله، ان سرکم ان تکونوا مؤمنین حقاً)

«بین خدا و احدی از مخلوقات، از فرشته مقرب، تا پیامبر مرسل، و یا هرکسی که پائین تر از آنهاست، هیچ رشته ای، جز رشته ای بندگی و

اطاعت از او نیست، پس اگر شما می خواهید که به راستی مؤمن باشید، در اطاعت پروردگار کوشا باشید.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

(انّ محاسن الاخلاق صله بین الله و عباده)

«خصلت های نیکوست که رشته ی اتصال خدا و بندگان است.»

در این مضمون روایات بی شماری در کتب شیعه از پیشوایان معصوم نقل شده که به حدّ تواتر می رسد، ولی می بینم که گروهی با کمال بی شرمی و پروئی به شیعه تهمت می زنند که آنان پیشوایان خود را در حدّ الوهیت و یا نیمه الوهیت می دانند!!

در حالی که شیعه معتقد است که تنها عمل صالح وسیله ی جلب رضای پروردگار است و چیزی جز بندگی و اخلاق نیکو و اعمال شایسته، رشته ی پیوند خدا و خلق نیست.

اما امامان معصوم از نظر شیعه، پناه مردمان در شناخت حلال و حرام، و مرجع مطمئن در مسائل مذهبی و اعتقادات دینی می باشند.

اما در مورد شفاعت باید بگوئیم که همه ی مسلمانان-از شیعه و سنی- در اصل شفاعت اتفاق نظر دارند، و آنچه مورد اختلاف است اینست که آیا شفاعت فقط در مورد اطاعت پیشگان است یا اهل معصیت را نیز شامل می شود؟

گروه معتزله گفته اند که شفاعت به اهل اطاعت اختصاص دارد و هرگز پیامبر رحمت در مورد اهل معصیت شفاعت نمی کند، به دلیل این آیه ی شریفه که می فرماید:

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ، وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ؛

«برای ستم پیشگان دوست و یا شفاعت کننده ای که شفاعتش مقبول افتد نیست.» (1)

ولی شیعیان، اشعری ها، و گروه مرجئه می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد گناه کاران امت شفاعت خواهد فرمود، و با این گفتار بین دو آیه را جمع می کنند:

یکی آیاتی که شفاعت را به طور کلی نفی کرده، همانند آیه ی فوق.

دیگری آیاتی که شفاعت را فی الجمله اثبات می کند، مانند آیه ی شریفه زیر:

وَلَا يَسْتَفْعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْزَقْنِي؛

«شفاعت نمی کنند جز در مورد کسانی که او پسندد.» (2)

و بدین گونه شفاعت را از کافران نفی کرده به عاصیان از مؤمنان اثبات کرده اند.

آنچه من معتقدم اینست که پیامبر اکرم به کسی که به دیگران ظلم کرده و به حقوق آنان تجاوز کرده، شفاعت نمی کند و به کسی که از ربه ی ایمان خارج شده شفاعت نمی کند، ولی به کسانی که به خود ستم کرده، و در وظائفی که بین او و پروردگارش هست کوتاهی نموده است، ولی ضررش به دیگری نرسیده است، شفاعت می کند. گواه این گفتار حدیث شریفی است که می فرماید:

ص: 181

1- -سوره غافر، آیه 19.

2- (2) -سوره انبیاء، آیه 28.

(لا ینال شفاعتی رجلا: سلطان عسوف غشوم، و زناء مارق فی الدین)

«شفاعت من به دو نفر نمی رسد:

یکی پادشاه ستم پیشه ی تجاوزگر

دیگری شخص زناکار بیرون از دین و آئین.»

در حدیث مشهور که شیعه و سنی نقل کرده اند آمده است:

«شخص مؤمن در حال ایمان هرگز مرتکب زنا نمی شود، و هر کس این کار را انجام دهد ایمان از او کنده می شود همانند پیراهنی که از تن آدمی کنده می شود.»

علمای اسلامی از شیعه و سنی در پیرامون این حدیث گفتگوی فراوان نموده اند و گفته اند: این حدیث از احادیث مشکل و مشتبّه است، زیرا به صراحت دلالت می کند که شخص زناکار از ایمان خارج است، در حالی که همه ی مسلمانان از نظر ازدواج، ارث، نماز میت و دفن در قبرستان مسلمانان، با او معامله ی یک فرد مسلمان می کنند و تفسیر و تأویل اطمینان آوری نکرده اند.

حقیقت امر اینست که هرکسی که شهادتین را به زبان آورد، به وحدانیت خدا و رسول پیامبر اکرم اعتراف نمود، دو جهت در اینجا منظور است، یکی اینکه ما با او چگونه معامله کنیم؟ دیگر اینکه خداوند با او چگونه معامله خواهد نمود؟!!

اما وظیفه ی ما اینست که با او معامله ی مسلمان کنیم، در مسائل نکاح، ارث و غیر آن، و هیچ عملی از اعمال او در این

مسئله تأثیر ندارد، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله با منافقان چنین می کرد، اگرچه می دانست آنها دروغگو و چند چهره هستند. و به طوری که در روایت آمده است:

«هر کس بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول الله، جان و مالش حرام است.»

اما اینکه خداوند؛ با او چه معامله ای خواهد داشت؟ طبیعی است که او معامله ی کسی خواهد کرد که به خدا و پیامبر و روز رستاخیز ایمان نداشته باشد، چنانکه در حدیث مورد بحث از کنده شدن ایمان چون کنده شدن پیراهن تعبیر شده است.

و معنای حدیث این خواهد بود که شخص زناکار در مسائل ظاهری و روابط عمومی در حکم مسلمان است، و در مسائل اخروی همانند یک کافر محاسبه و مجازات خواهد شد.

شهیدان راه فضیلت

امام صادق علیه السلام فرمود:

(انّ المؤمن لو قتل، ثمّ نشر، ثمّ قتل، ثمّ نشر، لم يتغيّر قلبه)

«اگر مؤمن کشته شود، سپس محشور گردد، آنگاه کشته شود و یک بار دیگر زنده شود، هرگز دلش دگرگون نگردد.»

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید:

(الحرّ حرّ فی جمیع احواله، و ان نابته نائبه صبر، و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره، و ان اسر او قهر، او استبدل بالیسر عسرا)

«شخص آزاد مرد همواره آزاد مرد است، اگر حادثه ای بر او روی

دهد استقامت می کند، اگر مصیبتها بر او فروریزد او هرگز شکسته نمی شود، اگرچه به اسارت برود و یا شکست بخورد و یا پس از فراخی به تنگی و مشقت بیفتد.»

تاریخ شهیدان، تاریخ آئین و عقیده است، تاریخ تمسک به مبادی عقیدتی است، اگر خون شهیدان نبود، از اسلام نام و نشانی نمانده بود. هر مذهب و آئینی که در جامعه باقی مانده در پرتو خون شهیدانش باقی مانده است.

دکتر گوستاولوبون در کتاب «انقلاب و فرانسه» می نویسد:

«قربانیانی که خون خود را تقدیم نمودند به انتشار مذهب پروتستان کمک کردند، از خون هر کشته ای تعدادی به آئین جدید گرویدند، این کشتارها و این افرادی که زنده زنده در آتش سوختند، بیشتر از هر کتاب و سخنرانی به پیشرفت و ازدیاد آئین پروتستان موجب شدند.»

این داستان در مورد آئین تشیع نیز صادق است، اگر کشتار کربلا نبود، و اگر شهادت افرادی چون: حجر بن عدی، رشید هجری، عمرو بن حمق، کمیل بن زیاد و امثال آنها نبود، کجا این شور و عشق و این حماسه و علاقه در دل میلیونها انسان در بلندای تاریخ برای اهل بیت عصمت و طهارت به وجود می آمد.

البته نقش دانشمندان و خطبای یک مذهب در پیشرفت آن مذهب بسیار زیاد است، ولی این تلاشها اگر با خون شهیدان و نام و یاد دلاوریها و جانبازیهای آنان توأم شود، بی گمان تأثیر بیشتری خواهد داشت.

پیکارگران راه عقیده، نقد جانشان را در راه عقیده دادند و سرهای خود را در طبق اخلاص نهادند، ولی ذره ای از عقیده و ایمان خود را از دست ندادند.

زیرا آنان به حق و حقیقت، بیش از منافع شخصی خود ارج نهادند، و مصالح فردی خود را فدای مصالح اجتماعی نمودند، زیرا منافع مادی سرانجام از بین خواهد رفت، ولی حق و حقیقت ثابت و پابرجاست و هرگز از بین نمی رود.

مؤمنان مخلص نیز ایمانی استوار و دلی پابرجا دارند که هرگز دستخوش تغییر و تبدیل نمی شود، و اگر کشته شوند و سپس زنده گردند، باز کشته و زنده شوند، در اعتقاد آنها ضعف و سستی پدید نیاید، که آنها نمونه های روشن عظمت و عمق حق و حقیقت هستند.

این واقعیت در سخنان گرانقدر «مسلم بن عوسجه» در شب عاشورا به زیباترین شکل تجلی می کند، آنجا که خطاب به امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

«به خدا سوگند، اگر من بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می شوم، باز کشته می شوم و ذرات بدنم در هوا پاشیده می شود، و این کار هفتاد بار تکرار می شود، باز هم از یاری تو دست بر نمی دارم.»

زهیر بن قین نیز عرضه داشت:

«من دوست دارم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم، ولی بتوانم از تو حمایت کنم و خداوند بدین وسیله قتل را از تو دفع نماید.»

پر واضح است که پیکارگران راه عقیده در تمام قرون و اعصار، بیشترین فداکاری و جانبازی را از خود نشان دادند و شدیدترین بلاها را تحمل کردند، زیرا آنها در راه اظهار حق و پیشبرد حقیقت، سر از پا نمی شناسند و از هیچ فاجعه ای نمی هراسند، و از نکوهش نکوهشگران باکی ندارند؛ و برای اهل باطل چیزی سنگین تر از کلمه ی حق و مردان حق وجود ندارد، از این رهگذر هرکجا بانگ حق برخیزد با تمام قدرت به کوبیدن، نابود کردن و پایمال کردن آن بسیج می شوند، جهان را پر از جنجال و هیاهو کنند تا بانگ حق در لابلای آن گم شود، زیرا که اهل حق در گمراهی آنها با آنها همکاری نمی کنند و بافت وجودی آنها با طرز تفکر آنان نمی سازد.

در گذشته نیز با پیامبران الهی چنین کردند، در برابرشان ایستادند، دندان تیز کردند، لبه ی تیز اتهامات را متوجه آنان نمودند، آنها را اندوهگین و دلتنگ ساختند، زیرا که دشمنانشان هیچ مرزی نمی شناختند، حتی از نعمت وجدان نیز برخوردار نبودند. از این رهگذر خداوند آنان را به صبر و بردباری توصیه نمود و آنان را تسلّی داد.

چنان که قرآن کریم در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پروردگار متعال خطاب به آن حضرت بیان می فرماید:

وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛

«ما به راستی می دانیم که دلت با گفتار آنان تنگ می شود، ولی با

حمد پروردگارت تسبیح بگویی و از سجده کنان باش.» (1)

یعنی ای حبیب ما! راحت را ادامه بده، به سخنان بیهوده ی آنان گوش مده، راه تو راه تسبیح و تقدیس است و کار آنها زوزه کشیدن و نعره زدن. هرکسی مطابق آنچه ساخته شده رفتار می نماید.

یک بار دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید:

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ؛

«ما آگاه هستیم که گفته های آنها ترا اندوهگین می سازد، و لکن آنها ترا تکذیب نمی کنند، بلکه آیات پروردگار را انکار می کنند.» (2)

آری آنها با رسول اکرم عداوت شخصی ندارند، و آنها در صدد تکذیب پیامبر نیستند، بلکه آنها دشمن حق و حقیقت هستند، و چون پیامبر را تبلور حق می یابند با او به جنگ و ستیز بر می خیزند.

از اینجا می توانیم به یک حقیقت محسوس و ملموس دست بیابیم، و از پرسشی که همواره در دل ما خلجان می کرد پاسخ بگوئیم، و آن اینک:

«این نابخردان، که ما هرگز کاری به کارشان نداریم، چرا شب و روز تلاش می کنند که به ما آزار برسانند؟!»

این آیه شریفه پرده از راز آن بر می دارد و به ما می فرماید: اینها با شما عداوت ندارند، اینها با حق و حقیقت دشمنی دارند، و نبرد حق و باطل همیشگی است، اینها با فضیلت دشمنی دارند،

ص: 187

1- -سوره حجر، آیه 98.

2- (2) -سوره انعام، آیه 33.

و ستیز فضیلت و رذیلت دائمی است، اینها دشمن دانش هستند و پیکار علم و جهل جاوید است، اینها با امانت سر ستیز دارند و ناسازگاری امانت و خیانت ابدی است.

کارمندانی را می شناسم که در یک اداره کار می کنند، یکی پاک و پاکیزه است و دیگری خائن و کلاهبردار. این فرد امین و پاکیزه در چشم آن همکار خائن و رشوه بگیر، از قاتل پدرش بدتر است و هرگز چشم دیدن او را ندارد، شب و روز تلاش می کند که او را متهم سازد، همواره برایش توطئه می چیند، و پرونده می سازد، و هیچ دلیلی ندارد جز اینکه همکاری او با این فرد خائن، و قرار گرفتنش در کنار میز او، موجب می شود که زشتی های او آشکار شود و به چشم بخورد، و بدین گونه او تحقیر شود و رسوا گردد.

در طول تاریخ نیز داستان از این قرار بود، همواره نیکان در دست زشتخویان مبتلا بودند، و نیکان هرچه بیشتر به مبانی عقیدتی خود پای بند بودند، به همان مقدار در دست آنان گرفتار بودند. و شاید یکی از دلائل گرفتاری انبیا همین بود که امام صادق علیه السلام می فرماید:

(اشد الناس بلاء الانبياء، ثم الذين يلونهم، الأمثل فالأمثل)

«شدیدترین مردمان از نظر گرفتاری پیامبران بودند، سپس کسانی که یک درجه پائین تر بودند، سپس کسانی که به آنها شبیه تر بودند، سپس یک درجه پائین تر.»

در پایان مقال، یک بار دیگر یادآور می شوم که آنچه در این صفحات از کلمات دربار امام صادق علیه السلام به خوانندگان گرامی

تقدیم نمودم، در مقایسه با آنچه از رویدادهای زمان محفوظ مانده و از فرمایشات آن بزرگوار، در کتابهای تفسیر و حدیث و اخلاق و احکام و سیره و تاریخ نقل شده است، بسیار ناچیز است، و آنچه در ذیل سخنان آن حضرت بیان کردم شرح و تفسیر نیست، بلکه چیزی شبیه به حاشیه و پاورقی است، و همانند اینست که مطالبی که هر یک از آنها چندین مجلد شرح و تفسیر می خواست در چند کلمه ای که از عدد انگشتان تجاوز نمی کرد بررسی نمودم.

پر واضح است انسان هنگامی می تواند شرح و بسط دهد که خود مغز سخن و جان مطلب را درک کند، ولی من کجا و دریای معارف اهل بیت کجا؟ که بتوانم با این دست و پای ناتوان در اقیانوس بی کران معارف آنان شنا کنم و انتظار داشته باشم که به ژرف این دریای ناپیدا کرانه برسم!

من به این حقیقت باور دارم که اگر همه ی دانشمندان عصر دست به دست هم بدهند و بخواهند هر یکی از دریچه فنّ اختصاصی خود سخنان برجای مانده از اهل بیت عصمت و طهارت را بررسی کنند، با پهنشدنی روبرو خواهند شد که هرگز مجال گردش در جوانب آن را نخواهند یافت، و با دریائی بیکران مواجه خواهند شد که حتی در طول سالیان دراز توان رسیدن به سرچشمه ی آن را پیدا نخواهند کرد.

و اگر دامن همّت به کمر ببندند و سالیان متمادی با تعاون و همکاری به بحث و بررسی آن پردازند و چندین مجلد در این

رابطه در دهها رشته تألیف کنند، به قطره ای از اقیانوس بیکران آن دست نخواهند یافت.

این یک واقعیت است که بر ارباب بصیرت آشکار است و آن را انکار نمی کند جز کسی که از مقام والای امامت بی اطلاع باشد و از عظمت امیر مؤمنان و فرزندان و نوادگان معصوم آن حضرت بیگانه باشد. - که درود بیکران ایزد مَنان بر امیر مؤمنان و اولاد بزرگوار آن حضرت باد- (1)

ص: 190

1- - ترجمه این کتاب به روز هفدهم ربیع المولود 1410 هجری قمری، سالروز ولادت با سعادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فرخنده روز میلاد مسعود رئیس مذهب، امام به حق ناطق، جعفر صادق علیه السلام، در حوزه ی علمیه قم، حرم اهل بیت عصمت و طهارت به پایان رسید. «مترجم»

یادی از مؤلف گرانقدر، علامه ی بزرگوار:

آیت الله حاج شیخ محمد جواد مغنیه قدس سره

بیوگرافی اجمالی

در پایان این اثر ارزشمند، از دانشمند بزرگ و اندیشمند سترگ، فقید علم و ادب، اسوه ی تقوی و فضیلت، اسطوره ی تلاش و استقامت، الگوی صفا و صمیمیت، نمونه ی بارز حریت و فتوت، ستاره ی درخشان جهان ثقافت، صاحب تألیفات فراوان و گران قیمت، فقید دانش و فضیلت، علامه ی بزرگ «آیت الله حاج شیخ محمد جواد مغنیه» تغمده الله بغفرانه، شایسته است که بیوگرافی فشرده ای از آن دانشمند کم نظیر، به دوستانان تقوی و فضیلت، تقدیم گردد.

نگارنده سالیان درازی از فیض مصاحبت و معاشرت آن علامه ی گرانقدر برخوردار بود، از این رهگذر بر خود وظیفه می داند که برای ادای برخی از حقوق آن عالم ربّانی، از صفا و صداقت، و روح اخلاص و فتوت، و دیگر ویژگیهای آن بزرگمرد- که در عصر ما این صفات برجسته ی انسانی، کم فروغ و نادر الوجود گشته- بسیار فشرده و خلاصه وار یادی بنماید، تا شاید موجب علوّ درجات آن فقید سعید شده، و مورد استفاده ی خوانندگان ارجمند قرار بگیرد:

مؤلف بزرگوار علامه مغنیه، به سال 1322 هجری قمری (برابر 1904 میلادی) در دهکده ی «طیردبا» از توابع شهر «صور» دیده به جهان گشود.

ص: 191

صور که امروز یکی از بنادر مهم لبنان است، در گذشته یکی از دو بندر مهم کشور باستانی فینیقیّه بود که از آغاز پیدایش اسلام با ولایت اهل بیت عصمت و طهارت آشنا شدند، و شالوده ی اسلام با شور و عشق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در این منطقه و دیگر مناطق جبل عامل استوار گردید.

زادگاه مؤلف از مراکز اصیل تشیع است که به دست صحابی بزرگ ابو ذر غفاری با سرچشمه ی اصیل فرهنگ اهل بیت آشنا شده اند و هرگز از مسیر صحیح تشیع منحرف نشده اند، و دانشمندان بزرگی چون: شهید اول، شهید دوم، شیخ بهائی، شیخ حرّ عاملی، و دیگر استوانه های استوار جهان تشیع، از این سرزمین برخاسته اند.

در عصر ما نیز شخصیتهای برجسته ای چون نخبه های آل شرف الدین، آل صدر و آل مغنیّه از این آب و خاک برخاسته اند و بر تارک جهان دانش درخشیده اند.

آل مغنیّه، از بیوتات مشهور علم در جبل عامل است (1) و به تعبیر علامه محمد مهدی شمس الدین: «ریشه دارترین بیت علمی لبنان است» (2) و به طوری که شیخ سلیمان ظاهر در کتاب «معجم قری جبل عامل» نوشته: نیاکان مرحوم مغنیّه از هشت قرن پیش همه اهل دانش و فضیلت بوده اند، و هرگز در طول هشت قرن خاندان مغنیّه از دانشمندی شایسته تهی نبوده است.

پدر مغنیّه، از رجال برجسته ی دین، صاحب تألیفات ارزشمند، شیخ محمود مغنیّه، بن شیخ محمد، بن شیخ مهدی آل مغنیّه، متولد

ص: 192

1- - اعیان الشیعه، ج 5، ص 315. [1]

2- 2) - تجارب محمد جواد مغنیّه، ص 582.

1289 و متوفای 1334 هجری قمری است، که به تعبیر سید محسن امین: عالم، فاضل، شاعر، و صاحب اخلاق حسنه و سجایای کریمه بوده، پس از سپری کردن دوران تحصیل و رسیدن به مقامات عالی، به جبل عامل بازگشته، در دهکده ی «عباسیه» اقامت گزیده است.

شیخ محمود مغنیه که عالمی ارزشمند و شاعری گرانقدر بود به سال 1334 ه در اثنای جنگ جهانی فوت کرده، در طیردبا مدفون گردید. و طبق فرموده ی سید حسن صدر در میان دانشمندان عرب کمتر کسی در درک مطالب و تحقیق دقیق به پایه ی او می رسید. (1)

جدّ مغنیه، شیخ محمد مغنیه، از شخصیت‌های برجسته ی جبل عامل، که جامع زعامت دینی و نفوذ سیاسی بود، به سال 1253 ه تولّد یافته، در محضر پدر بزرگوارش شیخ مهدی آل مغنیه تحصیلاتش را تکمیل کرده، سپس به نجف اشرف رهسپار گشته، بعد از سپری شدن دوران تحصیل با اندوخته ی علمی فراوان به موطن خود «طیردبا» مراجعت نموده، به ارشاد و هدایت مردم پرداخته، سرانجام در همانجا وفات کرده و در همان سامان مدفون شده است.

از آثار ارزشمند شیخ محمد مغنیه «جواهر الحکم و نفائس الکلم» می باشد، که شرح حال برخی از رجال آل مغنیه را در آنجا نوشته است. (2)

جدّ اعلای مغنیه، علامه محقق، شیخ مهدی، بن محمد، بن علی، بن حسن، بن حسین، بن محمود، بن محمد آل مغنیه العاملی،

ص: 193

1- تکمله امل الآمل، ص 396.

2- الذریعه جلد 5، ص 268. [1]

متوفای 1265 هجری، از دانشمندان گرانقدر، از فقهای نامدار، و از شاگردان برجسته ی صاحب جواهر است، که بعد از مراجعت از نجف اشرف، در زادگاه خود «طیردبا» رحل اقامت افکنده، حوزه ی علمیّه تأسیس نموده، شاگردان زیادی تربیت نمود. (1)

پسرش شیخ محمد مغنیه، شرح حال مفصّلی از ایشان در کتاب خود «جواهر الحکم» نوشته است.

علی بن محمد سبیتی نیز بیوگرافی او را در کتاب «الجواهر المجرد» آورده است. و بدین سان «آل مغنیه» در طول هشت قرن گذشته، از رجال برجسته، از شخصیت‌های شایسته، و از ستارگان فروزان دانش و فضیلت بوده، و بیت مغنیه از بیوتات قدیمی دانش و زعامت می باشد. (2)

مادر مرحوم مغنیه نیز از خاندان دانش و فضیلت، از بیت معروف آل شرف الدین بود. (3)

«مغنیه» نام شهری در الجزائر است، و مرحوم مغنیه احتمال داده است که نیاکانش در اصل اهل الجزائر باشند و در قرن ششم هجری از آنجا به جبل عامل هجرت نموده باشند.

برادر بزرگتر مرحوم مغنیه، فقیه گرانقدر شیخ عبد الکریم مغنیه، متولد 1311 ه و متوفای 1354 ه است که تألیفات بسیار ارزنده ای در قضاوت، طهارت، عدالت، ارث، و اصول فقه از خود به یادگار گذاشته است.

ص: 194

1- - اعیان الشیعه، ج 10، ص 166. [1]

2- 2) - تکمله امل الامل، ص 409.

3- 3) - تجارب محمد جواد مغنیه ص 22.

به هنگام رحلت او قصائد فراوانی در سوگ او گفته شده که هفت نمونه ی آن را در اعیان الشیعه-بخش مستدرک-آورده است. (1)

از برادر کوچکتر مرحوم مغنیّه، شیخ احمد مغنیّه نیز کتاب ارزشمندی در پیرامون شخصیت امام جعفر صادق علیه السلام منتشر شده، که توسط سید جعفر غضبان به فارسی برگردان شده است. (2)

استاد علامه، شیخ محمد جواد مغنیّه، ثمره ی پراج این شجره ی طیبه، و شاخه ی پر بار این خاندان ریشه دار، و یادگار ده ها دانشمند ارزشمند آل مغنیّه در بلندای قرون و اعصار، به طوری که یادآور شدیم، به سال 1322 هجری قمری، در دهکده ی «طیردبا» از توابع شهر «صور» در جبل عامل دیده به جهان گشود، تا چهار سالگی در زیر سایه پدر و مادر، در آسایش و آرامش پرورش یافت، ولی در چهار سالگی از نعمت مادر محروم گردید و همانند اکثر نوابغ عالم، در سنین کودکی مزه ی تلخ یتیمی را چشید.

پدر بزرگوارش شیخ محمود مغنیّه متصلی تربیت او گردید، تا در سال 1334 ه او نیز جوار رحمت حق را برگزید و مرحوم مغنیّه دو سال دیگر تحف کفالت برادر بزرگوارش شیخ عبد الکریم مغنیّه بر فراز و نشیب روزگار فائق آمد، به سال 1336 ه برادرش برای تکمیل دروس خود به قدیمی ترین آکادمی علمی شیعه، حوزه ی علمیه ی نجف اشرف، رهسپار گردید و مرحوم مغنیّه با برادرش شیخ احمد مغنیّه در میان بحران طوفان با مشکلات زندگی دست به گریبان گردید.

ص: 195

1- - اعیان الشیعه، ج 8، ص 39.

2- (2) - فهرست مشار، ج 1، ص 328.

علامه مغنیه داستانهای ظریفی از روزگار تلخی که پس از مهاجرت برادرش سپری کرده به قلم خود نوشته که در کتاب پرارجش «من هنا و هنا» به چاپ رسیده، و اخیراً در ضمن «تجارب محمد جواد مغنیه» نیز منتشر شده است، که یاد آنها در این سطور نمی گنجد.

مرحوم مغنیه گاهی تا سه شبانه روز طعم غذا را نمی چشید، ولی چون همه ی مردان خود ساخته ی جهان، از همه ی این محرومیتها پله هائی می ساخت که به وسیله ی آنها به والاترین کمالات عالیه ی علمی و معنوی راه می یافت.

ناپلئون همه موفقیتهای خود را محصول گرسنگی اش می دانست و می گفت: «شدائد و آلام، هوش انسان را تیزتر و محصول خیزتر می سازد.»

گوته می گفت: «طوفانها و بحرانها، اخلاق و روحیات انسان را تقویت می کند.»

مرحوم مغنیه از زادگاه خویش برای به دست آوردن لقمه ای نان، با پای پیاده رهسپار بیروت گردید و چهار سال تمام تلاش کرد تا لقمه ای بی منت به دست آورد و با حفظ شرافت و عفت نفس زندگی کند.

پس از آنکه علامه مغنیه به شهرت جهانی دست یافت، سه تن از حسودان در مطبوعات پر تیراژ لبنان مقالات تندی نوشتند و به او حمله کردند که در جوانی برای لقمه ای نان در کوچه و بازار حلوا می فروخت!! یکی دیوانه شد، دوّمی دست به گدائی گشود، سوّمی

جوان مرگ شد (1). ولی مرحوم مغنیّه از همه محرومیّتها و گرسنگی ها پل پیروزی ساخت.

چهار سال تمام در بیروت کار کرده، هزینه ی سفر گرد آورده، رهسپار نجف اشرف گردید، سطح را در خدمت برادرش شیخ عبد الکریم مغنیّه، و سید محمد سعید فضل الله فرا گرفته، و سطوح عالیّه را در محضر حضرت آیت الله خوئی- که در آن ایام هنوز به مرجعیت اعلیٰ نرسیده بود و مدّرس عالی مقامی بود- فرا گرفت.

آنگاه شش سال تمام در درس خارج مرحوم آیت الله حمّامی شرکت نمود.

علامه مغنیّه 15 سال تمام در نجف اشرف به تحصیل و تدریس، تألیف و تحقیق پرداخت، همانند برادر، پدر و نیاکانش به مقام اجتهاد رسید و در رشته های مختلفی که در حوزه علمیه نجف رائج بود به مقامی برجسته دست یافت.

ایّام اقامت علامه مغنیّه در نجف اشرف، یکی از بهترین مقاطع حسّاس تاریخ هزار ساله ی نجف اشرف بود، که سه شاهباز بلند پرواز قلّه ی تحقیق، آیات عظام آقایان: میرزا حسین نائینی، شیخ محمد حسین کمپانی و آقا ضیاء عراقی، همزمان در افق بیکران فقاهت در پرواز بودند.

در سال 1354 هجری شیعیان لبنان با رحلت فقیه نامدار آل مغنیّه، مرحوم حاج شیخ عبد الکریم در ماتی بزرگ فرورفت.

پس از درگذشت ایشان، شیعیان لبنان به برادر ارجمندش

ص: 197

مرحوم علامه حاج شیخ محمد جواد مغنیه روی آوردند، و او را برای سرپرستی از ایتم آل محمد صلی الله علیه و آله به جبل عامل دعوت نمودند.

علامه مغنیه دعوت آنان را اجابت نمود و به جنوب لبنان عزیمت نموده، در زادگاه خود رحل اقامت انداخت و مسئولیت ارشاد شیعیان آن سامان را چون پدری مهربان به عهده گرفت. سه سال بعد به «طیر حرفا» منتقل شده، به مدت ده سال در آن سامان به تألیف و تحقیق و تدریس و تبلیغ پرداخت.

به سال 1367 ه به بیروت مهاجرت نمود، تا در سطحی وسیع تر خدمات علمی و تبلیغی خود را دنبال نماید.

در اوایل ورود به بیروت از او دعوت شد که منصب قضاوت را بپذیرد، او نیز علی رغم نداشتن میل قلبی به مناصب دولتی، به دلیل مظلومیت شیعیان جبل عامل آن را پذیرفت، شاید بتواند گامی بردارد و حق مظلومی را باز ستاند.

یک سال بعد مستشار دادگاه عالی شیعیان شد و به سال 1370 ه به ریاست دیوان عالی کشور برگزیده شد.

علامه مغنیه هرگز به جاه و مقام، و مال و منال علاقه نداشت، بلکه عاشق خدمت و تشنه رفع ستم از شیعیان ستمکش کشور بود، از این رو هرگونه پیشنهاد خدمت در هر پستی می شد می پذیرفت، به شرط اینکه عزت، شرف و حیثیت مذهبی و عقاید دینی او صدمه نخورد.

به سال 1375 ه در مورد یک خانواده ی لبنانی مقیم شیلی داستانی پیش آمد که وزیر دادگستری لبنان (کاظم خلیل) از مرحوم مغنیه خواست که درباره ی آن خانواده لبنانی حکم خلافی صادر کند و دو فرزند آنها را از ارث پدرشان محروم کند، مرحوم مغنیه زیر بار نرفت. وزیر دادگستری هر قدر در تطمیع او کوشید مؤثر نشد، به

تهدید پرداخت، باز هم نتیجه نگرفت. سرانجام در تاریخ بیست و هشتم دسامبر 1955 میلادی (برابر 12 جمادی الاول 1375 هـ) حکم تاریخی خود را بر علیه وزیر دادگستری صادر کرد. (1)

پس از صدور این حکم گروهی از نمایندگان مجلس به تحریک وزیر دادگستری و رئیس مجلس، با مراجعه ی مکرر به ریاست جمهوری مقدمات عزل مرحوم مغنیه را فراهم کردند. مرحوم مغنیه از ریاست دیوان عالی کشور عزل شد و به عنوان مستشار عالی دادگستری باقی ماند، تا سرانجام به سال 1388 هـ بازنشست گردید.

در آن ایام از طرف مرجعیت اعلی تشیع، برای تدریس در حوزه ی علمیه قم، از ایشان دعوت به عمل آمد و مرحوم مغنیه به دنبال این دعوت رهسپار حوزه علمیه قم گردید، و چند سالی شاگردان مکتب امام جعفر صادق علیه السلام را در حرم اهل بیت و عش آل محمد صلی الله علیه و آله از سرچشمه ی زلال معارف اهل بیت سیراب نمود.

نخستین سفر علامه مغنیه به ایران به سال 1382 هـ به قصد عتبه بوسی حضرت ثامن الحجج علیه السلام بود. یک سال بعد به قاهره رفت و با اساتید «الازهر» به خصوص با شیخ محمود شلتوت، شیخ الازهر، و صاحب فتوای تاریخی «جواز تعبد به فقه جعفری» ملاقات نمود.

علامه مغنیه به سال 1384 هـ به حج رفت و با علمای آن سامان مباحثات فراوان نمود و زمینه تألیف: «هذه هي الوهائيه» فراهم آمد.

علامه مغنیه به سال 1386 هـ برای القای خطابه به بحرین دعوت شد، و به مدت ده شب مردم بحرین را از بیانات گرم خود

ص: 199

1- - متن این حکم در دادگاه عالی شیعیان لبنان به شماره 108 در دفتر 23 ثبت است.

مستفیض نمود.

در سالهای اقامت خود در قم چندین بار برای آستان بوسی امام هشتم به شهر مقدّس مشهد مشرف شد، و یک بار به قصد دیدار نادره‌ی دوران، نابغه‌ی زمان، شخصیت بی‌مانند خطّه آذربایجان، «آیه الله حاج میرزا عبد الله مجتهدی» تغمّده الله بغفرانه، به شهر تبریز تشریف بردند، و در ایّام اقامت خود در تبریز، به دیگر شهرهای آذربایجان نیز دعوت شدند و پذیرائی شایسته‌ای به عمل آمد.

از ملاقاتهای تاریخی علامه مغنیه در ایران، ملاقات معظّم له با دکتر محمد فحّام (شیخ الازهر) و علامه کفتارو (مفتی اعظم سوریه) و دکتر حسن خالد (مفتی اعظم لبنان) بود، که همه‌ی این ملاقاتها در قم، و در سالن دار التبلیغ اسلامی قم انجام گرفت.

از علامه پژوهشگر استاد مغنیه، آثار قلمی فراوانی به یادگار مانده است، که اکثر قریب به اتفاق آنها چندین بار به زیور طبع آراسته است، که در زیر، اسامی قسمتی از آنها را به ترتیب الفبا می‌آوریم:

1. الآخره و العقل

2. الاثنا عشریه

3. الاثنا عشریه و اهل البيت

4. الاحکام الشرعیّه للمحاکم الجعفریه

5. الاحوال الشخصیه علی المذاهب الخمسه

6. اسرائیلیات

7. الاسلام بنظره عصریه

8. الاسلام و الحیاه

ص: 200

9. اصول الاثبات فى الفقه الجعفرى

10. الله و العقل

11. امامه على و العقل

12. اهل البيت [كه توسط سيد جعفر غضبان به فارسى ترجمه شده، و به نام «خاندان نبوت» منتشر شده است].

13. بين الله و الانسان

14. تجارب محمد جواد مغنيه بقلمه

15. التّضحيه

16. التفسير الكاشف [در هفت مجلد].

17. التفسير المبين

18. تقريرات درس آيت الله حمّامى

19. الحجّ على المذاهب الخمسه

20. الحسين و بطله كربلا [شامل دو كتاب: المجالس الحسينيه و بطله - كربلا].

21. الحسين و القرآن

22. حياه الامام على بن موسى الرضا عليه السلام [توسط غضبان به فارسى ترجمه شده است].

23. حياه الامام موسى الكاظم [توسط جعفر غضبان به فارسى ترجمه شده است].

24. دعبل

25. دليل الموالى لاهل البيت

26. دول الشيعه

27. الرد على صاحب الخطوط العريضة

28. الزّواج و الطّلاق على المذاهب الخمسه

29. سلسله من وحی الاسلام [شامل دهها رساله از مؤلف].

30. شبهات الملحدين و الاجابه عنها

31. شرح رسائل

32. شرح كفایه

33. شرح معالم

34. الشّيعه و الحاکمون [این کتاب هم توسط مصطفی زمانی به فارسی ترجمه شده و به نام «شیعه و زمامداران خودسر» چندین بار انتشار یافته است].

35. صفحات لوقت الفراغ

36. عقلیات اسلامیّه [شامل 11 جلد کتاب از مؤلف].

37. علم اصول الفقه

38. علی و الفلسفه

39. علی و القرآن [این کتاب یک بار توسط یوسف صدیق عربانی، و یک بار دیگر توسط محسن بهبانی و محمد حسن جعفریان به فارسی ترجمه شده است].

40. الفصول الشّرعیّه.

41. فضائل الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام.

42. فقه الامام الصادق علیه السّلام [یک دوره فقه، منحصر از روایات واصله از رئیس مذهب امام صادق علیه السّلام در 6 جلد.

43. الفقه علی المذاهب الخمسه [یک دوره فقه مقارن، بین فقه شیعه و چهار مذهب معروف اهل سنت، که ترجمه فارسی آن تحت عنوان: «فقه تطبیقی مذاهب پنجگانه» برگردان «کاظم پور جوادی» منتشر شده است].

44. فلسفات اسلامیّه [شامل 6 کتاب از مؤلف].

45. فلسفه الاخلاق فی الاسلام.

46. فلسفه التّوحد و الولاية [از سلسله بحثهای مؤلف در حوزه علمیه قم].

47. فلسفه المبدء و المعاد.

48. فی ظلال الصّحیفه السّجادیّه [شرح مزجی صحیفه ی کامله].

49. فی ظلال نهج البلاغه [شرح مزجی نهج البلاغه در چهار مجلد بزرگ].

50. قیم اخلاقیه فی فقه الامام الصّادق [کتاب حاضر].

51. الکمیت

52. المجالس الحسینیّه [این کتاب توسط حریرچی به فارسی ترجمه شده]

53. المختصر الجامع [آخرین اثر مؤلف، که به جهت درگذشت مؤلف ناتمام ماند].

54. مذاهب و مصطلحات

55. المرآه [کتاب کشکولی مؤلف، شامل اشعار و نصائح].

56. معالم الفلسفه [که توسط محمد رضا عطائی به فارسی ترجمه شده، و به نام «خطوط برجسته ای از فلسفه و کلام اسلامی» انتشار یافته است.

57. مع بطله کربلا [توسط حریرچی به فارسی برگردان شده است].

58. مع الشیعه الامامیه

59. مع علماء التّجف

60. مفاهیم انسانیّه فی کلمات الامام الصّادق [توسط مصطفی زمانی به فارسی ترجمه شده و تحت عنوان «مردان پاک از نظر امام صادق» انتشار یافته است].

61. من آثار اهل البيت

62. من ذا و ذاك

63. من زوايا الادب

64. من هنا و هناك

65. من وحى الاسلام [در چندین مجلد به صورت سلسله بحثهائی در پیرامون مسائل گوناگون اسلامی].

66. المهدي المنتظر [که توسط ابراهیم وحید دامغانی و عزیز الله حسینی اردکانی به فارسی ترجمه، و به نام زمامدار آینده منتشر شده است].

67. النبوه و العقل

68. نظرات

69. نظرات فی التصوف

70. نفحات محمدیه صلی الله علیه و آله

71. هذه هي الوهابية [توسط سید ابراهیم سید علوی به فارسی ترجمه، و به نام «اینست آئین و هابیت» منتشر شده است].

72. الوجودیه و الغنیان

73. الوصایا و الموارث علی المذاهب الخمسه

74. الوقف علی المذاهب الخمسه [که بعدها به ضمیمه نکاح وارث و وصایا تحت عنوان «الاحوال الشخصیه» منتشر شده است].

75. الوضع الحاضر فی جبل عامل [نخستین اثر مؤلف است، که به سال 1364 ه آن را تألیف کرده و به سال 1366 ه منتشر نموده است].

از علامه مغنیّه صدها مقاله در دهها روزنامه و مجله منتشر شده

ص: 204

که نام برخی از آنها به عنوان نمونه برده می شود:

1. مجله ی رساله الاسلام-چاپ قاهره-

2. مجله ی العرفان-چاپ صیدا-

3. مجله ی الهادی-چاپ قم-

4. مجله ی النشره القضائیه-چاپ بیروت-

و روزنامه های:

1. التلیغراف

2. الجریده

3. السّفر

4. نداء الوطن

5. الهدف

به علاوه سخنرانیهای پرشوری که در سمینارها، کنگره ها، و اجتماعات بزرگ در لبنان، ایران، بحرین و غیر آنها ایراد کرده و در جراید منعکس شده است.

علامه مغنیه هر روز بین 14 الی 18 ساعت به تحقیق و تألیف می پرداخت، و در همه ی نوشته هایش دفاع از حقّ و حقیقت را نصب العین خود قرار می داد، از این رو همواره آماج تیرهای سهمگین دشمنان ولایت بود. هر روز دهها نامه ی تهدید به قتل به دستش می رسید و بدون اینکه وقت عزیزش را صرف خواندن آنها کند، آنها را در دریا می ریخت.

از استاد بزرگوار، علامه ی گرانقدر، استاد محمد تقی جعفری نقل شده که روزی در بیروت مهمان علامه مغنیه بودم، قرار شد به کنار

ص: 205

دریا برویم، وقتی خواستیم از منزل حرکت کنیم، مرحوم مغنیّه کیفی برداشت و 50- تا 60 نامه که هنوز پاکتش باز نشده بود در آن نهاد، چون به کنار دریا رسیدیم، بدون اینکه آنها را باز کند، پاره می کرد و در دریا می ریخت، گفتم: استاد! اینها چیست؟

فرمود: نامه های فحش و ناسزا و تهدید به قتل!! گفتم: چرا؟

فرمود: چون من از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام دفاع می کنم، دشمنان امیر مؤمنان می خواهند اعصابم را خورد کنند. گفتم: شاید در میان اینها مطلب دیگری باشد، گفت: نه هرگز، گفتم: از کجا؟ فرمود هر کدام را می خواهی بخوان.

یکی را باز کردم از اول تا آخر فحش و ناسزا بود، دوّمی، سوّمی، و هکذا. گفتم: استاد! چگونه است که با این وضع به کار خود ادامه می دهی؟ فرمود: چون مطمئن هستم که هرگز اینها نمی توانند به من آسیب برسانند. گفتم: از کجا؟ فرمود: زیرا مطمئن هستم که دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستجاب است، گفتم: کدام دعا؟

فرمود: دعایش در روز عید غدیر، که فرمود: «و انصر من نصره».

[یعنی: خدا یا ایار و یاور کسی باش که از علی حمایت کند].

او جدّا به امیر مؤمنان عشق می ورزید و با نام او و یاد او زنده بود، فراموش نمی کنم که روزی در قم در یکی از سخنرانیهای پرشور خود، نام امیر المؤمنین علیه السلام را برد و یک مرتبه در پشت تریبون به سوی نجف اشرف برگشت و گفت: «صلی الله علیک یا ابا الحسن.»

این سلام آن چنان از دل پر از عشق و سوز برآمد که یک مرتبه موج گریه ی عشق از مجلس برخاست.

او در تمام گفتارها و نوشتارها متعهد بود که از حق دفاع کند و از باطل بیزارى جوید.

مرحوم مغنیّه می گفت: من اگر در کسی اخلاص ببینم برای خدا از او حمایت می کنم، و اگر عکس آن بر من روشن شد برای خدا به جنگ او برمی خیزم.

او به قدری عاشق حق بود که در کتاب «مرآت» تراجم برخی از معاصران را آورد، سپس در مورد برخی از آنها کشف خلاف شد، آنگاه کتابش را در میان شعله های آتش سوزانید که مبادا در آینده در مورد برخی دیگر نیز کشف خلاف شود و مطالب خلاف واقعی از او در میان مردم منتشر شده باشد.

کسانی که با استاد فقید از نزدیک آشنا بودند از شجاعت علمی، امانت در نقل، عشق به حق، و بی باکی او در دفاع از حق، دچار شگفت می شدند.

استاد مغنیّه پس از مراجعت از نجف اشرف 22 سال تمام به تحقیق و تألیف در فقه و اصول پرداخت و کتابهای ارزشمندی چون «الفقه علی المذاهب الخمسه» و «فقه الامام جعفر الصادق» از خود به یادگار گذاشت، آنگاه به تفسیر قرآن پرداخت و تفسیر گرانقدر «الکاشف» را در هفت مجلد تألیف کرد و سپس فشرده ی آن را در تفسیر «المبین» منتشر نمود.

سپس به شرح و تفسیر نهج البلاغه پرداخت، و در کنار تدریس رشته های مختلف در حوزه علمیه قم، شرح نهج البلاغه را در چهار مجلد بزرگ منتشر نمود.

آنگاه به شرح و تفسیر زبور آل محمد صلی الله علیه و آله روی آورد و فی ظلال الصّحیفه السّجادیّه را منتشر نمود.

اولین کتابی که از علامّه مغنیّه انتشار یافت، کتاب: «الوضع

الحاضر فی جبل عامل» بود، که به سال ه منتشر شد، و آخرین کتابی که از او به یادگار ماند، کتاب «المختصر الجامع فی فقه الامام جعفر الصادق» می باشد، که به سبب ارتحالش ناتمام ماند.

آخرین صفحه این کتاب را در عصر روز جمعه، هجدهم محرم الحرام 1400 هجری، چند ساعت پیش از ارتحالش نوشته است، و آخرین کلمه ای که در آخرین سطر آن نوشته، نام معشوق و محبوبش: «علی» است، [\(1\)](#) که امیدواریم مورد پذیرش مولایش علی علیه السلام قرار بگیرد و در زیر لوایش محشور گردد.

علامه مغنیه پس از 76 سال تلاش و کوشش، کنکاش و پژوهش، سرانجام در شب شنبه نوزدهم محرم الحرام هجری (برابر 8/12/1979 م. و 17/9/1358 شمسی) مقارن ساعت 10 شب، در بیروت درگذشت و پیکر پاکش به سوی نجف اشرف منتقل گردید، حوزه ی علمیه نجف اشرف به احترام تشییع آن فقید سعید تعطیل شد، و جنازه ی عاشق شیدای امیر مؤمنان، روی دست علما و فضلا ی حوزه علمیه نجف، و با حضور مراجع بزرگ آن حوزه مقدسه، در یکی از مقبره های صحن مطهر امیر مؤمنان به خاک سپرده شد. [\(2\)](#)

مراسم بزرگداشت آن دانشمند گرانقدر سه روز در نجف اشرف، سپس در بیروت و شهرهای مختلف جبل عامل برگزار گردید.

جای تعجب است که استاد حسن امین، در بخش استدراکی

ص: 208

-
- 1- - دستنویس آخرین صفحه «المختصر الجامع» در مقدمه ی کتاب «تجارب محمد جواد مغنیه» ص 6 چاپ شده است.
 - 2- (2) - تجارب محمد جواد مغنیه، ص 539.

«اعیان الشَّیعه» در ضمن بیوگرافی علامه مغنیه می نویسد: «در محرم 1400 ه در بیروت وفات کرده، جنازه اش به دهکده ی طیردبا منتقل شد.» (1)

ما از استاد حسن امین انتظار داریم بیش از این دقت به خرج دهد و کتاب پراج اعیان الشَّیعه را ضعیف تر نسازد.

در مجالس بزرگداشت آن دانشمند بزرگ، رجال برجسته و شخصیت‌های ارزنده ی علمی و مذهبی سخنرانی کردند و ابعاد مختلف شخصیت آن فقید سعید را بازگو نمودند:

1. دکتر حسن خالد، مفتی اعظم لبنان، از جامعیت، وسعت اطلاعات، مجاهدات، صداقت، روشنگری، بلند نظری، مبارزات پی گیر با استعمار و صهیونیسم، و تلاش مداوم او برای نجات جنوب لبنان سخن گفت.

2. پطرس دیک، رئیس دانشگاه بیروت، از جرأت، شجاعت، و دلیری او در مقام مبارزات و در زمینه ی مباحثات، و نکته سنجی او در تفسیر قرآن، شرح نهج البلاغه، شرح صحیفه و فقه امام صادق، و ویژگیهای اخلاقی او به تفصیل سخن گفت.

3. استاد ریاض طاها، صاحب مجله الكفاح، از حماسه هائی که مرحوم مغنیه برای فلسطین و جنوب لبنان آفریده، و از پیکار هائی که در راه عقیده انجام داده، و از اعلام خطری که نموده و گفته: نباید به نام دفاع از فلسطین، جنوب لبنان لگدمال شود، سخن گفت و مواضع او را ستود.

4. دکتر حسن عواضه، از تفوق فکری و روحی، دقت نظر،

ص: 209

وسعت دامنه‌ی اطلاعات، و نمونه‌هایی از پیش‌بینی‌های صائب او سخن‌گفت و افزود: «کتابهای پراج او راه را بر مشایخ الازهر باز کرد تا راه تألیف الفقه علی‌المذاهب الثمانیه هموار گردید.»

5. استاد احمد ابو سعد، رئیس اتحادیه‌ی نویسندگان لبنان، از آزاداندیشی، آزادمنشی، احساس مسئولیت، مبارزه با امپریالیسم، برداشت صحیح از دین مقدس اسلام، و نوآوری‌های او در عین تقید به مبانی اسلام و متشجع بودن به مبانی اعتقادی سخن گفت.

6. دکتر عمر فروخ، از تأثیر کتاب «الفقه علی‌المذاهب الخمسه» و زمینه‌سازی‌اش برای فتوای مهم و معروف شلتوت، به جواز تعبد به مذهب شیعه، سخن گفت و او را به عنوان فقیهی مجدد و دانشمندی اصلاح طلب ستود.

7. محمد مهدی شمس‌الدین، نائب رئیس مجلس اعلای شیعیان، از آثار، افکار، نیاکان، مبارزات جهانی و تلاش بی‌امانش برای نجات جنوب و پیکار مداومش برای تقریب بین مذاهب اسلامی، بلکه بین ادیان آسمانی، و زمینه‌سازی‌اش برای «دائرة المعارف الفقه الاسلامی» که از قاهره منتشر می‌شود، سخن گفت.

8. متن این گفتارها را فرزند مؤلف، در پایان شرح حال استاد آورده است. (1)

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

ص: 210

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

